

### جله سیم از کتاب دوتم تاریخ التواریخ در وقایع اقالیم سبعه

۶۶۴ هـ است و السلام بلال را فرمود بر خیر ما از قهای مرغان رسپار شویم چون بفرزاد کوه آمدند رسول خدا را دیدار کرد و گفت که از آن سنی می  
آمد و بر روی امیر المؤمنین علیه السلام بستم فرمود و گفت تو را ایمان می دهم امیر المؤمنین صورت حال را عرض رسانید فرمود آذو و طایر را  
شناختی عرض کرد شناختم فرمود ایشان جیریل و میکائیل بودند و با من چه میگردند چون بانگ ایللی را شنیدند بدستند و بی  
نوا آمدند تا تو را اعانت کنند و دیگر در جلال الشریع این باب رسیدند مسلمان میرسانند که ایلین بر جماعتی بود بگریست که ایشان علی  
السلام را سب میکنند گفت هلاک باید شد و دانه هزار سال خداوند را در جان جادوت کردم چون جان هلاک شد شکایت بخت  
حق بردم خداوند مرا بر کشید با سمان دینا هم دوازده هزار سال با ملائکه خداوند را جادوت کردم این وقت نوری در شنیدند بر ما عبود  
که از شش آن همگان سجده در افتادیم و از سجات جلال از خداوند متعال خدای در رسید که این ذرکات مفرقی و پیغمبر مسلی نیست  
بلکه نوریت حتی بر ابطال علیه السلام است و دیگر او بگریستند با سنا خود از این جهان حدیث میکند که رسول خدا علی رضی  
و حضرت طیار در خانه فاطمه علیه السلام بودند و فاطمه در نماز بود چون سلام باز داد بجانب راست نگرست طبعی از طرف و در جانب  
هفت طیار کباب کرده در ظرفها و جامی از شیر و طاسی از عسل و کاسی از شراب بهشت و کوزی از ماهی و دیدار کرد پس سجده شکر کرد  
و خدای سپاس گفت و رسول را در دود و ستاد و خستین رطب را بجلل آورد چون از اکل آن بهره شدند ماده حاضر ساخت این وقت  
خدا داد که ای اهل بیت کرم آبا از برای شماست که میکنی با طعام درمید فاطمه علیها السلام قرضه از خیف برداشت و در عی کباب پزید  
آن گذاشت و حمل کرد و بر جامی تا بسایر پیغمبر تبتسی فرمود بر روی فاطمه و گفت این طعام حرام است بر این سایل و اور تشنیه و توخ  
کرد و گفت میان من و تو حکم با شمشیر است آیا میدانی بر باب سلمی کدام کفری و دانی فقال ای بلال یا رسول الله ایشنفت  
الی ذقبه یعلی فحیث اخذینہ الحظ الا و فرده اتم الله اقی من آو ذائمه و اقی لا و الله یسینت یا رسول الله  
من شتاق شدم که علی را دیدار کنم و بیره کافی برم سو کند با خدا که من زنده شستان و دیم و در شمار اولیای او میباشم و دیگر جباران  
علیه السلام حدیث میکند که یک روز رسول خدا علی علیه السلام را فرمود در این واد جوهر میکن چون آنحضرت داخل دادی شد و دور بر آمد با سنا  
دادی رسید پیغمبری ظاهر گشت و گفت اینجا چکنی فرمود در رسول خدای بدینجا فرستاد گفت مرا ایستگاه امیر المؤمنین علیه السلام فرود  
بهانا شیطان ملعون باشی گفت با من مصارعت میکنی علی گفت بکی نیست پس کشتی در آمدند امیر المؤمنین علیه السلام او را بر زمین گفت  
بر سینه اش نشست شیطان گفت از زمین بر خیز تا از ایشانی هم امیر المؤمنین بر خاست و فرمود بگوی گفت در روز قیامت حسن بجانب  
راست عرضش حسین از جانب چپ شیطان خود را خط جواز میدهند تا بی رحمت از آتش ده یکدزد کنون کرت و دیگر مصارعت  
کنیم امیر المؤمنین علیه السلام دیگر باره آفا کشتی کرد و او را بر زمین گفت گفت از فرار من بر خیز تا تو را بشارت بگویم همانا خداوند  
آدم را بیا فرید و ذرات ذرت او را بر آورد و از ایشان بجان گرفت قال لست یوتیکه فان اذلی پس شاکر گفت ایشان را  
بر نفوس ایشان آنگاه عیاق محمد و عیاق تو را اخذ فرمود این وقت وجه تو بسیم و وجه او روح تو بعد از روح او شناخت پس بگوید  
کسی دوست میدارم تو را الا آنکه میدانی و بگوید کسی دشمن میدارم تو را الا آنکه میشناسی اکنون بر خیز از فرار من تا کار کشتی بر کرت  
سیم بیای بریم امیر المؤمنین علیه السلام بر خاست همچنان بجار مصارعت چپ او در کرت سیم تر او را در حنت گفت یا علی در دیم  
مشکن بر خیز تا بشارت بگویم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود من از تو برانست منجیم و تو را من میکنم قال و الله یا ابن ابیطالب  
لقد بیعتک الا شریک انابه فی رحیم اینه و اوله و ماله اما فرشت کتاب الله و شکر که هم فی الاموال الا اولاد  
گفت ای سپه بولاب و انت نیست کسی دشمن دیم تو را الا آنکه من در نطقه او شریک دیم و در اول اولادش شریکیم تو را تعالی و شاکر کنی الاموال اولاد

امیر المؤمنین علیه السلام

امیر المؤمنین علیه السلام

کشتی کردن علی علیه السلام

در اخبار اهل بیت

### کتاب شهادت از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

فکر اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام از اخبارین

این شهر آشوب از سلمان فارسی حدیث میکند که چند تن مردم نضاری تبردا بوبکر آمدند و از منسله چند پرسش کردند ابو بکر نه است  
 و بر عمر دشوار آمد که جا طلق نضاری بر رئیس مسلمانان طلب کند و او را گفت خاموش باش و اگر نه خونت با هر سارزم جا طلق گفت  
 ای عمر با آنکس که استر شاد میکند کار بعد از من هر استوائی چند است اگر توانی دلالت کن بر او کسی که پاسخ تو اندک گفت این وقت امیرالمؤمنین  
 علیه السلام از راه بر سید گفت از صلی سوال کن جا طلق گفت یا علی مرا خبر ده که تو نمونی در نزد خدا یا نمونی در نفس خود فرمود من در نزد  
 خدا نمومم چنانکه تو نمومد حقیقت خود گفت خبر ده مرا از مقام خود در بهشت فرمود منزلت من با پیغمبری است در فردوس و مرا با حکم  
 و عده خداوند مراد این سخن سنی و شسته نیست گفت صدق این عده را از کجا بدستی فرمود بحجاب منزل صدق نبی مرسل گفت  
 صدق نبی را از کجا ساختی فرمود با بایات و بجزات گفت خبر ده مرا که خداوند کجا است فرمود خداوند را جای نیست بزرگتر از آن است  
 که او را مکان باشد یا قیصر بپذیرد یا از حال بجالی بگردد گفت طریق معرفت حق کدام است آیا با حواس او آن توان کرد اگر هر کس خواه  
 نیست طریق معرفت چیست فرمود خداوند جبار بزرگتر از آنست که وصف شود بمقدار یا ادراک شود بحواس یا قیاس شود بسان  
 طریق معرفت حق صنایع با بهره اوست از برای حقول که مردم دانایان عتبار گیرند گفت خبر ده مرا از آنچه پیغمبر شما در حق میگوید فرمود  
 او مخلوقست فرمود لزوم تدبیر او در امر معاش و تقوی و تغییر او از حال بجالی و فروینها که از او منکث نشود و نقصانها که از او درنگرد  
 واجب میکند که مخلوق باشد لکن او پیغمبریت نموده و معصوم گفت چگونه استوار دارد و اینک ترا کسی که در علم همسنگ تو نباشد فرمود خبر  
 میدهم تو را از علم خود بجاگان و بایکون بر هر کس بر صدق عوی خود خبری بسا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ما ان ای انصرا در مستحق خود  
 بیرون شدی در سوال خویش قصد دیگر هستی بخلاف آنچه اکنون بخواه طلب استر شاد میکنی پس در خواب مقام مرا با تو نمودند و بگلام  
 من با تو حدیث کردند تو را از خلافت من هم دادند و طاعت و طاعت من از فرمودند قال صدقت والله وانا اشهد  
 ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انك وصي رسول الله و اخو الناس بعقابه و ان چند تن که با او  
 بودند نیز مسلمانی گرفتند عمر گفت ای جا طلق چه خبری که تو را بهایت کرد ان علم الثبوت في اهل بيت صاحبها و انك  
 لمن خاطبه اولاد ابيها انما علم نبوت در اهل بیت نبوت و انکس که سخت از وی پرسش کردی خلافت برضا  
 امت و راست جا طلق گفت هشتم آنچه گفتی در من در امر خویش بقیسم و دیگر از با بت بن افصح حدیث کرده اند که گفت هشتم سی  
 من با او شد و از پیغمبر جا نشان در انما فتم طریق سرای امیرالمؤمنین علیه السلام هشتم چون برده سرای رسیدم از آن پیش که سخن  
 گویم یا فرج باب کنم قبر از خانه بیرون شد و گفت یا ابن الافح برده اسب خویش از حرف طلحه السعدی ما خود دار و دیگر خبر است  
 که بگردن امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که مردی میساید که این مال را بمیدان حمل و بشیطان من برساند مردی حاضر بود در خاطر نهاد که  
 میروم و این مال امیکرم و از طریق مگر به فرار میکنم این غریبه از دست کرد پس من شد و گفت یا امیرالمؤمنین من این خدمت بیای برم  
 و این مال را بمیدان سانم فرقع دانه فقال انا لا عني تاخذ طریق الملك حجة امیرالمؤمنین علیه السلام سر بردار و فرمود  
 بر سبزه از من که طریق مگر چه پیش داری و دیگر حدیث کرده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود انك و القواف بهذا البيت  
 فكانت انظر و بجلال من الحبشة اصنع اصنع جالس اعلمه وهو بقدم يعني سيار طواف كند خانه که را  
 گویم نیم مردی را از جبهه که اصلع و اصم است در اینجا نشسته و مشغول تخریب خانه است و دیگر در صاحب الجبله از عارث بن سوبه  
 حدیث کرده اند قال سمعت عليا يقول حجوا قبل ان لا يحجوا فكل من انظر الى الحبيبي اصم اصم يبيده معول

سوال جا طلق نضاری از علی علیه السلام

با او شدن است ثابت بر افصح

مردی که خواست مثل سلیمان مبدل در دوزخ کند

خبر تخریب

خداوند از خرابی که

### جلد سیم از کتاب دویم تاریخ تواریخ در وقایع اقالیم سبعة

۲۴۹ بقید منها حجرا حجرا گفت شنیدم که علی سفیر بود خج میگذارد از آن پیش که تو ایند کویا می منم سوی مردی چندی که اصمغ و افرغ شد  
 و معلی بدست کیرد و احوار خانه را درم و حراب کند و دیگر از غلام عبد الرحمن بن عوف حدیث کرده اند که بکر و زعلی علیه السلام  
 از میان شکر همه صفا فرمود گفت این ضوضاء در لشکر از کجا است بگفتند خبر داده اند که معویثه شده فقال کلا و رجا الکعبه  
 لا یقتل حتی یجئ علی بن الامام فرمود حاشا سو کند با خدای کعبه گشته نمی شود معویثه تا کاهمی که انت پیمبر تمامت در تحت  
 فرمان و در یاد عرض کردند یا امیرالمؤمنین اگر چنین است که بیفرمانی از چه رو با معاویه رزم منبری فرمود تا در میان خود خدای حاجی خدیو کلام  
 بود دیگر علی بن عثمان و محمد بن سیر از ابی عبدالله علیه السلام حدیث کرده اند که عایشه بدست مردی شدید العداوه مکتوبی با امیرالمؤمنین  
 علیه السلام فرستاد وقتی رسید مکتوب را بر سینه که امیرالمؤمنین علیه السلام سوار بود آنحضرت مکتوب را قرائت کرد و بار رسول علیه  
 فرمود که در منزل فرود شو و از آب و طعام با بخور و بیاشام تا جواب کتاب عایشه را رقم کرده با تو سازم گفت سو کند با خدای بخورم  
 نوشتم امیرالمؤمنین علیه السلام پیاده شد و صاحب بجانب او نگران بود نیم سندی بار رسول عایشه کرد و فرمود از تو سوال میکنم چون  
 بصدق بگوی سو کند میدهم تو را با خدای که عایشه شکست که مردی میخواهم که با علی شدید العداوه باشد پس نزد کیت تو آمد و گفت حدیث  
 تو با علی تا کجا است بسیار است چند که آرزو میکنم که دست یابم و او را و اصحاب او با شمشیر و نیمه کنم عرض کرد چنین بود فرمود  
 میدهم تو را با خدای عایشه گفت این کتاب بجانب علی حمل کن و تسلیم نمای خواه سواره باشد و خواه پیاده اگر چه بر ستر رسول خدای  
 مشکلی بر جان خود باشد و گناه خویش را از فریبس زین آنچه دارد و اصحاب او بگرد و صغیر باشد عرض کرد چنین بود فرمود سو کند  
 میدهم تو را با خدای عایشه تو را فرمود که از طعام و شراب علی مخور و بیاشام که در آن سحر کرده است عرض کرد چنین بود فرمود اکنون  
 باز میرسانی عرض کرد و اطاعت میکنم چه کاهی که حضرت تو آدم میچکس را و روی من مانند تو دشمن نداشتم و امر و زور روی زمین چکس  
 مانند تو دوست ندارم پس امیرالمؤمنین علیه السلام جواب مکتوب عایشه را رقم کرده بد سپرد و فرمود عایشه را بگوی که رسول خدای اوقات  
 نکردی تو را گفت از خانه خویش بیرون شو بیفرمانی کردی آنمزد جواب نامه را بر سینه و پیام آنحضرت را ابلاغ کرد و مراجعت نموده ملائمت  
 خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام اختیار کرده و دیگر سبب حسنین بن ابی طالب میرسد که میگوید یا امیرالمؤمنین علیه السلام نماز صبح را بگذر  
 تاگاه مردی دیدار شد که جائز مسافران در برد او امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ز کجا میری گفت از شام فرمود حاجت چیست مراد  
 سیدی یا من تو را خبر دهم عرض کرد یا امیرالمؤمنین تو بفرمانی فرمود معویثه در فلان روز از فلان ماه نذارد و اگر گشته علی را داده هزار بار  
 عطا دهم فلانمزد برخواست و گفت من بخدمت بیای برم چون بسیاری خویش رفت پشیمان شد و گفت من این عجم رسول خدای  
 در فرزندان رسول خدای را نخواهم گشت روز دیگر معویثه بر مبلغ عطا بفرود و گفت بیست هزار دینار میدهم و همچنان مرد تقدیم این  
 خدمت بر ذمت نهاد و نیز پشیمان شد و آن حمل از گردن فرو نهاد و رو نیم معویثه عطا را بوسی هزار دینار مقرر داشت این وقت تو  
 بر جستی انجام این امر را بر ذمت نهادی و تو مردی از قبیله حمیری عرض کرد سخن بصدق کردی فرمود اکنون ای تو چیست هم بر آن  
 عهدی که مرا خواستی گشت عرض کرد در آن عهدت نیستم لکن عزیمت مراجعت دارم فرمود ای قنبر احوال او را اصلاح کن و زاده او را  
 بساز و او را نفقه عطا کن و نسوی شام باز فرست و دیگر کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام بن ابی رافع حدیث میکند که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام  
 ابو موسی اشعری را از برای جنگیم روان میداشت فرمود از احکام کتاب خدای بیرون شو چون ابو موسی روی بگردانید در روان شد فرمود  
 کویا می پسند که فرقیه شد عرض کرد یا امیرالمؤمنین چون میدانی که فرقیه شود چرا در آن سیدار فقال یا بنی لولا عمل الله فی خلقه  
 یعلی ما اخرج علیهم یا لولا انزل یعنی اگر خداوند با علم خود کار میکرد در سال رسول واجب نمیکشت و دیگر در خبر است که در صفین روی

خبر دادن  
علی بن ابی طالب علیه السلام  
معویثه

خبر دادن  
علی بن ابی طالب علیه السلام  
عایشه

خبر دادن  
ضمیمه در بیکر حضرت  
عاقبت بود

خبر دادن  
از خیانت ابوبکر  
در جنگیم

خبر دادن  
بقتل بنی امیه در حوزة

### کتاب شہادت از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

که اہل شام میبندیدند عراق را بر زمینت کردند چنانکہ شرح رفت و اشتر نخعی بانکت در میداد و ہر میتی سازا بر اجبت فوان میکرد ۲۳۱  
 امیرالمؤمنین علیہ السلام سہ کثرت فرمود با آبا منسبتند ہم مالکت اشتر عرض کرد یا امیرالمؤمنین ابو مسلم کہ امام است کہ من شہانم  
 فرمود من ترین سخن مروری تو استم از آخر زمان کہ از جانب مشرق بیرون میشود و خداوند مردم شام بدست او بہلاکت یا تخت و  
 سلطنت نبی امتیہ را منقرض میسازد و دیگر ابو بکر مر جانی در تاریخ بغداد کہ ابوالہنیاد با پیام خلافت ابو بکر متولد شد و در زمان خلافت  
 امیرالمؤمنین علیہ السلام فرمود کہ در سفر کوفہ کردہ ادرک خدمت آنحضرت نماید ابوالہنیامیکوید یا تفاسق در سفر کوفہ کردیم ہر  
 بکوفہ نزدیک نمودیم تشکی بر من میدرم غلبہ کرد با پدر کفتم حتی یاش تا من در این میانان کردیم با شد کہ آبی بدست کنم در را  
 بکنڈاشتم و برقم ناگاہ برکہ آبی میایقم پس من شستم و آب میاشامیدم تا سیرب شدم و زردیدم و شدم و شدم و شدم و شدم و شدم و شدم و شدم  
 مبارکہ آبی است و پدر را برداشتم و آنہنک برگردم چند نکتہ فحش دم تسان از برگردانیم و پدر من ز عطش نبرد اورا چاک  
 سپردم و آنہنک خدمت امیرالمؤمنین علیہ السلام کردم وقتی برسیدم کہ آنحضرت بر سر خویش سوار میشد تا بجانب صفین بود رکاب  
 بکفتم تا آنحضرت بنشت پس بر رکاب اقدام تا سوسم چہرہ من از آہن کاب زخمی برداشت چون صورت حال اعتراف کردم  
 فرمود ہر کس از این آب بنوشد فرادان عمر کند مرا شہادت بطول عمر داد و مقرر نام نهاد و نیز مرا اشج خواندند از بہر آن کہ بر چہرہ یافتم  
 خلیب کوید ابوالہنیار در سال سیدہ بگری در بغداد دیدم با جمعی از اقوام خود حاضر بودہ اورا بطول عمر صفت میکردند و من  
 کہ در سال سیدہ و میت و صفت بگری فات کرد و دیگر در شرح شافیدہ از مطالب شہوت نقل شدہ و این شہر آشوب نم کردہ کہ بعد  
 ورود امیرالمؤمنین علیہ السلام بکوفہ در میان قبائل کہ حاضر حضرت میشدند جوانی از شیعیان علی علیہ السلام بود کہ در کاب آنحضرت جا  
 میکرد از اقوام عرب زنی بگرفت و در کوفہ جای داد روزی کہ با دادان کہ امیرالمؤمنین علیہ السلام نماز میکرد مردی را فرمود برود و در عطلہ  
 در پہلوی من سلامی خانہ است چون بدینجا رسید بانکت زنی و مردی را پیشو کہ با علاصوت شاجرہ و خاصمہ مشولند ہر دو تن  
 برداشتہ در ساعت نزدیک من حاضر گئی نزد رفت و مرد و تن حاضر کرد امیرالمؤمنین علیہ السلام فرمود چیست این تازہ و تازہ  
 میان شما آنجوان عرض کرد یا امیرالمؤمنین من این زنا کاہن بستہ ام و زویج کردہ ام دوش کہ با وی خلوت کردم نفرتی در نفس من با او شد  
 کہ اگر تو استم ہم در شب اورا از خود دور کردم و از خانہ اخراج نمودم از این روی بخصومت انجامید فقال علی بن سقونہ ربت  
 "حَدِيثُ لَا يُؤْتِي مَنْ يُخَاطَبُ بِهِ اَنْ يَتَمَتَّعَ عِنْدَهُ" امیرالمؤمنین علیہ السلام فرمود بسیار سخن است کہ بر مخاطب کران یا بد کہ دیگر  
 کس جز او صفا نماید بجانب بر خاستہ و بیرون شدند اینوقت روی بدان زن کرد و فرمود اینجوانرا پیشانی عرض کردی شناسم فرمود کہ  
 من تو را خبر ہم از حال او آنجا خوابی کہ عرض کرد کہ آنجا نکم فرمود تو در فلان نیستی و تو ہر عمری نبود کہ تو او را خواستی او تو را خواست  
 و پدرت مضامیند کہ بکاح او در آتی و پس عمر تو را از جو خود دور کرد تا شمارا با یکدیگر دست من باشد عرض کرد یا امیرالمؤمنین چنان بود تو  
 چیز بدی فرمود آیا شبی از برای قضای حاجت بیرون نشدی و آنجوان مخالفتہ بر تو درآمد و با گراہ با تو ہم بستگشت تو جاہل شدی مادر  
 آگهی دادی و از پدر پوشیدہ داشتی و چون حمل فرود نہادی کہ در در خر قہ سچیدہ از دیوار خانہ بجانب میزبلہ در افتندی اینوقت کن  
 و اورا بپوشیدیم کردی کہ مباد اورا بچوہر سسکی بدو پراہندی شہکت بر سر کرد آمد و سرش بنشت پس بسوا و شتاب کہ دیدہ داشت  
 سر اورا با خر قہ میست پس اورا بکذاشتید و باز شدید و تو دوست با سمان برداشتی و کفی اللہم احفظہ لنا حافظ اللہ ذابح  
 آترن چون اینقتہ بشند خاموش ایستاد امیرالمؤمنین علیہ السلام فرمود سخن من سخن کن عرض کرد یا امیرالمؤمنین جز بصدق سخن  
 و از این باز جز ما در من بچکس کہی نداشت فرمود خداوند مرا آگهی داد با بکلمہ با دادان مردی اورا دیدار کرد و برگرفت و قبیلہ برداشت

خبر بوالہنی

قصہ شہادت  
مردیکہ مادہ را بر  
نزد بود



### کتاب شهادت از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

برقی تو را آب ندادی من بگریستم و عرض کردم یا رسول الله من از شیعیان علی علیه السلام فرمود تو را همسایه است که علی لعین  
میکند و تو او را دفع نمیدی عرض کردم یا رسول الله من مردی ضعیفم و او از نزدیکان پادشاه است آنحضرت کاروی برآورد و مرد  
و فرمود برو و او را بخش من کار بگرفتم و برقم بجان او او را برآورد و در دم منی رحمتی بر سر او برقم و او را بخشتم و باز شدم و آن  
خون آلود را رسول خدا از من گرفت و فرمود ای حسن او را آب پس ترسناک از خواب بیدار شدم از بزم غمناز برخاستم پس معنی  
پدید و بانگ ناله از خانه همسایه بالا گرفت که تیرک خود کفتم چیست این عوف گفت آن مرد همسایه را در فراش خرگشته یافته اند و  
ندانند قاتل کیست زمانی برنگذشت که شش شهروان در آمدند و همسایگان او را تا خود داشتند من توانی بجایه امیر رفتم و کفتم تا  
الا میر مردم را رنج مکن که قاتل او منم و صورت حال را عرض رسانیدم امیر گفت خداوند تو را جزای خیر داد و نه تو را جانی است  
مردم را بر برتی و اینقتد را ازین پیش با منوتی اندک رقم کردم و دیگر در ثاقب اساق مسطور از جعفر و قاق میگوید در صبر  
معروف ابو عبد الله محدث همه روزه روایت حدیث میکرد من باره فریق خود همه روز حاضر مجلس میشدیم و از احادیث او مینویسید  
مینویدیم لکن هرگاه حدیثی در فضایل اهل بیت مذکور میشد طرد و طعن میکرد چنان افاد که روزی در فضیلت فاطمه علیها السلام حدیثی  
ذکر شد ابو عبد الله گفت این حدیث علی با سودی نخبه چه مسلمانان را با تیغ در کت را بید و طعن در فاطمه زد که او کلمات منکره در صبر  
و قاق میگوید باره فریق خود کفتم روایت که اندک از این روایت حدیث کنیم او درین دیانت نذر و زبان در علی و فاطمه منبر  
من گفت دست کردی دیگر حاضر مجلس نشویم و هم در آن شب مراد خواب نمودار شد که در مسجد جامع جا دارم و ابو عبد الله محدث  
نیز حاضر است اینوقت امیرالمؤمنین علیه السلام را نگرستم که بر چهار مصری سوار است و بجانب مسجد میآید در دل گفتیم که هم اکنون  
ابو عبد الله محدث را گردن بجا بزد تا چهره او در این منبر چون آنحضرت نزدیک ابو عبد الله رسید با چوبی که در دست داشت پیچ  
راست ابو عبد الله بزد فقال يا مملعون ليه تشبني فاطمة فرمودی طعون از برای چه مرا و فاطمه راست میکی اینوقت  
ابو عبد الله محدث را دیدم که دست بر چشم راست گذاشت و گفت آه کور کردی مرا من از دشت از خواب بیدار شدم و با مادران  
عزم کردم که رفیق خود را بیاکانم چون در عرض راه بدو رسیدم او را دشت زده دیدم کشف افاد که او نیز در خواب خانی بود  
دیدم پس سخن بر این نهادیم که ابو عبد الله محدث را اگر میباید باشد که از این عقیدت بازگردد و اتفاق بر در سرای او شدیم و در کتب  
آمد و گفت او را دیدار توان کرد و فرستیم و پس از زمانی باز شدیم و دیگر باره در بگوئیم آن کتیرن بیاید و گفت توان او را دیدیم سبب  
چیت گفت از نیشب دست بر چشم راست او دیدم و میگوید علی بن ابيطالب مرا کور کرد گفتیم در جنگنا که ما از بزم آن  
پس در بکشود تا در فرستیم و او را بزم تر حالی نخواستیم که استغاثه میکرد و همی گفت چیست مرا با علی بن ابيطالب که چشم مرا بست  
کو ساخت ما شرح حال خویشین با او بگفتم و او را پند داد که از این عقیدت باز ای گفت خداوند شما را جزای خیر داد اگر آن  
چشم مرا نیز علی کور کند فضیلت او را گردن نهم و او را مدح نگویم پس بر جا سیدم و بیرون شدیم و پس از سه روز باز آمدیم و دیدیم  
که آن چشمش نیز کور بود گفتیم وقت نیست که اعتبار گیری و استغاثه کنی گفت لا والله من از این عقیدت بزرگم که علی بن ابيطالب  
میکن پس برخاستیم و فرستیم پس از منته در گذشت و پسرش نجین علی علیه السلام طریق ارتداد گرفت و سفر روم کرد و دیگر  
در فضایل اخطب خوارزم مسطور است که نیم شبی منصور در این سیلان لامش را طلب داشت پس سلیمان در خاطر نهاد که خلیفه  
با من اینوقت کا چیست جز اینکه خواهد از فضایل علی پیش کند و چون بعضی را ناممرا قبل رساند پس کفن پوشید و حو  
کرد و برفت چون منصور را رنج حو طابند عمر بن عبد الله در مجلس دید چون از دوستان بود اندک دل قوی که در اینوقت منصور

کور شد  
ابو عبد الله محدث

قصه  
سلیمان  
بمنصور







جلد سیم از کتاب دیم نامح التواریخ در دفاعه اقالیم سبه

۸۲۲ مکن و مخزون مباش و بدانکه من از تو غارت میکنم گریه فاطمه افزون گشت عرض کرد ای پدر کجا تو را دیدم که فرمود در تحت لویای محمد  
 مرادیدار میکنی و در اینجا امت بر اشاعت کنی اگر نه مراد صراط می بینی که حیرتیل از جانب راست و میکانیل از جانب چپ و سرافیل از  
 پیش روی و ملائکه از قهای مسند و آنا انا دی باربیتنی هیون علی قسیم الحساب ثم انظر عیننا و عیننا الی الله  
 و ککل نیت یومئذ مشغول بقیه بقول باربیت نفسی نفسی و انا اقول باربیتنی ایتی فاؤل من یلیح  
 من ایتح یوم العیبر انیت و علی و الحسن و الحسنین بقول جل اسم الله بالحق انک لو انونی بذنوب  
 کما مثل الجبال تعقرت لهم ما لکم نسیر کوا یث شهباء و لکم نوال فی حلقه ایمنی من ندم میکنم که ای پروردگار امت مرادیدار  
 و حساب برایشان آسان بگیر و از زمین و شمال کران امت غنیمت و سعیران آرزو مشغول خویشند ایشان همی گویند ای پروردگار من شیخ  
 مرادیدار بر او باب من همی گویم ای پروردگار من امت مرادیدار باب امت مرادیدار باب اول کس که از امت من با من طلق میشود ایفاطه تونی علی  
 و حسن حسین است و خداوند میفرماید ای محمد امت تو را که با کوهساران گناه بزرگ حاضر شوند معفو میدارم مادام که با من شریک نیارند و خودشان  
 دوست بگیرند منصرف گفت ای سلیمان چون بخدیث را بنیجا آوردم آن جوان ده هزار درهم مرا عطا کرد و با سه جامه خلعت فرمود و گفت  
 کدام بلدی گفتیم از کوفه گفت از عربی یا از روالی گفتم عربیم گفت چنانکه چشم مرا روشن کردی چشم تو را روشن کنم و مرادیدار که این  
 شیخ و او در مسجد چشم بر او نهیدست چون مرادیدار کرد استقبال فرمود و حال پرسید و او را مرادیدار خیر میاد کرد و صحبتها و دیگر  
 بر استر خویش بنشتم و بدانسان که دلالت کرد طی مسافت نمودم ناگاه بانگ نماز شنیدم با خود گفتم با اینجا عت نماز میکنم و از آن  
 پیاده شدم و در میان نماز گذاران مردی را شنیدم برقی خوش دیدم در پیشکوه راست او دستادم در محکم رکوع و سجود ناگاه عمامه زرین  
 دور شد نیک نظر کردم سروروی در او دوستی و ای در ابصورت ختر زری دیدم در عجب شدم و در اندیشه رفتم تا امام سلام باز داد و در  
 در حلی من نکران شد و گفت از تو برادر من آمدی و او تو دلالت کرد گفتم چنین است پس دست مرا بگرفت و روان شد چون پیشی  
 از مردم مسجد در قهای میآیند بخانه داخل شد و غلام خود را گفت در سرای بسیند پس پر این از سر بر کشید و اندام خود را با من بخود گما  
 ختر زری بود و گفت ای برادر مرا که هستی همانا من بودن قوم بودم و هر باید در میان اذان و اقامه هزار مرتبه علی را و اولاد او را  
 کردم و تکیه زدم و خواب مرا بود در خواب دیدم که داخل بهشت شدم علی و حسین علیهما السلام حاضر بودند و رسول خدا نشسته و امام حسن  
 و امام حسین علیهما السلام در پیش روی آنحضرت بودند و دست امام حسن بر بقی و در دست امام حسین کاسی بود پیغمبر فرمود ای حسن مرا  
 سقایت کردی فرمود ای حسین علی را آب و مشک و کازانیر سیراب کن حسین علیه السلام روی برافست و گفت ای پدر اینم و وزی هزار  
 پر مرا لعن میکند و امر در که جمعه بود چهار هزار مرتبه لعن میفرستد لعن میفرستد علی را و ششم میکنی برادر را لعن  
 بر تو باد تو اولاد من حسن حسین لعن میفرستی و جنو بر من بخند هر جا که روی من بدن من از بصاق آنحضرت چیزی بسید منخ شد  
 چنانکه دیدار میکنی چون منصور بنیصه سپای برد قال یا سلیمان حب علی ایمان و بغضه یقانی و لا یحب علیا  
 الا مؤمن و لا یبغضه الا کافر سلیمان گفت یا ایله المؤمنین مر امان گفت امانی گفت چه میکنی در سبکه باطلی  
 که گفت بشک آنکس در آتش است گفت چه میکنی که کس اولاد را و اولاد او را بکشد منصور سر برد ثم قال یا  
 سلیمان الملك یحیی کن چنانکه خواهی ز فضایل علی بگوی و دیگر واقعی میگوید هر چون از رشید مجلسی در معقاده من از اجل  
 علماء را آنجن ساخت و شافعی با کاتب با ششم میرساند در پیلوی خود جامی آرد و محمد بن محسن این ز فراد او یوسف یاد پیش روی نشاند  
 واقعی میگوید من نیز حاضر مجلس شدم و در قهای مجلس حاجی کرشم رشید گفت چرا تو فرامادی و مرا پیش خواند و در برابر خود بنشاند

در تزیینت کتاب در نگاه فرمود حسین علی بن ابی طالب

شاه  
هر دو تا شاهی

### کتاب شهادت از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

پس روی شافعی کرد و گفت یا ابن عم و فضیلت علی چند حدیث روایت توانی کرد فرمود بگوید و مترس گفت پند حدیث و بیان ۲۵۳  
 با محمد بن حسن گفت ای کوفی تو بگوی از فضایل علی چه دانی گفت هزار حدیث و بیشتر این وقت ابو یوسف گفت مترسی کنی و  
 خبره گفت یا امیرالمؤمنین اگر بنیامک بناشتم روایت ده فضایل علی از آن پیش است که بحساب توان گفت گفت از که بنیامک گفت از  
 و از عمال تو و از اصحاب تو فرمود تو ایمن باش و مرا خبر ده گفت در نزد ما پانزده هزار حدیث مسند و پانزده هزار حدیث در فضیلت علی  
 حاضر است و اقدی گوید پس روی من آورد و گفت من نزد تو خبر چیست گفتم من نیز از ابو یوسف کمتر ندانم هر دو نفر از شد گفت من  
 چیزی از فضیلت علی بچشم خود دیده ام و بگو شرح شنیده ام که از تمام آنچه شما دانید فرزندت و اکنون با چشم از آنچه با طابسیین نقل  
 ایشان کرده ام مجایبان او را تر حیب کردند و خواستار شدند که از آنچه دیده است ایشان را آگهی دهد گفت و با باشد نگاه گفت  
 یوسف بن حجاج را بحکومت دمشق فرستادم و او را بعد از انصاف وصیت کردم برفت و بدانچه فرمودم کار کرد و او را خبر داد که  
 جلیب دمشق همه روزه علی علیه السلام را شتم میخند و ما همواره میگوییم که نفس ستاد او را حاضر ساخت و گفت این چه گوئید  
 کار است که از تو می شنوم علی را چه شتم می گویی گفت پدران ما را کشت و فرزندان ما را اسیر گرفت من از شتم او ناگزیرم یوسف  
 حجاج او را بند بر نهاد و بزندانخانه انداخت و صورت حال را بسوی من مکتوب کرد بفرمودم تا او را دست بسته نزد یک من  
 کیسل دار چون حاضر شد گفتم تو آنکسی که علی را شتم می گویی گفت منم گفتم دای بر تو علی هرگز کشت و هرگز اسیر گرفت بحکم خدا  
 رسول بود گفت من نفس خرد را شکیب نتوانم داد و از اینکار دست باز نتوانم داشت او را در عقاب من شنیدم و صد تا زیانه بزرگ  
 بسیار صیحه بر آورد و در جا خود پلیدی کرد فرمان ادم تا بزندانخانه اش برود و او بجانب بیت اشارت بفرمودم تا در پیش ستوار  
 کردند و بودم تا شب تمام و هم در آنجا نماز کند شتم و در اندیشه شدم که او را چگونه بچشم در آتش غرق کنم یا با تیغش کردن بزنم یا  
 بضرب تا زیانه تا بودش سازم این وقت خواب بر چشم من ستولی شد و چنان دیدم که در آسمان کشته شد و رسول خدای بر  
 آمد و او را پنج حله در بر آورد پس علی فرود شد و چهار حله برداشت آنجا حسن با سه حله و حسین با دو حله بر آید نزد جبرئیل مایک حله  
 نازل گشت علی علیه السلام با آن لال در دست بود پس فرمود انجام را بمن بگو او جام را بگرفت و با علامت صوت خدا در داد که  
 ایشیمان محمد و آل محمد از جاشی و خدم من که چزار کس حاضرند چهل تن آنحضرت را اجابت کردند ایشان را آب داد آنگاه فرمود شقی را  
 حاضر گسید و باز گرفت و او را بر آورد و زد علی علیه السلام او را بگرفت و گفت یا رسول الله اینم در اظلم میکند و شتم میگوید فرمود یا ابن  
 دست از او باز دار چون علی علیه السلام او را بر آید کرد پس صلی الله علیه و آله دست او را بگرفت و فرمود تو علیه شتم می گویی گفت چنین است  
 فرمود مسخ باش و کینم خود را بسین دیدم که او بصورت منی بر آمد و در زانوس مجیدین بر زدم من بر تسبیح و از خواب بستم گفتم او را  
 از زندان بر آوردند چون در یکشودند بر آوردند دیدم سکی است گفتم چگونه دیدی عقوبت پروردگار خود را سر خود را حرکت همی داد  
 مانند کسی که عذر گوید و اینک حاضر است پس فرمود او را آوردند و حاضران تکران شدند و او بصورت منی بود الا آنکه دو گوش  
 مانند گوش آدمیان داشت و زبان بر می آورد و شبش میزد چون کسی که عذر می خواهد شافعی گفت اینم در مسخ شده است  
 بچهل ضایب این توان بود او را در کینم دیگر باره باش بزندانخانه برود و در زمان بانگی عظیم بر جاست و از آسمان صاعقه بر آمد و زندان  
 فرود شد که زندانخانه را چنان بسوخت که خاکستر شد و جان کلب با چشم فرستاد و اقدی میگوید با برون الزشید گفتم یا امیرالمؤمنین  
 معجزه از این بزرگتر و مو عظمه از این عظیتر تواند بود ترس از خدای و اولاد او را چندین رحمت مکن گفت من از رحمت طابسیین  
 برگاه خداوند توبت و انابت بردم و از خصمی ایشان دست باز داشتم

# جلد سیم از کتاب دو تیم ناسخ التورینح در وقایع اقبالیم سبه

ذکر سبغات امیر المؤمنین علیه السلام در جواب مسایل

در کتاب صافی مسطور است که امیر المؤمنین علیه السلام در فرزند فرمودند ای ای لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا فِي  
 الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَأَعْلَمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ فَمَنْ دَانَ مِنْ دَانِيَمِ بِنَاحِجَةِ سَمَانِ وَرَمِينِ هَيْتَ وَيَسْتَعْمِلُ نَجْمَ دَرِيسْتِ وَدَرِيسْتِ  
 وَدَانِيَمِ بِدَانِيَمِ بُوْرَهَ اسْتِ خَوَابِ بُوْرَسِ زَمَانِي خَامُوشِ بُوْرَدِ كَرِيسْتِ كَمَا فِي كَلِمَاتِ بَرِجَاهِ حَقِي كَتَانِكِ حُصْلَهَ بُوْرَدِ كَرَانِ كَدِ فَرَمُودِ  
 اِيْخْلَرِ اَزْ كِتَابِ خُدَايِ مِيْزَنْجِهَ بِيَانِ بِرِجَرِ دَرِ كِتَابِ خُوْدِ اَوْنَدِ اسْتِ وَدِيْكَرِ دَرِ كِتَابِ دُرِّ الْمَطَالِبِ مَسْطُورِ اسْتِ كَمَا امير المؤمنین علیه السلام  
 در سب فرمود مستوفی عن ظروف السموات فإني أعلم بها من طرف الأرض یعنی سؤالی کنسید زمین از شوارع و طرق آسمانها  
 که بر آنچه از اجزاء و احوال زمین اناترم مردی عربی از زبان جماعت برخواست و گفت اگر این سخن اصدق میگویی بگو ای بیعت جبرئیل  
 کجاست امیر المؤمنین علیه السلام حتی در آسمان گریست زمانی در زمین شرفا غریبا نظری بکنند پس سر برداد فرمود در آسمان زمین بود  
 و اوم و در دایره امکان نکران شدم اینک تو جبرئیلی جبرئیل غایب شد و هر گشت لله ذلك بما اذن اینطالبا لك لصناديق  
 خزانة كاذب و دیگر در مجمع البحرین مسطور است که لیس بن زیاد عرض کرد که یا امیر المؤمنین نفس از بهر من صفت کن فرمود که ام نفس را  
 اراده کرده گفت مگر گفتی نباشد فرمود چهار نفس است نخستین نایه نباتیه است و تیم حسیه حیوانیه است سه دیگر ناطقه و سیم  
 چهارم کلایه آله است و ایشان هر یک صاحب قوای خاصه اند اما نایه نباتیه را قوای خمس است اول ماسکه و دوم جاذبه  
 سیم ماضیه چهارم دافعه پنجم مرتبه خاصان آن زیاد و نقصان است و انبعاث آن از کبد است اما حیوانیه حسیه را پنجم قوه است  
 اول سمع و دوم بصر سیم شم چهارم ذوق پنجم لمس و دو خاصه آن یکی رضا و دیگر غضب است و انبعاث آن از قلب است اما ناطقه  
 قدسیه را پنجم قوه است اول فکر و دوم ذکر سیم علم چهارم علم پنجم نباهت و او را انبعاثی نیست و اشیای است نفس کلایه  
 و آزاد و خاصه است یکی نزاهت و اندک حکمت اما کلایه آله است او را نیز قوای خمس است اول بقا و در قفا و دوم غرور و ذل سیم فقر  
 در قفا چهارم صبر در بلا پنجم نیر در شقا و آزاد و خاصه است یکی حلم و اندک کرم و سبب از خدا تعالی است و باز گشت او بدست  
 لقوله عز وجل وَتَخْتَفِي مِنْ دُونِهَا واما باز گشت او بخدا چنانکه میفرماید يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ  
 رَبِّكِ رَاغِبَةً وَخُضِعَةً وَهَلْ وَسَطَ كَلِّ اسْتِ تا کسی از شما بیرون محل از خبر و شمر سخن نکند و دیگر در مطالب السؤل مرقوم است که  
 زنی بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و فری که خواست سوار شود و سوار نیکی پای در رکاب داشت عرض کرد یا امیر المؤمنین مرا برادری بود  
 برود و ششصد نیا برایش گذاشت از جمله یک نیا مراد داده اند از تو انصاف میجویم و حق خویش میطلبم فرمود برادر تو را دو دختر گرفت  
 یکی فرمود سهم هر یک شلث است پس چهار صد نیا رسیده است برادر تو را مادری بود گفت بود فرمود سهم او ششصد است پس صد نیا  
 بهره او گشت و برادر ترا زینت عرض کرد دست فرمود ششم شش است پس چهار پنج دینار بهره او شد و دیگر از برادر تو وارده  
 بجای ماند گفت چنین است فرمود برادران تو هر یک دینار بهره میرسد و از برای تو یک نیا میماند همانا حق خویش را تا خود داشته  
 باز شو پس مانی دیگر را در رکاب کرد و او اینست را دینار تیر تیر نمایدند

م ۳  
خبر دادن  
علی علیه السلام از علم  
آسمانها

حاضر شدن  
جبرئیل نزد علی علیه السلام  
وقت گفتن سوره  
سزل او

سؤال  
کیس در صورت  
نفس

اخبار امیر المؤمنین علیه السلام بنسبت زبان عمر بن الخطاب

در کتاب در المطالب از ابن عباس حدیث میشود که عمر بن الخطاب در ایام خلافت خویش با ابدان برای نماز حاضر شد شخصی را بد  
 محراب خفته دید غلام خویش برنی را گفت این خفته از بهر نماز بر انگیز برنی پیش شد و گریست که حاجت زنمان در بر دار دکان کرد که  
 از انصار است او را چند انجم خنجر داد متحرک نشد مگسوف افتاد که مرگت حاجت زنمان پوشیده و او را سر بریده در محراب خفته اند غمخوار

اخبار  
علی علیه السلام  
بنسبت

نمایند او را

### کتاب شهادت از کتب امیر المؤمنین علی علیه السلام

تا برنی اور در زوایه گذاشت و با دای صلاه پرداخت پس از نماز با علی علیه السلام فرمود چه می بینی در این مرد فرمود بگویی در آن کف کند  
و بجان سپارند و باش تا گاهی که در این محراب کودکی مینی آنجا راه امراد بر تو کشف شود و عمر گفت این سخن از کجا کونی فرمود برادر من  
و حبیب من سول خدا خبر داده است چون نه ماه بر انواقه سپری شد صبحگاهی هم مسجد آمد و بانگ کرستین طفلی را اصغاب گفت  
صدق الله و رسوله و این غم رسول و فریز فرمود تا آن طفل را از محراب بر گرفت و بعد از نماز پیش روی علی علیه السلام گذاشت امیر المؤمنین  
علیه السلام فرمود تا از زمان انصار دانه از نهر و طلب کردند و از بیت المال مبلغی در وجه او مقرز داشت تا آن کودک را شیر دهد و ملاه  
آن کودک در محرم بود چون نه ماه سپری شد و عید صیام بر سید علی علیه السلام او فی را فرمود تا دایه را حاضر ساخت و او را گفت این  
کودک را جامه بپوشان و در مصطفی حاضر کن و نگران باش تا که ام زن تیرد یکت تو میاید و کودک را میگیرد و میبوسد و میگوید ای پسر مظلومی  
پسر ظالم آتر ترا بگیر و بنزد من بیاور چون صبحگاه آمد به بر حسب فرمان کودک را در مصطفی حاضر کرد و نگاه زنی را دید از قهای و بانگ داد  
که بحق محمد بن عبدالله استاده باش پس رسید و کودک را بگرفت و بوسید و گفت مظلوم ای پسر مظلومی پسر ظالم عیب شیده بود  
با فرزند من که بمرد و آتر ترا جمالی بود که فطیر داشت و چون طفل را بداید سپرد خواست باه خویش گیرد دایه او را فر گرفت گفت هزار دایه تا برا  
خود روم دایه گفت الا آنکه تو را بنزد علی بن ابیطالب برم آترن صطرب کشت و گفت دست اینم بدار بهمانا علی مراد میان عجمت  
فضیحت میکند من فدای قیامت با حضورت خواهم کرد چون دایه او را را میگذر شوقی بر دست نهاد و او را با خود برد و در  
یامانی و حله صفاتی و سید در هم چهره او را عطا کرد و گفت چنان باش که مران دیده باشی و اگر در عید صیام این طفل را سالما من بسا  
تا دایه را کنم تیر تو را بمش این اشیا عطا خواهم کرد و پس نیکه بگردا شد و چون مردم از مصطفی مراجعت کردند علی علیه السلام دایه را  
طلب فرمود و گفت ای سخن خدا با وصیت من چه کردی عرض کرد تمام مصطفی کرد بر آمدم و احدی را ندیدم فرمود بچ صاحب این قوری  
گفتی آترن بیاید و طفل را بگرفت و بوسید و بگریست و ترارشوت داد و عطا مثل آن و صده نهاد دایه بر زید و گفت ای بن عم سول  
عیب میدانی فرمود عیب جز خدای نداند لکن سول خدای مرا تعلیم فرموده عرض کرد بهترین سخن صدقت چنین است که در یکی از کتب  
اگر میفرمائی بروم و آتر ترا در سر ایشان با خود دارم و حاضر سازم فرمود گاهی که آن شیار با تو عطا کرد از آنتر ل بجای دیگر تجویل داد  
اکنون بیاش تا عید صیام فرارسد پس او را بنزد من حاضر کن تا خدمت من فرود در عرض کرد و سمعا و طاقه لاجرم چون عید صیام برسد آترن  
در مصطفی حاضر شد و کودک را بگرفت و بوسید و دایه را گفت اکنون بیاید آنچه تو را وعده نهاده ام عطا کنم دایه گفت دیگر در وقت  
من نیست که دست از تو باز دارم ناچار حضرت علی علیه السلام باید رفت و از او را حکم گرفت آترن چون چنین بدیدی آسمان کرد  
و قالک بالنیات المستخین و باجاء المستخین و با دایه روان شد و مسجد رسول خدای در آمد چون علی علیه السلام  
مکران شد فرمود و قصه خویش از برین میگوئی یا من از بر تو بگویم گفت من عرض میرسانم فرمود بگو عرض کرد من دختر می زهوارم  
پدر من عامر بن سعد خریجی در کباب سول خدا شهید شد و مادر من در خلافت ابو بکر مردن فریده و دیده بی پرستاری بدم با چند تن از زنان  
همسایه مانوس شدم و با ایشان روزی یکداشتم یکروز با زمان جنازه انصار نشسته بودم ناگاه عجزی فرود آمدند تسبیح در دست  
و بر عصائی بختی میزد بر سید و سلام داد و پانچ بگرفت نگاه نام این نا ترا یکت بر سید گفت نام تو چیست گفت حمید گفت دختر  
کیستی گفتم عامر الانصار گفت پدری گفتم ندارم گفت شوهر کفری گفتم مگر گفتم گفت تو دختر کی باشی چگونه چونکه زنیست توانی  
پس بر حال من رقت فاطما شفقت نمود و بگریست و گفت هیچ منوایی نی با تو انس گیرد و تقدیم خدمت تو کند و استا حاجت تو فرما  
گفتم چه میخواهم آن زن گفت اینک من حاضرم و میخواهم تو را نادری عشیق باشم و پرستاری کنم من شاد شدم گفتم دای که خانه خازن است و

جله سیم از کتاب ترمذی جامع التواریخ در وفایع احوال سبعة

فرمان تو پس باین بجانده آمد و نخستین آب بخواست و وضو ساخت من در زمان آن و شیر و خرما از بهر او طعام حاضر کردم چون این  
اشیا بگریست سخت بگریست گفتم این که چه است گفت ای خدایم که این طعام من نیست طعام من قرص جوینی است از آنکه نمک دیگر  
باره بگریست و گفت ای فرزند وقت طعام من این وقت نیست بلکه بعد از صلوة غشاء است و نماز با استنا چون از نماز غشاء و اغتسلت  
نان جوین و نمک پاشی داشتم گفت اندک خاکستر حاضر کن چون حاضر کردم بانگت بیامیخت با من بعد از آن زمان جوین نمک افکار نمود و بنام  
و دعا با استنا و تا صبح طلوع گشت من پیش قم و پیشانی او را بوسیدم و گفتم در حق من عاقل که خداوند را بیامیزد چه میدهم دعای تو را  
نمیشود گفت تو دختری باشی نیکو صورت من بر تو میرسم که تنها باشی گاهی که از بهر حاجتی بیرون میوم تو تنها خواهی ماند ناچار ترا انبیا  
اگر خواهی مراد خیر است عاقل و دانا و نابد و زاید و بسال کمتر است او را از بهر تو حاضر کنم تا مونس تو باشد گفتم هر آنچه بخواهم پس نجاست  
برفت پس از زبانی تنها باز آمد گفتم چه شد خواهم من که با خود دنیا و روگفت خضر من با مردم انس نمیکرد با خدای خود شناسست خانه تو زیان  
عاجز و انصاف آمد شدن از او را بعبادت میگردد از من عهد کردم که چندانکه او در سرای من باشد چکرس راه نکند از من برفت پس  
از ساعتی از منی تمام قامت باز آمد و خوشتر با در جامه مخوف داشت چنانکه خبر چشمهاش دیده نمیشد و بر در حجه با استنا گفتم هر در میان  
عجز گفت از شدت فرج و سرور که تو را دیدار کرده اینک من بیروم در خانه را استوار میدم چه کشاده گذاشته ام مباد مردم بکانه درین  
این بگفت و برفت من باین خضر در آن وقت که روی بکشای پرده برگیر جانبت نکرد اما حاجت کردم و از او سرش بر کشیدم ناگاه جوانی دیدم  
بارش سیاه دست پایی خضاب کرده و جانم زنان در بر آورده چون این دیدم پیشوای شدم و از زبانی در اقدام گاهی که بخوش آمدم  
گفتم ترا چه بر این است که اینک فضیحت خود و رسولی من کنی بر خضر و از آنجا که آمدی باز شو و بچنان در پرده میرود مگر از عذاب عین  
الخطاب پاک گذاری این بگفتم و برخاستم که از نزد او بیرون شوم پرست و دین آید و من آنم آنکه همسایگان بر من مطلع شوند نیز  
صیحه زدن نداشتم و در چنگ و چون عصفوری بودم که در مخلف عقاب افتد مرا بگیرند و جامه ببرد و در دوشش گان از من بر گرفت  
چون از کار من فراغت یافت خواست بکسوی شد از شدت مستی بر روی در اقدام و مدوش گشت من نظر کردم در میان او کار میدی  
دست فرابردم و آن کار را بکشیدم و سرش را بریدم پس سرش را آسمان کردم و گفتم اللهم و سببنا لعلم آفة ظلمتی و قننی و هتک  
سیرتی و آنا نوکلک علیک یا من اذا نوکل العبد علیه کفاه یا جمیل السیر چون شب آمد جد او را بردوش  
کشید در میان محراب بگنجدم و از آن پس حال شدم و چند گشت در خاطر نهادم که سقط کنم باز اندیشیدم که بعد از عبادت که در آن بگنجم  
چون محل فرود نهادم گفتم قتل او گناهی دیگر است او را در قاطی کردم و میسج کرده و در محراب نهادم ای سپر عزم رسول خدا قصه من نیست قال  
عمر اشهد انی سمیعت من رسول الله بقول انا عبد لله العیلم و علی ثابها و سمیعت به بقول انی علی بن ابي  
بلینان الحق انگاه گفتم یا ابا محسن اکنون بفرما که حکم چیست امیر المؤمنین علیه السلام فرمود این مقتول اوست نیست چه مرتکب امری  
عظیم شد و مباشر حرامی بزرگ کردید و برین نجر می جایستی نیست حدی بر روی فرود نیاید چه بی اراده او مرد بر روی در آمد و بر  
غالبه انگاه با آن زن گفت برست که آن عجز را حاضر کنی تا حق خدای از وی بستانم عرض کرد سه روز مرا حملت گذار انگاه  
امیر المؤمنین علیه السلام دایه را فرمود تا طفل را ببارد گذارست و آن زن طفل خود را برده شسته بسری خویش برد و روز دیگر در طلب عجز از قضا  
بیرون شد ناگاه در میان کوی و برزن او را دیدار کرد و ما خودش داشت و کسان کسانش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آورد فرمود  
دشمن خدا میدانی من علی بن ابیطالبم و علم من علم رسول خدا از صدق و خفته را باز گوی گفت من این زن را نمی شناسم و از  
میدانم و از این امور گوی دارم فرمود برین سخن سوگند بایم کنی گفت روا باشد فرمود دست بر قبر رسول خدای بگذارد و سوگند بایم

که از این قور

### کتاب شهادت از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

که از این قصه آنگی نداری مجوز است بر قبر گذاشت و سوگند یاد کرد و در زمان روشن سیاه شد و خوردنید است امیرالمؤمنین علیه السلام  
تا آینه بر دستش بنامند چون روی خوش امید فریاد برداشت که ای پسر عم رسول خدای تائب شدم و از کرده پشیمانم  
المؤمنین عرض کرد آنگی اگر این زن راست میگوید و از در صدق تائب شده او را بحال نخستین بازگردان سیاهی از روی او زایل شد  
فرمود ای طعونه چگونه تائب شدی که خداوند تو را مغفوب داشت نگاه عمر را فرمود تا مجوز را از مدینه بیرون بردند و رحیم کردند و پسر ازین

شد و در کتاب علی علیه السلام در صفتین شهید شد

#### حکم امیرالمؤمنین علیه السلام در قسمت شتر

حکم علی علیه السلام  
در قسمت شتر

شرح حکم شتر

در شرح بدیعتی این متری حدیث میکند که سه تن مرد در اقسمت بعهده نفر شتر کار بنجا صمد و مشاجره افتاد و سهم مکتب از ایشان  
و بهره دو نیم ثلث سه دیگر را قسمت تسع بود و همی خواستند شتر را بخرند و سهم خود را با دیگری بدل نمایند و در نیم و دینارگی  
میانه صرف نمایند و در این حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند آنحضرت فرمود رضامندمید که من یک شتر از مال خویش بیشتر  
شما بفرمایم آنگاه قسمت کنم گفته چگونه رضامندمیدیم پس شتر خویش را بر شتران ایشان بیفرو و آنکس را که نصف شتران بهره او بود پیش خواند  
و فرمود از هفده شتر شش نیم بهره تو بود اکنون از بیجده شتر سه شتر سهم خود را ما خود دار و آنکس را که ثلث سهم بود فرمود تو از شش شتر یک  
ثلث شتر سهم داشتی اکنون شش شتر تمام ما خود دار و آنکس را که تسع سهم بود فرمود سهم تو دو شتر الا تسع بود اکنون دو شتر بیرون  
کسر خود را بر ایشان هر یک سهم خود را بر گرفتند و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز شتر خود را بر گرفت و دیگر در ایام خلافت امیرالمؤمنین  
زنی وفات کرد و از وی شوهر و پسر عم بجای ماند و یکی از آن دو پسر عم او را از جانب مادر برادر بود شرح قاضی حکم کرد که نصف میراث  
زنا با شوهر گذاشته و نصف دیگر را با آن پسر عم که از جانب مادر برادر بود دادند و پسر عم دیگر را محروم گذاشته چون آن پسر با امیرالمؤمنین  
السلام آوردند فرمود ای شیخ این چه تضای بود که زانی عرض کرد حکم قرآن اینجاست که مردم و آن پسر عم را که از جانب مادر بود بجای دو بهره  
گذاشتم که یکی از جانب پدر و دیگری از جانب مادر بود فرمود آیا در کتاب خدا وارد است که بعد از شوهر آنچه بجای ماند آن پسر عم که از  
جانب مادر برادر بود میراث میبرد عرض کرد و از ویست فرمود قال الله تعالی و این کان رجل یؤت کلاله اوما راه و  
لذ آخ و اوتخ فلیکل واحد منهما الشاة پس نصف میراث را با شوهر گذاشت و آن پسر عم را آن یک که از جانب مادر برادر بود  
ثلث رسید و آن دیگر را سه مال میراث برین قسمت بنهایت شد و دیگر در کشف الیقین مسطور است که در روزی در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام  
حاضر شدند و طفل با خود آوردند و هر یک خویش را مادر طفل میخواندند و آن دیگر را بیگانه میخواندند امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ای قسمت شیری از  
بهر من حاضر کن عرض کردند با امیرالمؤمنین شمشیر چینی فرمود این گوگرد نیم کتم و هر یک از شما را نیم سهم یکی از آن دو زن عرض کرد یا  
امیرالمؤمنین اگر این سخن تجید میفرمائی من از حق خود گذشتم این گوگرد را با و گذارم کشف افاد که فرزند دست پس علی علیه السلام طفل را  
با وی گذاشت و دیگر در شرح شافیه از کشف الیقین میآورد که کنزکی را در تن مالک بودند و در دین بطریق احد با او هم بسترسند و او  
حامل شد و فرزندی در دم شکل افتاد که با یک نبت کتد امیرالمؤمنین علیه السلام حکم تبرعه فرمود و رسول خدا را پسند خاطر مبارک  
افتاد و قال الحمد لله الذی جعل فینا اهل البیت من یفقی علی سنین او و یعفی به الفضا و یا لا اله الا  
و دیگر در المطالب مسطور است که در زمان عمر بن خطاب مرد با بنم شستند تا طعام خورند یکسرخ قرص نان آمد که را در آن  
در ای وقت مردی برایشان عبوداد او را دعوت کردند بنشین و با ایشان در آن طعام شریک شدند چون از خویش برداشتند بر پشت  
و پشت درم ایشان را عطا کرد و آنکس که صاحب پنج قرص بود گفت پنج درم مراست و سه درم تو را آن یک گفت بدلی از حق کرده

مخاصصه  
دو زن بر پسر علی

مواضع  
در شریک با کنز  
که شترک داشته  
در طریقه

قصه نیم  
مرد که شتران  
خورد

### جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم سبعة

۷۵۱ چهار دریم تو را و چهار مراست این داری بعمر بن الخطاب و رند و کفشد با سو کند یا کرده ایم که افزون از حق خوشتن نخواهیم حساب  
 که حاضر بودند استند چو نیک چون علی علیه السلام بر سینه عمر گفت یا اباحسن تو در میان ایشان حکومت کن امیر المؤمنین علیه السلام  
 فرمود اگر خوابید صلح کنید صلح رضاند انداخته فرمود صاحب پنجره من را بخت دریم و بزند و صاحب سه قرص را یکدیم هم عمر گفت این  
 چگونه میشود فرمود ایشان سه تن بودند و هشت قرص زمان بخوردند چون هشت را در سه ضرب کنیم هشت و چهار شود پس برکت این  
 سه تن هشت رسد از هشت و چهار رسد قرصها بخوردند از آنجا حساب کنیم که از این هشت چهار رسد با نزه رسد هم حساب  
 پنج قرص است چه پنج را که در سه ضرب کنیم با نزه شود و نه سهم صاحب سه قرص است چه سه را چون در سه ضرب کنیم نه شود لاجرم از  
 سهم هشت سهم را خود خورده و یک سهم هم مانده و صاحب با نزه سهم هشت سهم خود خورده و هفت سهم هم مانده که شش سهم صاحب  
 پنج قرص را هفت دیم باید داد و صاحب سه قرص را یکدیم هم عمر چون این شینه قال أشهد أنک ربانی هذی الأمانة و ذکر  
 در در المطالب مسطور است که زنی طفلی آید که در بدن واحد و دوسر دست پای و در شخص داشت اهل و در قسم میراث تخر شدند و او را  
 سهم یکتن باید و تن بینه تصور ترا بعرض امیر المؤمنین علیه السلام رسانیدند فرمود بخوان باشد که گاهی که جواب میرود تا هنگامیکه پذیر  
 میشود اگر دقت واحد میخسند و بر میخیزند یکتن باشد و اگر نه دو تن باشد و میراث و کسند و دیگر در شرح شافیه مسطور است که در عهد  
 امیر المؤمنین علیه السلام در میان خرابه مردی کشته دیدند و از آنسوی مردی را نگرستند که کار دی خون آلود در دست داشت او را  
 بگرفتند و کفشد تو این مرد را کشتی گفت من کشته ام پس او را سخت خود داشته این وقت مردی در رسید و گفت چرا این مرد را کشته اند این  
 این کشته ام مردم او را نیز کبر شدند و هر دو تن را بگرفتند امیر المؤمنین علیه السلام آوردند علی علیه السلام بخشین برسد که چه افتاد  
 تو را که بر قتل این کشته اقرار کردی عرض کرد یا امیر المؤمنین من مردی قصابم در پهلوی این خرابه کوفته ام و کشته ام این وقت پشیمان  
 مرا زحمت کرد و بخیل میان خرابه رقم اینجاست مرا بگرفتند و کفشد این مرد را کشتی من دیدم مردی کشته در خرابه افتاده و کار در خون  
 آلود در دست داشت و بجز من این کشته در این خرابه کس نیست ما بخو کفتم در این کار من فاندی نخواهد بود لاجرم اقرار کردم و کفتم من کشته  
 آید بگردانم و سخن تو چیست عرض کرد یا امیر المؤمنین من کشته ام علی علیه السلام فرمود ایند اوری با تریک فرزند من حسن باید برد  
 چون حاضر خدمت امام حسن علیه السلام شدند فرمود این مرد را کشته قاتل است تا سبب زندگانی دیگری شده که اقرار قبیل نمیکرد آن کس که  
 بدو رخ گفت من کشته ام مقول میگشت خداوند میفرماید وَمَنْ أَحْبَبَهُمْ فَأَنْبَأَهُمْ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و من آجهاها فکانتما آجها الناس چیچا اکنون بر سبک  
 ازین مرد چیزی نیست و بفرموده مقتول از بیت المال دادند و دیگر در عهد امیر المؤمنین علیه السلام دو کتیرک در کیش حمل نهاد یکی سپری  
 آورد و آن دیگر دشمنی صحکاه آغاز خاصه نهادند و هر یکت سپر از فرزند خویش خواستند چون اوری بگفت امیر المؤمنین علیه السلام رسید  
 فرمود شیر ایند در این میزان بر نه هر کدام که از تر آید از ما پسرا

مطلب  
 دو سه چهار دست  
 و پای و شش  
 حدیث  
 مرید در خرابه کشته  
 یافته

دو کتیر  
 که در کیش حمل خود  
 نهادند

#### ذکر مہجرات امیر المؤمنین علیہ السلام

مہجرت نخستین آنست که یروز در مکہ جعفر طیار را با خود فاطمه بنت اسد سخن میگفتند تا گاه علی علیه السلام از شکامه او را پانچ گفت جعفر  
 از شکستی در هوش شد و ما اینقدر را و قصه مشرم و دیگر قصص را در جلد دویم از کتاب التواریخ در ذیل حدیث ولادت امیر المؤمنین  
 علیه السلام بشرح نگاهایتیم و دیگر مکرر از مسلمانان فرسی ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار را بر سر در حضرت رسول صلی الله علیه و آله حاضر شدند  
 عرض کردند که در حق علی علیه السلام از دشمنان سخن میشنومیم که موجب خزن میشود چه میگویند سبقت ایمان علی را منترتی و مکانی  
 نیست زیرا که او کوکی نورس بود و ایمان کو دکان ناما با لبع را و قی نباید که داشت چه غیر فرموده خداوند مرا بر تمام انبیا صلیت داده و

سخن  
 علی علیه السلام در مکہ  
 نادر

سناد  
 علی علیه السلام در مکہ  
 بودیت خدا

با علی از

### کتاب شهادت از کتب امیر المؤمنین علی علیه السلام

باصلی از نور واحد آفریده و کابلی که علی از مادر متولد شد و من است فرابردم و او را بگرفتم بر سر دست من دست راست بر کوشش ۶۵۹  
 نهاد و بوجدانیت خدا و رسالت من آرزو داد و صحف آدم را قرائت کرد که فرزند او شیش توانست و توره موسی انجیل عیسی را چنان تلاوت  
 که اگر موسی عیسی حاضر بودند کردن نهادند که ما مثل علی نتوانیم تلاوت کرد و قرآن مجید را چنان قرائت نمود که ام زور من همی قرائت کنم  
 و حال آنکه سنوز قرآن بر من فرود نشده بود آنروز در میان من و علی آن سخن رفت که انبیا را با او صیامیر و آنجا به حال که در کتابت  
 پس شاد خاطر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون شدند و دیگر در کشف الغمّه و بریح الاربار و آثار احمدی سلطو است که بگردانید

جزء از کتب امیر المؤمنین

امیر المؤمنین علیه السلام بر رسول خدای در مدینه جریل حاضر بود و او را عظیم بزرگ داشت پیغمبر فرمود ای جریل بنحو از چندین تعظیم میکنی عرض کردم چون  
 تکلم که او را بر من حق تعالی همانا کابلی که خداوند مرا خلق کرد خطاب فرمود که تو کیستی من کیستم نام تو چیست نام من چیست بر جواب گفت  
 ما زدم و خاموش بودم آنچنان در عالم نوز حاضر شد و فرمود بگو تو پروردگار جلیلی و من بنده ذلیل و نام من جریل پیغمبر فرمود دست  
 تو بند است عرض کرد ستاره است در کنار افق که در هر سی هزار سال یکبار دیدار میشود و من سی هزار بار آن ستاره را دیدم

حدیث  
 صلی الله علیه و آله

و دیگر منقذ اسدی حدیث میکند که در ملازمت امیر المؤمنین علیه السلام بجانب سی روان بودیم در عرض راه از راه تیره پناه شد و عتقا  
 استرا با من سپرد تا وضو سازد و نگاه شیری ظاهر گشت و استرا آغاز اضطراب نمود آنحضرت قدم پیش گذاشت و آن شیر در راه  
 نزدیک شد امیر المؤمنین علیه السلام دست بر پشت او همی کشید و فرمود مگر ندانسته که من سادته و ابوالابالی و حیدرم آنست که شرمین  
 شیر سخن آید و عرض کرد یا امیر المؤمنین خداوند کوشش و ستان عترت تو را بر ما حرام کرده است و من مغت رفقا است طعام نخورده ام  
 امیر المؤمنین علیه السلام دست برداشت و فرمود اللهم اذ فله یحیی عجلی و آله خیری از بهر او حاضر شد تا بخورد و نگاه فرمودن

حدیث  
 صلی الله علیه و آله

کجاست گفت در کنار نیل و از بهر زیارت تو بدینجا شده ام و اکنون رخصت مراجعت میخواهم که مرا زینت و در سپردن از من بچرخد چنان  
 رخصت یافت عرض کرد که بقا دست میبروم که خداوند کوشش منان بن اهل شامی را که از دشمنان است و در جنگ صفین فرار کرده زار  
 من تفرزد هسته این بخت و برفت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اینقد عجیب مگر اگر آنچه از رسول خدای بن رسید شکار ما ز من مردان  
 بفضلات افشد و از آنجا بقا دست میبرم چون صبح طلوع شد غوغا در میان مردم افتاد که دو دشمنان بن اهل را شیر میبردند  
 زمانی بعضی از استخوان ساق اعضا می آوردند و بیارند و من آنچه از شیر شنیدم باز گفتم مردمان بدو دیدند و خاک پای امیر المؤمنین

حدیث  
 صلی الله علیه و آله

علیه السلام را بوسه میزدند و از بهر شفا میبودند و دیگر در کشف الغمّه و دلائل النبوه مسطور است که در کتبخانه تری از یهودان آنحضرت  
 امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و گفتند ما از کتب ساله دانستیم که شما که در حوالی این دیه هست که نام مغت تن از انبیا بر آن ثبت است  
 و راه بدان نبریم آنحضرت از نخیله بیرون شد و منی راه میبرد و در کنار پشته ریکت با سیاد و فرمود روزیکه ما بر سباط سلیمان بدینجا بود  
 و ادیم آهنگ در اینجا بود اکنون در زیر این پشته ریکت عرض کرد و ندانم که این پشته را بر کبریم آنحضرت خدای را بخواند تا ما بوی پشته  
 بوزید و آن ریکر ادره مومن پرکننده ساخت و آنست که پدیدار شد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود آن تا جهاد انبوی سنگت ثبت است

حدیث  
 صلی الله علیه و آله

جماعتی با آلات خرابیستادند و چند آنکه اطراف سنگت بجا دیدند و وقت کردند تا سنگت از جانبی بجانبی خیشد و منبدا  
 خویشتن من شد و آهنگت را بدست خویش از انبوی بد آنسوی کرد و نام نوح و ابراهیم و موسی و داود و سلیمان و عیسی و محمد صلی الله علیه  
 آله در سنگت نقش بود پس جهودن همچنان کلمه گفتند و مسلک گرفتند و دیگر در کتاب کشف الغمّه و در کتاب اربعی و در کتاب ابالی و در  
 کتاب سببان انکار مسطور است که در زمان خلافت عمر بن الخطاب بکر و زمام حسن بن امام حسین و محمد بن حنفیه و محمد بن ابوبکر و عمار بن ابی بکر  
 مقداد بن اسود و کنذی و سلمان فارسی حاضر بودند امام حسن علیه السلام عرض کرد ای پدر خداوند سلیمان را سلطنتی عطا کرد که هیچ کس فرزند

حدیث  
 صلی الله علیه و آله



### جلد سیم از کتاب دینیم تاریخ التواریخ در وقایع اقالیم سیم

۶۰۰ نداد آنچه تو را عطا نموده ما را بنمای امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود آنچه مرا داده نه از این پیش کس را عطا کرده و نه از این پس عطا کند پس برخاست و در رکعت نماز بگذارد و کلمه بگفت که کس فهم نتوانست کرد و میان سمر آمد و دست بجانب مغرب فرار برد و در پاره ابرو گرفت و بگشود و بر فراز سر ایستاد و گفت ای شیطان نگاه فرمود فرود آید و گسره شود آند و سحاب همی گفتند اشهد ان لا اله الا الله ان محمد رسول الله و انک وصی کریم و من شک فیک هلك و من عمک بک فقد مسک سبیل النجاه پس برآمد و چون بساطی گسره شد ندوبی شک از آن میدید بنوقت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان کرد تا هر هفت تن بساط نشینند و خود بر پایه ابرو دیگر برآمد و بر کرسی نوبخت و دو جامه مضمحل پوشید و حاجی زیارت بر سر داد و غلغلی که بند از یاقوت سنج بودش پوشید و حاجی از در سفید که فروغش نور بر آبرو بود بست کرد و کلمه بگفت که کس فهم نکرد پس نادی بوزید و آن بساط را بجای هوا صود داد امام حسن علیه السلام عرض کرد که مردمان اطاعت سلیمان را همین خاتم مینموندند امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود من همین خاتم و من اللهم در میان خلق و من نور اللهم نور که هرگز خاموش نشود و من یاب اللهم که بجز من کس خدایر شناسد و من حجه القوم بر بندگان خدا و من کثر اللهم در زمین خدای و من قاسم بشت و در زخم من سده ذی القهریم اگر خواهی خاتم سلیمان را با تو بنامیم و دست در جیب مبارک کرد و آنکستری بر آورد که کعبه ای از زرد سیم داشت و کعبه ای از یاقوت سنج و چهار سطر بر آن نقش بود امام حسن عرض کرد که سیدنا حوج ناجح را خواهم دید امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود تا باد بساط را صود داد و بر کوه شامخی رسانید و بر آن کوه دختری بود خشک شده و بر کوه فروریخته گشته اندرخت چهره پر میده فرمود از درخت پرسش کند و درخت با فرمان کرد تا پاسخ گوید سلیمان برود میکند که سوکنده خدا با کعبی عظیم از درخت برخاست و همی گفت بستی یک بستی یک یا وصی رسول الله و خلیفه من بعده حقا پس روی با امام حسن علیه السلام آورد و گفت یا ابا محمد پدر تو هر شب در این موضع دو رکعت نماز میکند و تو تا باد استیج خداوند میفرمود آنگاه بر کرسی نوبختی و برابری سفید سوار شده مراجعت میفرمود چهل روز است که این تشریف نیافتم و از حرمان آنحضرت بیخبرمیدام یا امیرالمؤمنین تو را با خداوند سوکنده میدهم که هر مهر و مگردانی پس امیرالمؤمنین علیه السلام دو رکعت نماز در پای آن درخت بگذارد و دست مبارک بر او کشد تا خنثا و قصارت یافت آنگاه بر کرسی نوبختی و باد بساط را بر او داشت چند آنکه زمین چون سپری میبود پس فرشته دیدیم که سر بر کعبه و پای در میان آب و دستی در مشرق و دستی در مغرب داشت چون باران ظاهر کرد گفت اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله و انک وصی نبی الله حقا حقا یغیر شک و من شک فیک فهو کافر امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود من این فرشته را دیدم بخا باذن خداوند باز داشته ام بر طاعت شب و روشنی روز و تا قیامت چنین ایستاده خواهد بود چه خداوند تیر و نیار ابا من عطا فرموده و از آنجا نبرو یک سندی حاج شدم و در فرود کوهی سخت سیاه و عظیم بودیم سلمان گوید مردم را بر سه نوع دیدار کردیم بعضی استیج طول با لوده زرع عرض بود و بعضی صد ذرع طول و منقاد زرع هم بود و جماعتی یک گوش خود را فرس و گوش دیگر را بر پیشانی و از آنجا بکوه قاف سفر کردیم و آنکوه از یاقوت سنج بود و بر سبب دنیا احاطت داشت و در آنکوه فرشته بصورت شیر بود و بر امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد و رحمت خواست تا سخن عرض رساند آنحضرت فرمود از من بخت میخواهی که صاحب خود را ملاقات کنی تو را رحمت دادم سلمان میگوید آن ملک بسم الله گفت و پرواز نمود تا از چشم ما غایب گشت هم در آن موضع دختری خشک دیدیم پرسش کردیم فرمود از درخت پرسید امام حسن علیه السلام درخت را سخن امیرالمؤمنین سوکنده داد اما حال خویش با کوه دید گفت یا ابا محمد پدر تو ثلث اول شب از زمین نماز میکند است و بعد از استیج بر آبی سوار شد و مراجعت میکرد چهل روز است این دولت با من بشت کرد و من سفیرم پس امیرالمؤمنین علیه السلام بخوارگی امام حسن

باز آید

### کتاب شهادت از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

مبارک برآورد خت کشید تا بنشیند و برکن آورد و شهادت بر وحدت خدا و رسالت محمد و ولایت علی داد سلطان گوید ساحتی ۲۹۱  
 در زیر آندخت منتهییم از امیرالمؤمنین علیه السلام سوال کردیم که فرشته کوه قاف بچا شد فرمود که شب دوشین مردی کوه غلمات  
 فرشته را که بر غلمات موکل است نخست دادم تا بدیدار این فرشته آمد امر فرمودی باز دید او شافت و اگر فرشتگان نفسی بر خست  
 جنبش کنند و بعد از من اگر بی اجازت حسن و حسین فرزندت ایشان صاحب الامر خست کنند پر وبال ایشان بسوزد از نام فرشته کوه قاف  
 پرسش کردیم فرمود بر خاتیل عرض کردیم تو همواره در منزل خود میباشی که نام وقت کوه قاف میروی فرمود چشم منبید و کجا میروی  
 چشم منبید و کجا میروی در محکمی دیگر بودیم با خود اندیشیدیم که از وصی پیغمبر از اینها افزون عجب نیاید گرفت آنگاه فرمود که از عالم ملکوت  
 دارای چیزی هستم که اگر بعضی را با شما ظاهر سازم میگویند است با اینکه من بکین از بندگان مخلوقم آنگاه فرمود اسم اعظم خداوند  
 متعالی و سه نوع است اصف بن برخیا یکبار داشت تحت بلقیس را یک چشم زده حاضر ساخت و در نزد مهشاد و ذوق حاضرا  
 و کینوع خاص خداوند جل و علا است آنگاه فرما کرد تا بساطا را با باغی رسانید که سبز و خرم بود چون باغ بهشت و در آنجا جوانی در میان  
 دو قبر نماز میکرد داشت عرض کردیم کیست فرمود صاحب پیغمبر است در میان قبر پدر و مادر عبادت میکند سلمان میگوید چون صاحب بار  
 بدید بر جست و امیرالمؤمنین علیه السلام را در بر کشید و سینه مبارکش را بوسید و بگریست بر خست امیرالمؤمنین با چشم فرمود اصباح سینه  
 چیست عرض کرد پدر تو هر روز نماز صبح در آنجا میکردی و خدای را تسبیح میکردی و بر عبادت من میافزودده روزی که مرا محروم گذاشته و  
 محزون ساخته سلمان میگوید عرض کردیم یا امیرالمؤمنین این از عجب تر است تو نماز صبح هر روز با ما میگذاری این جوان میگوید باوی  
 فرمود اگر خواهی سلیمان را دیدار کنی گفتیم هر آنجا هستیم پس از آنجا حرکتی کردیم و از کوه قاف در گذشتیم و باغی در آمدیم که سخت سبز و خرم  
 و میوه دار بود و مرغان بسیار تقدیس و تسبیح می کردند و بر کرد امیرالمؤمنین علیه السلام بره زدن و ثنا گفتند چون میان باغ رسیدیم  
 تنخی از فیروزج دیدیم در بر آن جوان خفته بود دست خود را بر فراز سینه گذاشته گنج خانی داشت و از دانی بر فراز سر و از دانی بر جا  
 پای آن جوان خفته بود چون امیرالمؤمنین علیه السلام را دید از جای درآمدند سر بر پا آنحضرت نهادند امیرالمؤمنین علیه السلام بخشوری نجیب  
 بر آورد و در پشت سلیمان کرد و قال **قَدْ يَأْذَنُ اللَّهُ الْإِنْسَانَ عَلَى الْعِظَامِ وَهِيَ رَقِيمٌ وَهُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ**  
**الْقَيُّومُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ إِنَّ سُلَيْمَانَ إِذَا جَاءَ رَجُلًا وَكَلَّمَ شَيْئًا**  
**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ**  
**عَلَى الْمَذِينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ حَقًّا الْفَادِي الْمَهْدِي الْمَهْدِي الَّذِي سَأَلْتُكَ**  
**اللَّهُ بِحُجَّتِهِ وَحُجَّتِهِ أَهْلَ بَيْتِهِ فَإِنِّي أَمَّا أَنْتَ فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى حَبِيبِكَ وَإِنِّي سَأَلْتُكَ اللَّهُ بِكُمْ أَهْلَ**  
**الْبَيْتِ فَأَعْطَيْتَ ذَلِكَ الْمَلِكَ الَّذِي أَنَا فِي اللَّهِ سَلِيمَانُ بِرَحْمَتِكَ بِوَحْدَانِيَّتِكَ خَدَا وَرَسَالَتِكَ سَمِيرَةٍ وَوَصَايَتِكَ عَلِيِّ بْنِ**  
**أَبِي تَالِبٍ وَأَدَاكَ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ بِمَنْعَتِكَ يَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ يَا عَلِيُّ بْنَ أَبِي تَالِبٍ يَا عَلِيُّ بْنَ أَبِي تَالِبٍ يَا عَلِيُّ بْنَ أَبِي تَالِبٍ**  
 ما زکشت سلمان میگوید عرض کردیم یا امیرالمؤمنین این کوه قاف تیر شهری تواند بود فرمود چهل دنیا از کوه قافست که هر دنیایی چهل  
 برابر این دنیاست علم من بر جمع این دنیا محیط است و بر همه فمات این دنیا اما احاطه دارد چنانکه بر همه ذرات دنیای شما احاطه دارد  
 و چنانکه پس از رسول خدا امر دنیا در دست منست پس از من هدست فرزندان او میماند خواهد بود و علم ایشان تیر برکم و در شایع  
 خواهد داشت و من بواجال آسمانها و انما ترتم نار منی ما اسم کمون خدا و ندیم و اسما حسنی خدا نمیم و چون خدایا با آن سامع خواهد  
 احباب فرماید و اسما میاست که بر عرض خداوند نوشته است از برای خداوند آسمان و زمین و هر شکر و کرسی و بهشت و رزق میافزود

### جلد بیستم از کتاب و دیم نامح التواریخ ده وقایع اقالیم سبجه

۴۹۳ و فریشتگان از آن تقدیس و تسبیح و توحید و تمجید فرما گرفتند و ما آن اسم عظیم که اگر بر برکت زیتون نویسد در آتش نسوزد و ما آن اسمایم که بر لب نویسد تا ریکت کرد و در روز نویسد روشنی پذیرد آنگاه فرمود منم آن تخت عظمی که بر کفها نازل می شود و منم آن آنگاه که بر اعدای من خروج خواهم کرد اسمای را بر آسمانها نوشتند تا بجای در ایستاد و بر زمینها نوشتند تا فریاد گرفت و باد با برکت اسمای وزان شد و نور با برکت اسمای روشن گشت و اسمای با درجه سرفراز شده است که کیمبال او در مشرق و یکی در مغربست و یکی کوی سبجه و قدوس رب الملائکه و الروح آنگاه فرمود چشمها بنماید و بکشاید چون چنین کردیم خویش را در شهری عظیم دیدیم با بازارهای آراسته و کالین بآدان و مردان دیدیم با اندازه نخل سلمان کوی عرض کردیم این چه شهر و این چه کسانیند فرمود ایشان بقایای قوم عادند و همچنان کافران و این شهر از مشرقت من با این جماعت حجت تمام خواهم کرد و قاتل خواهم داد پس نزد یکت ایشان رفت با سلام نمود کرد پذیرفته با ایشان زرم زد و جماعتی را یکت و نزدیکت آمد و دست بر سینه ما با لید و آن جماعت ما را نمیدیدند و ما ایشان را میدیدیم دیگر باره امیر المؤمنین علیه السلام نزد آن جماعت رفت و ایشان را با سلام خواند همچنان نکار کردند امیر المؤمنین علیه السلام بیخند و حمله کرد و این وقت دیدیم زمین بجنبید و کوهها را با پاشید و آسمان منقلب شد و صاعقه عظیمی فرود آمد و آنجا خرابی عظیمه پدید آمد و ما را داشت این وقت عرض کردیم یا امیر المؤمنین با از این فرودن طاق دیدار اینکه عجایب عاریم ما را بوطن خویش بازگردان و همچنان بر بساط برآیدیم و آنحضرت نیز بر پاره دیگر سحاب سوار شد و کلید چنگت که ما فهم آن نکردیم و چندان ابر ما را صمود داد که زمین را در سبجه نمودار بود پس سر شیب گشت و یکپاره زودار در سرای امیر المؤمنین علیه السلام فرود آورد و این وقت مؤذن از برای نماز مسجین بانگ برداشت و ما از هنگام طلوع آفتاب این فکر کردیم و عجیب تر از همه آن بود که در یکت نیمه روز تا کوه عاف که پنجاه ساله را بست بر فستیم و در چندین شهر بکشیدیم و باز شدیم بی هیچ عقلی استوارند ارد که در این جمعیعته بتوان چنین سفر کرد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود سو کند بدانش که جان من در دست اوست اگر بخواستم در کمتر از یکساعت زود در همه آسمانها در غنیا سیر کردم القلیح القلیح قلته امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه حمدا ثم حمدا که کتاب شهادت علی علیه السلام بی پایان آمد و همچنان از کرم و کرامت آنحضرت مستفید میمایم که در تحریر کتابت بعین این عهد عمار موفق مدارا اللهم صل علی محمد و آل محمد



جلد سیم از کتاب دویم نایح التواریخ در وقایع اقالیم سب

بسم الله الرحمن الرحیم

چنین گوید محمد تقی لسان الملک که بعد از نگارش کتاب شهادت و ذکر معجزات امیرالمؤمنین علی علیه السلام از حد او بگذرید و بکارش  
از علی مرتضی نیز و مندی میجویم که شرح حال تابعین چنانکه پسند خاطر اهل یقین افتد بخارم اینجا و ند قادر غالب خاطر مراد و شرفین  
نگویش و خانه مراد نگارشش و سخوش لغزش مفرمای بحق سید سلیمان آل الطینین الطاهرین اکنون بتدوین کتب نخستین فرزند امیر  
المؤمنین علی علیه السلام محمد بن حقیقه است که جماعت کسانانی در امام فخر دادند و گویند در کوه رضوی غایت سول خدای صلی  
علیه وآله اسم خود را که محمد است و لقب خود را که ابو القاسم است با وعظا فرمود و ما شرح حال او را در ذیل اولاد امیرالمؤمنین علی علیه  
السلام ششم دیگر تکرار خواهم پرداخت و قصه شجاعت او در کتاب حمل و کتاب صفین نیز شرح رفت در کتاب شجاعت امیرالمؤمنین و در کتاب  
جراحی مسطور است که بعد از شهادت حسین بن علی علیه السلام محمد حقیقه گفت امام عصر منم سید سجاد علیه السلام فرمود ایتم تو امام هستی  
وامامت تراست و اگر خواهی نزدیک حجر الاسود حاضر شویم و او را بگو ای طلسم و هر دو تن نزد حجر الاسود حاضر شد تمام زمین العابدین  
علیه السلام فرمود ای تم سخت تو سوال کن محمد سوال کرد که بعد از حسین بن علی علیه السلام اما کراست پانچ نشید این وقت سید سجاد  
ردی حجر آورد و گفت بحق آن خدائی که موثقی بندگان خود را با تو مربوط ساخت بعد از حسین بن علی وصایت امامت کراست حجر را  
چنان جنبش کرد که خواست در افتد و گفت ای محمد وصایت امامت حق علی بن الحسین است پس محمد دست از این سخن باز داشت و پای سید  
سجاد علیه السلام را بوسه زد و در جراحی مسطور است که این امر محمد بن حقیقه مشتبه نبود بلکه خواست تا خیال جماعت کسانیه را بگرداند  
و ایشانرا از طریق غایت بشا همراه هدایت کشاند و محمد در سال ششاد و یکت هجری در بدینه وفات یافت و در بقیع مدفون گشت  
و دیگر واردات احوال او را انشاء الله در جای خود خواهم نگاشت و دیگر محمد بن ابی بکر بن ابی قحاده است و مادر او اسماء بنت  
که روجه جعفر بن ابیطالب بود و بعد از جعفر بجای آنکاخ ایوب بزرگ درآمد و در سال حجة الوداع حج تمتعه گشت و بعد از ابو بکر امیرالمؤمنین علیه السلام  
او را عقد بست محمد بن ابیالمؤمنین از جمله خواری آنحضرت و در غزوات حمل و صفین لازم رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و شرح  
ای جمله را در کتاب شول خدای در کتب خلفاء و در کتب امیرالمؤمنین علیه السلام شرح رقم کردیم و خبر شهادت او را در وقت مکات  
و منزلت او را با نمودیم مردم شیبی گویند چونست که اهل سنت و جماعت مویرا که با امام زمان قتال میداد حال المؤمنین فریادند و محمد  
که در رکاب امام زرم نیزه و حال المؤمنین ندانند و دیگر اویس القرنی الیمینی است که در شمار زبانه دشمنیه است که رسول خدا او را  
نفس الرحمن خیر التامین فرزند و در حق او فرموده ایق لا نشق دقع الرحمن من طوقنا الیمین و ما شرح حال او را و شهادت  
او را در کتاب صفین رقم کردیم و دیگر مالک بن حارث است که محمد بن حارث است که امیرالمؤمنین علیه السلام در حق او فرمود که مالک از برای من چنان بود  
که من از برای رسول خدا بودم و ما شرح حال او را در کتاب عثمان محاصره او و کتاب حمل و کتاب صفین شرح شهادت او را نیز نگاشتیم و در کتاب  
عمر بن الخطاب با کردیم که چه اثر لقب یافت دیگر تکرار خواهم پرداخت و دیگر زید بن صوحان اعبدی و او را در کتاب خلاصه زاید ابان شمرده  
چون عایشه با حبش خود وارد بصره شد مکتوبی بزید نگاشت که مردم را از حضرت علی بن ابیطالب باز دار و با شش نفران من بزرگ

محمد بن حقیقه

محمد بن ابی بکر

اویس بن

مالک بن حارث

زید بن صوحان

کتاب تابعین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه الصلوٰه والسلام

زید و پانچ نوشت که امی عایشه ما را امر بجاری میکنی که بپذیرد مگر ما موریم و خود امر برتر کن گرفته که بدان ما موریم کتابت از آنکه زیدی  
فرموده و قرآن فی یتوکلین در خانه های خود ساکن باشید و تو در بلاد و امصار سفر میکنی و ما بموجب آیتنا الله و آیتنا الرسول او  
الا برتیکم باید اطاعت علی کنیم و نصرت او کنیم و ما را بر خلاف آن دعوت میکنی و دیگر صصصه بن صوحان العبدی است و از زید  
اصحاب علی علیه السلام است بجز صادق علیه السلام میفرماید در میان اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام هیچکس چون صصصه حق آنحضرت  
شناخت گویند در زمان عمر بن الخطاب ابو موسی اشعری از خراج مملکت خراج هزار دره هم نبرد یکت عمر فرستاد و او بر مسلمانان قسمت کرد و پاره  
از آن مال بجای ماند عمر برخواست و خطبه قرائت کرد و گفت ای مسلمانان مقداری از این مال بجای مانده را بچست صصصه بن زید  
بود برخاست و گفت ای امیر مشورت در جائت که قرآن مبین آن نباشد اکنون چنان کن که در قرآن آمده است عمر گفت سخن صدق  
تو از منی و من از تو ام و آن مال را نیز بر مسلمانان قسمت کرد مردم از فرات او در حدیث سن شگفتی گرفته و ما احوال صصصه را در کتاب  
عثمان کتب امیرالمؤمنین علیه السلام در هر جا آنچه لایق بود شرح نوشتیم و آنچه بعد از شهادت آنحضرت در زمان عبید بن جراح کشته نشادند  
در جای خود مرقوم خواهد شد و دیگر محمد بن ابی خدیجه بن عقبه بن یحیی بن عبد شمس بن عبد مناف القرشی اگر چه در شراد و نسب از قبیل  
موی است لکن از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است و بعد از قتل عثمان عقبه بن عامر کنجی را که در حکومت مصر نیابت عبدالله بن ابی  
سرح را داشت اخراج نمود و خود فرما کند در مکه کشت و در پایان کار بکام موی بدست مالک بن مسیره الکندی امیر غلطن رسید شد و ما  
شرح اینجمله را در کتاب حمل در ذیل قصه فرما گذران مصر رقم کردیم و دیگر ننگار بن خواهم پر دخت و دیگر حیده بن مسیره بن ابی و هب  
القرشی است ما در او نامی خواهد امیرالمؤمنین علیه السلام است و ادرات احوال ایشان هر یک از این پیش در جا خود بخار ش یافته مگر  
در ابتدای خلافت او را با مارت خراسان مامور داشت در قال صفین عبیده بن ابی سفیان گفت ای حیده تو از جانب خال خود چند  
اطهار جلالت میکنی گفت اگر تو را خالی مانند من بود هرگز نام پر نبردی دیگر سعید بن قیس الهمدانی فایرتیما بهر است در جنگ حمل  
بر سواران مسیره سالار بود و در حرب صفین با عبیده بن زید و در قاتل انحرای جانب جناح سواران ایشان مکانست او در شجاعت  
او در خدمت امیرالمؤمنین در کتاب صفین شرح رفت و دیگر ربیع بن خثیم الثوری الکوفی است او در تابعین در شمار زاهد ثمانیه است  
گویند ایشخ اجل فضل بن شاذان قبی از زاهد ثمانیه سوال کردند گفت چهار کس از ایشان در تابعین ربیع بن خثیم و دیگر مرهم بن حبان  
و دیگر اویس قرنی و دیگر عامر بن عبید بن جریس است و از احوال آنکس بود که در مملکت ری با جبار بنزاکس مرد لشکری بمقام غزمت فرستاد  
حاضر کار با آنحضرت شد و قبر او در ظاهر مشهد مقدس محروفت گویند نام حزن انعام رضا علیه السلام با اتفاق مامون شریف  
زیارت خواجده ربیع میشد دیگر اصین بن صصصه بن ناحیه التیمی اصفی الدارمی کتاب صاب مذکور است که او برادر زاده صصصه بن ناحیه  
که جده فرزدق بود و در مجالس امیرالمؤمنین مسطور است که یکجای شتر عایت را او قطع نمود و آن نبرد یکت من درست نیست زیرا که عاق شتر عایت  
بجیر بود و دیگر عبد الرحمن بن مراد شتر عایت است و در اینر بعضی عاق شتر عایت است که گویند بعد از واقعه حمل مردی از تیمم بن مره از حید  
سوال کرد که شتر عایت را تو حفر کردی گفت اگر حفر نکردم کین از اصحاب عایت به سلامت بیرون نشدی اکنون که خوابی از من در غضب  
و دیگر طراح بن حدی بن حاتم الطائی است طراح از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است لکن رسالت او را از جانب علی علیه  
نبرد موی و هیچ کتاب ندیده ام جز در مناقب خازمی که میگوید امیرالمؤمنین او را با اتفاق حجر بن عبد الله بکلی نبرد موی کسود داشت لکن  
نمیکند که طراح با موی سخن کرده باشد چه روی سخن با حجر بن عبد الله است و من رسالت حجر را در کتاب صفین شرح کردم تا چون  
در کار بالا نور قصه رسالت او شرح مسطور است روانه شتم که حدیث او را ساقط سازم با بخل فاضل محلی میگوید شیخ اویس ابو بکر بن

صصصه بن ناحیه

محمد بن ابی نعیم

عباده بن یحیی

سعید بن قیس

خواجده ربیع

اصین بن صصصه

عبد الرحمن بن مراد

طراح

جدید از کتاب بیستم تاریخ التوحیح در وقایع آقا سید

بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله وابن عبد الله معوية بن أبي سفيان الي علي بن ابي طالب انا بعد قد ابعت  
 ما يشرك وتركت ما ينفعك وخالفك كتاب الله وسنة رسوله صلى الله عليه واله وقد انشئت الميثاق  
 بحواربة رسول الله طلحة والزبير وائمة المؤمنين عائشة فوالله لا يفتنك بثهاب لا يطغيه المياه ولا  
 يزعزعه الزلزال اذا وقع وقت واذا وقع ثقت اذا ثقت فبغبا واذا انقلب الثوب فلا تغربك الجبوش واستعد  
 للحرب فان لا فيك مجنون لا يبل لك بها والسلام يا سيدي ما يكره ان يكون بيننا وبينك وبين رسول الله  
 كتاب خدا و سنت رسول خدا جفتي دريك كرمي آنچه كرمي باجواني رسول خداي ظهر وزير ديكر امام المؤمنين جايشه سوكنه باجاني  
 تيري نند شهاب سوي تو كشاد هم كه نآب اورا بنامه ندم بار دفع ده چون واقع شود آيد و چون در آيد بنامه و چون بنامه فرود  
 و چون فرود شود مستعمل رود و فریفته لشكر با ماش ساخته حرب شوتا تو را با سپاهي يدار كرم كه طلاق آن تواني در هشت چون اين كتاب  
 ب حضرت امير المؤمنين عليه السلام آوردند او را به بيكونه پارس فرود نيم الله الرحمن الرحيم من عبد الله وابن عبد الله علي بن ابي طالب  
 اخي رسول الله صلى الله عليه واله وابن عمه وعصبيه ومخيبله ومكفيه وفاضل دينه و راجع ايتنيه  
 النبوي واوسيط بينه الحسن والحسين الى المعوية بن ابي سفيان انا بعد قد افاضت قومك يوم يذوق  
 فلك عمك وظالك وجدك والشيف الذي قلتم به يعني حيلة ساعدت بني ابي من صدره وقوه من بدنه  
 ونصره من دينه كما جعله النبي كفى قوا لله ما احزننا على الله ربنا ولا على الاسلام ديننا ولا على نبينا  
 لا على الشيف بدلا فبا لغز من را يك فاجتهيد ولا تقصر فظلمنا سواد علك الشيطان واستغربك الجهل  
 والظلمان وسبعلم الذين ظلوا على مغلب يغلبون والسلام على من اتبع الهدى وخشي عوايب  
 الرذلي مفر ما يد اين كتوب را على عليه السلام برادر رسول خداي دسر هم او دوستي او غسل نمنده او وكفن كنده او و دين كنده او و  
 شوهر و خرد او و پدر فرزند او و حسن حسن سوي معوية بن ابي سفيان ست ميغرايد آن كرم كه خوشيان تو را در روز بدر بار خافوشام  
 و عم تو را و خال تو را و جد تو را كشم و انشيسر كه ايشا از ابدان كشم هم كنون در دست منت باو مثل قدرت بدن و نصرت خدا  
 بد انسان كه رسول خداي صلي الله عليه واله بدست من اذ سوكنه با خدا و نك خدرا شركت كرتتم و بر اسلام ديور محمد پيغمبري اختيار كرتتم  
 و انشيسر را بدل خستم پس نيك بيندش و در كار خود تواني مجوي تا ما بتوليات طينان جمل ارتكاب ظلم و ستم كردي زود باش  
 كه كيف كردار خود را ويدار كني پس نامه را در چپيد و خاتم بزود مطرح بر ايش خواند و او مردی سخت جسيم و دراز بالا بود و در طلاق لسان  
 و زلاقت بيان نظيره داشت پس او را علامه عطار فرود تا بر سر است و شتر ي اما بر شت و كتوب خوشتر ابا او سپرد فرمود اين نامه را در دست  
 تسليم سويي مكيني و جواب كرفته رحمت شما مطرح راه برگرفت و تحمل و تقريب وارد دمشق شد و يار البار آمد حاجت از كمان  
 كرا ميخواهي گفت سخت صحاب ميرا نگاه ميرد كفته از اصحابي كه ام كرا خواستي گفت ابوالا حور است صلي ابو بهريرة الردوي و عمر بن  
 العاص و مروان بن الحكم گفته ايشان در سرستان باي خضر جامي دارند مطرح راه باب خضر ميشا است چون اصحاب معي با و ايرانيان  
 درازي بال او سختي ميبند كرم سيد گفته بايد او را پارس فرود و از در مطرح و شتر سخني چند كفت و خاطر را بدن شاد ساخت كرم چون مطرح  
 بر سيد قالوا يا اعرابي هل جندك من السماء خبر فقال بلى الله تعالى في السماء وملاك الموت في الهواء  
 و امير المؤمنين علي بن ابي طالب الفاه فاستعذوا بالابن انزل عليكم من ابلا و بنا اهل الشاوة والشفاه

گفته بود

کتاب باعین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

گفتند ای اعرابی با این طول قامت از آسمان چه خبر داری گفت بخیر نیستم خداوند در آسمانست و غزرائیل به هوا علی در قفاست  
که از برای ملاک شما در میرسد پس ساخته شود از برای نزول بلائی بل تفاوتی نشناختن، قالوا این ابن آفانک فالتفریحیند  
حرفی نیتی یکی مؤمن رخصتی گفته کردید از حواشی کرد فقال اریبند هذا الذی الذی التوفی الذی  
تؤمنون أنه امیر که گفت از او کرده ام این دعوی گوید که شما اورا امیر خویش میدانید دانستند که اورا رسول امیرالمؤمنین علیه  
السلام است که بر دین موعیه میاید گفته موعیه با خاصان خود در نظم مملکت کار به شورت میکند امروز ترا خست با دستت قال  
فتحننا له وینها لیسى ملاک و ما بود با این وقت مکتوبی موعیه نداشتند که از نزد علی مردی مدعی طبعی اللسان تبریک تو رسول آید  
خویش را و پای در جواب او بسود و خطا سخن بکنی و طریح را از شتر زیز آوردند و در مجلس خویش بودند از آن سوی موعیه فرمان کرد تا نیز  
مجلس مبارک است و انما شک و حمت حاضر کرد و زید مردی جبهه الصوت بود بر چهره و بینی اثر ضربتی و جرحی داشت پس طریح را  
بار دادند تا مجلس در آمد نخستین خدمت و چشم مجلس را دید کرد که جامه سیاه در بر دارند فقال من هو لاء النوم کانتهم زبانیبه  
المالیک علی صیو المالیک گفت جماعت کیستند که مالک و فرخ را مانند کدر سخای طریح چشم دوچار کردند و چون در زید  
کمریت قال من هذا المشوم ابن المشوم الواح الخلقوم للضروب علی الخرقوم گفتند ای اعرابی ساکت باش  
این زید است پادشاه زاده است قال و من یزید لا زاد الله مراده و لا بلغه مراده و من ابوه کافا فیدا  
غابصین فی بحر الجلا فید و الیوم استوبوا علی سیر الخلائق کمیت زید کیمت که خداوند باز دارد روزی فردا قطع کند  
امید او را و پدرش کیست این هر دو ز قدیم طریح جلافت سپردند و امر در بر سر خلافت نشستند چون زید این کلمات شنید در غضب  
و بی طوست تا بطریح را قتل رساند چون از موعیه رخصت داشت چشم خویش را فرو خورد و بر طریح سلام داد و گفت امیرالمؤمنین یعنی  
موعیه تو را سلام میرساند فقال سلامه معنی من الکوفه زید گفت حاجات خویش را بشرح کن که امیرالمؤمنین مراد از شماست  
تو فرمان کرد قال حاجتی الیه ان یقوم من مقامه حتی یجلس من هو اولی منه بهذا الامر گفت طلبت من  
آنست که موعیه از این طلب باطل دست باز دارد و امر خلافت را بدان کس حق است باز کند زید گفت از اینگونه سخن بجا نیست  
گویی تا اکنون چه خواهی گفت اکنون باید موعیه را دید کرد و پیام امیرالمؤمنین علی را ابلاغ داشت پس در اورا بساط موعیه در آورد و طریح  
بمجان موزه خویش به پای داشت قال اخلع ثعلبک قال اهدا الواح المقدس فاخلع ثعلی گفتند بساط موعیه  
موزه خویش را فرو کند از طریح بجانب چپ راست نکران شد و گفت مکر بساط موعیه وادی مقدس است که من کفش خویش از پای  
کذارم آنجا روی بجانب موعیه کرد و گفت استلام علیک ایها الملک العاصی عمرو بن العاص قدم پیش گذاشت و گفت ای  
تو را چه افتاد که موعیه را پادشاه بزه کار خواندی امیرالمؤمنین خطاب کردی فقال تکلمتک من المؤمنون من امره علینا  
یا تخلافة گفت تا در تو بگردیدیم تو همان کدام کس موعیه را بر او امیر و ظلمه ساخت موعیه گفت ای اعرابی سخن خویش گویی فقال کلاب  
مخنوم من ایام معصوم گفت تا بر سر بسته دارم گفت تسلیم کن قال اگره ان اطلنا طک گفت مکر و میدارم که پای بر  
فرش بساط تو گذارم گفت بوزیر من عمرو بن العاص تسلیم کن مراد و فقال قهفان قهفان ظلم الامیر و خات الوثیر  
گفت در نگاهم چه پادشاهی ظالم را وزیر میست خاین گفت بفرزیه من زید سپار فقال ما قهفنا یا بلین فکف فخرج باو  
گفت با شیطان شاد خاطر نشویم چگونه با اولاد او شاد شویم موعیه گفت نیکت غلام من پدای ستاده تسلیم کن تا مراد و فقال  
الاعرابی تملواک اشربیه من غیر حل و تشعلیه فی غیر حی گفت ای غلام را بگرام خرید و بگرام بگرداشته



جلد سیم از کتاب دریم ناسخ التواریخ در وقایع اعالیم سیه

۲۶۸ مویکت پس رای بیت فقال ان نفوم من مغاميك وناخذ بيدك على غير كره منك فانه كتاب ورجل  
 گویم و سید علم و خیر علم بال مؤمنین رؤف رحیم مویه ما چار از جای جنش کن و مکتور با خود است و قرانت نمود  
 وزیر را نو کذا شت پس سر برداشت و گفت ای حسن را چکره بجای گذاشتی قال خلفه هذا لله کالتد الطالیح حواله  
 اصحابه کالتجوم التوابی اللوامع اذا امرهم بافر ابند ذوالله و اذا انها هم عن شئ لم یجاسروا علیه  
 وهو من بایسه بامعویبه فی جهل یبطل شجاع سید سید معبدع ان لکی جلیشاه صبره و از دبه و ان لکی قرنا  
 سلبه و افناه و ان لکی عدوا فله و کراهه گفت امیر المؤمنین علیه السلام را بجای گذاشتم تا تمامه تا مان و اصحابش در کرد  
 او چون ستارگان درخشان بهر کار فرمان در پیشی گیرند چون منی دارد دست باز دارند و او است امویه دلاور و لیر با بر لشکر طاقت  
 کند در تم سکند و با هر هم آورد و چار شود عرضه بک و دو مار سازد و دشمن را دشمن شمشیر بر دارد مویه از حسن و حسن علیها اسلام بر  
 نمود قال خلفه ما یجد الله شایین یفتین یفتین زکیین عقیقین محبتین سیدین کلبتین فاضلین  
 عالمین غافلین مصلحین فی الدنیا و الاخره مویه خاموش شد پس سر برداشت و گفت ای امیر ای نعمت صبح بوده قال اولی  
 بابت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام لوجدت لادباء الضحاه البغاه الفهاه الضحاه  
 الاضغاه الاضغاه و کرايت رجالا سبها هم فی وجوههم من اثر التجو حی اذا استعرت نار الوصل  
 فذقوا یا نفسهم فی تلك الشعيل لا یسین القلوب علی مدار عینهم فایمین لیلهم صامین نهارهم لا یأخذهم  
 فی الله و لا ویل الله علی لومه لا یم فاذا انت بامعویبه رأیتهم علی هذا الحال عرفت فی مخرج عینی لا  
 تنجو من لجنه گفت که حاضر حضرت امیر المؤمنین شوی بود و صحابینی از قرون زمین و مردمانی که اثر سجود در پیشانی دارند و چون آتش  
 جنگ افروخته شود خوشتر از آتش اندازند و ساخته جهاد کردند شبها تا با باد نماز کند روزها و روزها و در راه خدا هر که مورد  
 علامت شوند تا ان مویه که تو ایسا زیاد یکنی در کرد اب هلاکت بر اقی و روی خلاص و نجات نبینی هم و بن العاص مویه پو شیده  
 کرد که این امیر ای بدوی را که مال عطای کنی با این فصاحت ساحت طبع تور ابو جی نیکو تر میان خواهد کرد مویه گفت ای امیر ای  
 اگر تور عطای کنم ما خود خواهی داشت قال بل اخذها قوالله انا اهد استقباض دوجک من جسدک فکف  
 با فسیقباض مالک من خزائیک گفت بسته با خود میدارم سو کند با خدای من بی خاتم جان تور از جسد مقبوض دارم چگونه  
 مال تور از خزانه تو ما خود نخواهم داشت مویه فرموده هزار در هم از بهر او حاضر کند آنگاه گفت ای امیر ای اگر خواهی عطای تور از قرون کنم  
 قال زد فانک لا تعطیه من مال ایتک و ان الله ولی من یزید گفت زیاده کن زیرا که از مال پیرت عطای کنی  
 خداوند دوست کسی است که از قرون عطای کند مویه گفت هزار دیگر بر عطا طرح بیفرایند قال اجعلها و نزلها فان الله تعالی  
 هو الوثر و یحب الوثر گفت که بر طاق کن که خداوند یکتا و طاق است و دوست میدارد طاق را مویه گفت هزار دیگر از قرون  
 کند طرح ساعتی چشم بر راه داشت دید که در میرسد فقال با امیک لست فی ریه علی قری ایتک ظالم لیه اما امیر ای قال  
 انک امرت بک بچاقوه لا اراها و لا تراها گفت ای پادشاه هزار بساط خود استرا می کنی گفت ای چه گفت امیر کردی ما  
 عطای دهند من آن زای منم و نه تو و دیدار کنی فانها بمنزله الریح الی یهب من فلان الجبال کویا بادی بود که از فرزان جلیق  
 و در گذشت مویه بفرموده عطای طرح را حاضر کردند و تسلیم دادند زانی ساکت نشست هم و بن العاص گفت ای امیر ای کف تو بچاقوه  
 امیر المؤمنین چگونه میدی عطای خود را فقال هذا مال المسلمین من خزائیر رب العالمین اخذ جسد من جسد

الضاحی

### کتاب تابعین از کتب امیر المؤمنین علی علیه السلام

الضاحین گفتند که ما خود را خوانده از بنده از بندگان صالح این وقت موکفت این امر ۷۴۹  
 دنیا در برین تارکیت ساخت و کاتب پایش خواند و گفت جواب کتب علی بن ابیطالب را تو مکن کاتب علم بردار و کاتب علم  
 الرحمن الرحیم من عبد الله و ابي عبد الله معاوية بن ابي سفيان الى علي بن ابي طالب ما بعد فاني اوجه اليك  
 جند امين جود الشام مقدمه بالكوفة وسافنه بساحل البحر ولا يمشك بالعلم من خرد و خست كل خرد  
 الف مغايل فان اخطات ما را العنقه وسكت الينا فله عثمان والا فلا فضل عال ابن ابي سفيان ولا بغزك شفا  
 اهل الجاهل و افعالهم فان مثلهم كمثل الجار الشاهون يملون مع كل باعق والسلام در جمله مكيه لشكري از شام  
 تو روان ميگم که معتز آن بگردد و بسوز ساقه آن در ساحل بحر شام باشد و بجانب تو ميا فکرم نزار شتر که حل آن خردل بود و شمار  
 هزار معالک باشد اگر آتش قسه زانسانی و کشندگان عمارت با من سپاری سلامت شود و اگر نه ملوی سپر بوسفيان طغيان کرد و عجات  
 اهل عراق و اتفاق ایشان فریقه مشوک ایشان حاریرا مانند فریاد کنند و بجانب هر فریاد کننده روند چون طراح در بیگانهات کریت  
 قال سبحان الله انما اكدب باؤ خالك ام كاتيك فيما كتب ليو اجمع افضل الثوري والغريب من الجين والانس  
 که بعد از قایم طراح گفت سبحان الله مندم تو و کاتب تو که هم یک دروغ کو ترید اگر اهل شرق و غرب جن و انس انجمن شوند خبک  
 علی را توانیستند معویه در نامه کریت گفت سو کند با خدی من برین کوه بخارش نقرموم فقال ان كنت له نامة فقد  
 استضعقت وان كنت امرته فقد استضعقت گفت که سیرمان تو نوشت تو را خوار یا شمرد و اگر بغیران تو نوشت تو سیرمان  
 کرد آنجا که گفت معویه اظنك نه يد البظ بالشيظ ای معویه کسان مبرم مغابی را با آب متیرسانی اشیر و سیرمان  
 فلع الوعيد فما وعدك ضاير في اطين اجحه الذباب يضير

قاله ان لا امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام لذي كاعلى الصوب عظيم المنفاز ينفط الحش  
 يمشويه ويصرفه الى ما يرضيه ويحطه الى حصيلته يعني سو کند با خدی علیه خروسی است بلند و از بزرگ ستار که  
 بر محمد لشکر تو را بمبار چنانکه خروس حبه را و انباشته میکند در چند دان خود موکفت سو کند با خدی سخن بصدق میکند آن خروس  
 اشترقی است با جمله طراح عطای خویش را ما خورد داشت جواب کتب بر گرفت و بجانب کوفه روان شد از پس او معویه روی صاحب  
 خویش کرد و گفت آنچه راست است که بلهر کیت از شما بذل کنم و هم یک آنچه این امری کرد و نخبه عمرو بن العاص گفت معویه اگر آن قرابت  
 با رسول خداست تو را بود ما تقدیم خدمت تو را از این امری بچندین درجه فرو نهدیم موکفت خداوند دلمان تو را بشکند و ان  
 ترا قطع کند سو کند با خدی که سخن تو برین سخت تر از کلام اعرابی آمد و دنیا را بجله برین تنگ ساخت و دیگر سعید بن جبیر بن شام  
 در شمار بنی سدید خرمیه کوفیت و کینت او ابو عبد الله است و او از بزرگان تابعین بود و در زادت و کرامت شهری تمام داشت کسب علم و  
 حدیث از ابن عباس فرمود و با عبد الله بن عمر بن الخطاب کلهی مخاطبات و کلمات داشت و علم قرانت و تفسیر نزار ابن عباس فرستاد  
 در شهر رمضان بر شبی قرآن را با جماعت قرانت می نمود شبی قرانت عبد الله بن مسعود شبی قرانت زید بن ثابت شبی قرانت و دیگری آن  
 سعید خبر کرده اند که گفت در خانه که قرآن را بجله در کتبی قرانت کردم برین بایک روزی در ایام شهر رمضان سعید بن جبیر گفت قرانت  
 بر من مدار و مگر آن شب من قرآن را بر کتفم داد از مجلس بر تنجاست تا بهامت قرانت کرد حدیث کرده اند که طاوس بن کيسان  
 حلال حرام کمال بعد و ابو حجاج مجاهد بن جبر علم تفسیر میگوید است سعید بن مسیب در مسائل طلاق و عطای بن ابلج در مسائل کسب  
 فحاشی نام داشتند و سعید بن جبیر در جمله این خون بردست بود و در کاتب عبد بن مسعود بود و از پیش او از برای ابی برد

سعید بن جبیر

### جلد سیم از کتاب ویم نایح التواریخ در وقایع اقالیم سببه

۷۷۰ ابی موسی اشعری کتابت می کرد و ابو نعیم اصفهانی در تاریخ اصفهان می نویسد که سعید مدنی در اصفهان سکونت داشت از آنجا هم در عراق  
 بقره سبلان رفت و روزگاری متوقف بود و دیگر باره بکوفه مراجعت کرد که گویند در اصفهان از احادیث رسول خدای سخن نمی کرد چون کوفه  
 آمد آخا زید نشاند که ابی که عبد الرحمن بن محمد بن لاسمشه بن قیس الکنزی بر عهد الملکت بن مروان خروج کرد چنانکه آن آئینه جانی خود  
 بشیخ خواهد رفت سعید زهرنگه جنگ با بنی امیه را جدا میداشت در حین عبد الرحمن بود چون عبد الرحمن دید بر حجاج شکسته شد سعید عکبه  
 و این وقت حاکم که خالد بن عبد الله قشیری بود سعید را گرفت و نزد حجاج فرستاد امیتیل بن اوسیل یکی که نگاهبان او بود او را با آورد  
 و در برابر حجاج باز داشت حجاج نام او را که ترجمان سعادت بود بشعادت بدل ساخت و حیران که از بستن او بدست حجاج گفت ای شیخ  
 بن کبیر سعید گفت در من آشا تر بود بنام من که در سعید بن حیر گفت حجاج گفت آن زور که بکوفه آمدی مردی بیرون اعرابی نبودی من تو را اما  
 جماعت دادم از پس آن تو را قصاصت کند و ادم مردم از تو شکایت آورند که اعرابی کار قصاصت تواند کرد ابو زورده بن ابی موسی اشعری را  
 کما شتم و فرمان کردم کبلی صلاح و صلوات بر تو کاری بجا مت زساند بر صنادید عرب تو را برتری دادم و نخستین که تو را دیدار کردم صد هزار  
 درهم بدادها با خستیا خود بر اهل حاجت بدل کنی و از تو پرسیدم بلکه ام کس عطا کردی گفت اینم صدق است گفت تو را چه افتاد که با عهد  
 الرحمن پوسنی در من بیرون شدی گفت بیعت عبد الرحمن بکردن من بود حجاج گفت مگر بیعت عبد الملکت که امیر المؤمنین است بکردن تو نبود  
 آنگاه حجاج چون دانست بود که سعید ز شیخان امیر المؤمنین علی است گفت چه کوفی دهی او بگو عمر ایشان در بهشت جای آرد یا بساکن  
 و ز خد گفت اگر در بهشت روم اهل بهشت را تو انم شناخت و اگر بدو رخ شوم اهل دوزخ را هم دانست گفت در خلفای اربعه چگونه گفت  
 مرا و کالت ایشان نداده اند گفت کلام بیکار دسترداری گفت آنرا که خدی بود ستودار و گفت کدام را دستودار و گفت هم خدی اند حجاج  
 گفت این قافل و تجاہل از بهر بیعت گفت از بهر آنکه تو را زنگه نیب کرده باشم حجاج گفت سوگند با خدی که تو را زنده نگذارم و فرمان کرد  
 سعید را سزاق بر گرفتند و از سعید خون فراوان سیلان نمود که از سرش کشته زنده بود فرمود تا اطباء را حاضر کردند و عیب پرسید گفت آن  
 مردم که حکم بقتل می کردی از خوف خون در تن ایشان افشرد و یکشت از این روی چون سهر بر یکفش از تن ایشان خبر اندکی خون سیلان  
 نداشت اما سعید را از قتل ترسی هرگز نبود لاجرم چند آنکه خون در بدن داشت با نوز و شهادت او در ارض واسط در سال خود چهار و برود  
 نوز و پنج بگری در ماه شعبان بود و از پس او حجاج بر قتل احدی سب نیافت در شهر رمضان هلاک شد و گاهی که مشرف بر مرکب گشت  
 زمانی بیوشش میشد و میکرست که سعید بن حیر طرف جانانه او را گرفته است و میگوید این شهر خدا از بهر کشتی ما حجاج مهر سپرد و با خویش  
 می آمد و میگفت با ابی قیس سعید بن حیر کمانیت از آنکه مرا با سعید چاقا دوچه کار بود و گویند حجاج را از پس آن که در خواب بیدار گشتند خداوند  
 با توجه کار پیش داشت گفت در مکافات مگر کن را که گشته بودم بجای مرا کشند و در ازای سعید بن حیر نهادند بکشتند مدت عمر سعید چهل و  
 سال و قبر او در ارض واسط است شیخ ابو عمرو کسی از سعید را بجلالت قدر بستود است لکن ابن خلکان از کتاب حیدر که مصنف شیخ  
 ابو اسحق شیرازی است سعید را طبع شیخ مسموم داشته و این استوار نباشد و قاضی فورانده و با فنی کشتی و دیگر محمد بن ابن نبت با نوزده  
 و دیگر اصنع بن بنایه حنظلی مجاشعی گویند و با ذکر او را در کتابهای امیر المؤمنین علیه السلام فرودان یاد کرده و او از جمله شرط اهل بیت است  
 از اصنع پرسش کردند که تو را و امثال تو را از چه روی شرط نمیکند گفت از بهر آنکه با جماعتی با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کردیم که در راه  
 او چندان درخت بکشیم که شربت مرکب بنوشیم و اگر نه قرین مستح و نصرت کردیم و آنحضرت نیز ضمانت کرد که ما را بیعت در آورد  
 و شرط نمیکند از جمله لشکر شهر ارتن بود و بر او پاره هزار کن باشند که با بدل جان بلی بیعت کردند و خیمش لشکر را گویند چنانچه گروه در دم آرد  
 و اینم و حیره و مقدمه و ساقه و قلب است و دیگر مسلم المجاشعی است این آن بود که در جنگ جمل قرآن از دست امیر المؤمنین

اصنع بن بنایه

مسلم بن الحجاج

مقدم آوردند

### کتاب یاقین از کتب امیر المؤمنین علی علیه السلام

استقام گرفت و در برابر لشکر عبده رفت و ایشان را بقرآن دعوت کرد و بدان طریق که امیر المؤمنین اورا خبر داد هر دو دستش را قطع کردند ۶۱  
و شبیدش ساختند مادرش در سوگاری او مرثیه گفت و ما شرح حال او را در کتاب جمل مرقوم داشتیم شیخ یحیی بن ابراهیم و ابوالشقی النخوی البصری بیهوش یا تحتانی و سکون عین و مملو قح میم و بعضی نعیم میم خوانده اند و عدو نفع عین و سکون دال مملو قح  
بعد از آن استعدان لقب حارث بن عمرو بن قیس بن عیلان است او را عدوان گفته اند زیرا که بجز این را در برخواستن او آنکس قتل نکرد  
و شقی نفع او و سکون شمس مجده و قاف و این نسبت بوشق بن عوف بن کبر بن شکور بن عدوان است اکنون بر سر سخن رویم یحیی از جمله این است  
استفاده علم حدیث قرآن از ابن عباس فرموده و عبدالله بن عمر بن الخطاب نیز فرادوان ملاقات نموده و قاده بن عامر سده و عجم  
سوی عدوی روایت از وی میکنند و او در علم نحو لغات عرب نیک توانا بود و علم نحو را از ابوالاسود دلی آموخت و او بنیان بخوار میگردید  
علی علیه السلام محکم ساخت چنانکه در ذیل احوال ابوالاسود شرح میروید در خبر است که ابوالاسود در علم خود وقتی باب فاعل مفعول را وضع  
نمود مردی از بنی لیس بانی چند بر آن میفرود گویند آنکس کجی است چو احوالیف بنی لیس بود او یکی از فراد بصر است و عبدالله بن ابی بکر  
اندر قرأت از وی کرد با بجهلی کجی سفر خراسان نمود و قاضی مرو گشت وقتی خبر حجاج بن یوسف در مدینه که یحیی حسنی را با السلام از ذریه  
رسول خدا میداند کتوبی بقتیبه بن مسلم که این وقت والی خراسان بود نگاه داشت یحیی را نزدیک او فرستاد چون حاضر خدمت شد گفت  
که حسن و حسین را از ذریه پیغمبر دانی سوگند بخدا ای کبریا این سخن حقیقی محکم نیاوری بفرمایم سر ترا برگیرند گفت اگر حجت استوار کنی در آنجا  
گفت در آنجا گفت خداوند میفرماید وَ هَبْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ كَلَّمْنَا نُوْحًا هَذَا مِنْ قَبْلِ وَ مِن ذُرِّيَّتِهِ  
دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آدَمَ وَ نُوحًا وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ ذَكَرْنَا وَ هَجْرَةَ وَ هَلِيسَ وَ الْبَاسَانَ  
مُكَلِّمِينَ الْقِبْلِيِّينَ الْكُونِ بَكْوِي حَسَنِ حَسِينِ بِمَجْدِ نَزْدِكِ اسْتَبَاعِي اِبْرَاهِيمَ وَ دَرِيسَ اِبْرَاهِيمَ وَ دَرِيسَ اِبْرَاهِيمَ اِبْرَاهِيمَ  
شمرده من چگونه حسنی را از ذریه پیغمبر ندانم حجاج گفت حجت تمام کردی من فرادوان این آیت را قرائت کرده ام و بدست منی راه نبرده ام  
الکون بکوی میلاد تو در کجا است گفت در بصره گفت پس کجا نشوند یا نمی گفت در خراسان گفت این عربیت از که آن سخن گفت خداوند  
که گفت مرا اگر سخن میفرود آنگی دهی شرم داشت که غلطات کلام او را در یاد او بگوید خاموشی است و حجاج او را سوگند داد  
فَقَالَ اَمَّا اِنَّمَا اَسْأَلُكَ اَنْ تَقُولَ اَلَا اَمِنَّا فَاَنْتَ تَرْفَعُ مَا نُوْضَعُ وَ نَضَعُ مَا نُوْضَعُ وَ سَمِعْتِ كُنُوْنَ كَمَا نُوْضَعُ اَنْ تَقُولِي اِنَّمَا اَسْأَلُكَ  
مجرد و مجرد در امر فروع بخوانی حجاج گفت این سخن ناخوش است و قید را کتوبی کرد که یحیی چون باز خراسان شود او را در کار قضا است  
میدارد و روایتی وقتی حجاج پرسش کرد که آیا در بیان من سخن میفرود گفت هر حرف واحد حجاج گفت در کدام حرف گفت در قرآن گفت شنیع  
لحنی است قَالَ تَقُولُ فَلَا اِنْ كَانَ اَبَاؤُكَ وَ اَبْنَاؤُكَ اِلَى قَوْلِهِ لِحَبْلِ الْاَلْبَانِ فَتَقُولِي اِنَّمَا اَسْأَلُكَ اَنْ تَقُولِي اِنَّمَا اَسْأَلُكَ اَنْ تَقُولِي اِنَّمَا اَسْأَلُكَ  
طریق انسان بود این شمر از دست اَبِي الْاَقْوَامِ اِلَّا بَعْضَ قَوْلِي فَلَمَّا اَبْغَضَ النَّاسُ الْمُتَمَهِّنَا وَ اَوْرَدَ سَائِلَ  
و بیستم بصری و قاتلیف و بعضی گفته اند چون حجاج با لحن سخن نسبت کرد بر نجد و گفت اگر من از سه روز دیگر تو را در نیولایبت نیام  
بگشتم و او را فنی بلد نمود جابر بن زید بجهلی شیخ ابو عمر کشی از جابر حدیث میکند که گفت در عهد جابر از کوفه سفر مینم کردم و او را کعبه  
محمد با علیه السلام فرمودم فرمود که ای کعبه ای عفرم دم از کوفه ام از قید جعفر فرمود که کعبه ای گفتم تا در حضرت تو کسب دانش کنم فرمود  
پس بکوی از اهل مدینه ام کعبه را باشد که سخن بگزیب کنم فرمود تو را بگزیب تعلیم نکردم زیرا که تا قامت تو چند که در شهر باشد در شمار مردم آن  
شهر باشد و مرا کتابی داد و فرمود چند که بنی امیه زنده باشند اگر از این کتاب حدیثی روایت کنی مورد لعن من و پدران من باشی اگر  
بعد از بنی امیه زنده بمانی و از این کتاب سخن بپوشی و در اری همچنان طعون باشی و کتابی دیگر عطا فرمود و گفت بخوان بدان حجاج

جابر بن زید

### جلد سیم از کتاب دویم تاریخ التواریخ در وقایع اقالیم سیم

۲۷۴ این کتاب تخی با کوی و اگر نه ملون من و پدران من خواسی بود که چون دولت اید پسر شد جابر بن یزید از غزنی شرح عامه  
 بر سر بست مردم را محالست ساخت که از دینی او بسیار وارث علم انبیا و محمد بن علی علیهما السلام حدیث میخیم مردم چون دلیری او  
 به مدینه مستخوش چون گشته و او همی گفت هفتاد هزار حدیث از محمد با و علیهما السلام در خاطر دارم که هرگز روایت نکرده ام و در دست  
 نخواهم کرد گویند روزی در حضرت با و علیه السلام عرض کرد که این حدیث چنان در خاطر من جوش میزند که بگویم و یوانگی سرود و بخت  
 و نمود کاسی که فضای سینده توانی کند بجز او شود سر کوی کن و کوی حدیثی محمد بن علی علیهما السلام بگذارد و کذا چون سلطت بر شما  
 بن عبد الملک راست ایستاد جابر بر رسید و درین دیار بخان گرفت مانند کوه کمان بنی سوار شد و قوسه و خنجر بر سر نهاد و در بار  
 و بر زن همی گذشت تا مردم و در او انداختند از آن سوی زهشام خط احضار او بر رسید حاکم کوفه دیوانگی او را بنمود و عرض رسانید  
 دیگر هاشم از وی نام نبرد چون بگفت و جابر طهر خاطر شد جلیاب جنوز را بیفکند و طهرین جزو مندان گرفت و در مال کفید و  
 و بهشت بگری و دواع جهان گشت میستم اما لکوفی او ام و بجله تار بود و در خانواده او روایت آثارین نامیدند از شیخان حاصل میر  
 المومنین علی علیه السلام است و در پسر زاید بن ابی سعید نند در حوالی خانه عمر بن حریش بردار کشید و من بنده قصه او را در ذیل آورده  
 امیر المومنین علیه السلام آنجا که خبر از اجازت میداد به شرح نجاشتم از حاله تار میگوید روز جمعه بود که با هم در آب فرات بختی میخیم  
 تاگاه صحره عاصف ین گرفت میم گفت گشتی با حل کشید تا بیرون چیدن طوفان شدت شود از سر آنکه مویله مرد زهره است  
 جمعه دیگر خبر رسید صدق سخن میم گشت و فدا و حبیب بن مظاہر لاسه از کار با بعد است قرآن یکباره از دست او بر شب  
 بعد از نماز نطقن تا رسیدن پید و در قرآن تمام قرانت بخودی او از اصحاب حسین بن علی علیه السلام در کربلا شنید شد شرح حال او  
 انشاء الله در جای خود رقم خواهم کرد و حارث بن عبد الله بن کعب بن سعد بن نخله بن حرث بن سبعم بن صعب بن سوتیه الهمدانی هو  
 الحارث الاسود صاحب المومنین بنندگان قرانت سخن او در قنای استوار بود و یانی گوید با عبد الله بن مسعود طلاقات و مقالات  
 داشته و احادیث در سنن ابی مسعود است و در کتاب میزان او را از جمله علمای تابعین شمرده و بن حیان در تاریخ عالی در دست  
 آنکس است که امیر المومنین علیه السلام او را در شعر با مخاطب است

عظیم تار  
 حبیب بن مظاہر  
 حارث بن سبعم

بِنَاظِرِ هَدَانٍ مِّنْ نَّهْمٍ بَرِّهِنَةٍ	مِنْ قَوْمٍ أَوْ مَنَافِرٍ قَبْلًا
بَعْرِضٍ حَلُوفَةٍ وَأَعْسُوفَةٍ	يَنْعِيهِ وَأَسْمِيهِ وَمَا ضَلَا
وَأَنْتَ عِنْدَ الصُّرَاطِ مُعْتَصِمٌ	فَلَا تَخَفْ عَشْرَةً وَلَا ذَلَالًا
أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تُوقَعُ لِلنَّارِ	مِنْ ذُرِّيهِ لَا تُفْرِيهِ الرَّجُلَا
ذُرِّيهِ لَا تُفْرِيهِ إِنْ لَهُ	حَبْلًا يَجْتَمِلُ الْوَصِيَّ مُتَّعِلًا
أَسْفِيكَ مِنْ بَارِدٍ عَلَى ظَهْرِهِ	فَخَالَهُ فِي الْخَلَاوَةِ الْعَسَلَا
قَوْلٌ عَلَى حَارِثِ عَجَبٌ	كَرَّمَتْهُ أَيْحُوْبَةٌ لَهُ جَمَلًا

در عهد ابو جعفر صادق علیه السلام حدیث کرده اند که میفرماید توأم علی ذریع لغارین جسد هارثی الحنسة  
 محمد و علیا و فاطمة و حسن و حسین بخت تقرظها اذ تقرظ عینها و این کتاب نیز امیر المومنین علی علیه السلام  
 بحارث همدانی گشت و در کتاب مجمل القرآن و انبیه و آیل حلاله و حرم حرامه و صلواتی ما سلف من الحق  
 و اغیر بنما صید من الدنيا بما یفرقها فان بعضها شبه بعضا و اخرها لاجن با و لها و کلها لاجل مفاد

### کتاب تائیدین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

وَعَظَّمَ اسْمَ اللَّهِ أَنْ لَا تُذَكَّرَ بِهَا إِلَّا عَلَى حَقٍّ وَأَكْثَرَ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَلَا تَقَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا بِتَطَرُّفٍ وَتَوَقُّفٍ ۚ  
 وَاحْذَرْ كُلَّ عَيْلٍ يَرْضَاهُ ضَاجِحُهُ لِيَقْبَهُ وَيَشْكُرَهُ لِغَامَةِ الْمُسْلِمِينَ وَاحْذَرْ كُلَّ عَيْلٍ يَنْعَلُ بِهِ فِي الشَّرِّ وَ  
 يَسْتَجِيئُهُ فِي الْعَالِيَةِ وَاحْذَرْ كُلَّ عَيْلٍ إِذَا سَأَلَتْهُ ضَاجِحُهُ أَنْكَرَهُ أَوْ اخْتَدَمْتَهُ مِنْهُ يَسْفِرُ بِهَا حَيَاتٍ خَلَتْ  
 دَرَزْنَ بَعْرَانَ وَمَمْتَكْتِ بَعْرَانَ بِأَشْرَافِ أُمُورِكَ خَوْشِ سَازِ وَحَلَالِ مَرَامِ بِحُكْمِ قُرْآنِ بَرَانِ اجْبَارْ كَذِبَتَهُ رَاسْتَوَارِ مِيدَارِ وَارْزَا  
 عِبْرَتِ بَكِيرِ از آنچه گذشته است به آنچه نمانده است چنانچه می بینا با یکدیگر مانده است و لا حق آن با سابق پیوسته است و دنیا پاینده  
 مانده نیست تا آن بشارت خدای را بچشمیت بدین و بدین نوع که او بگوید و مکرر از او موش کهن از بول قیامت این مباحث و خواننده هر کس  
 الا کما یکسب سبب این سفر کرده باشم و هر چیز از کار که خوشتر است و ساز می و مردم را مخزون در غی بر چیز از کار که در پرده و هر  
 و شرم داری که از پرده و این قدر بهر چیز از کار که اگر از تو پرسش کند انکار کنی تا از او معذرت بیرون شوی و لا تجمل عرضت  
 غرضاً لِنَبَالِ الْقَوْلِ وَلَا تَحْدِثِ النَّاسَ بِحِلِّ مَا سَمِعْتَ فَكَفَى بِذَلِكَ كَذِبًا وَلَا تُرِدْ عَلَى النَّاسِ مَكْلًا حَذَثُوكَ بِهِ  
 فَكَفَى بِذَلِكَ جَهْلًا وَأَكْلِمِ الْعَبْطَ وَأَحْلِمِ عِنْدَ الْغَضَبِ وَتَجَاوَزْ عِنْدَ الْقُدْرَةِ وَأَضْحَجْ مَعَ الدَّوْلَةِ فَكُنْ لَكَ  
 الْغَافِيَةُ وَاسْتَصْبِحْ كُلَّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ وَلَا تُصْبِحْ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَكَ وَلَبَّزْ عَلَيْكَ أَثْمَلًا بِتَعْمِ  
 أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ وَأَعْلَمُ أَنَّ أَضْلَلَ الْمُؤْمِنِينَ أَضْلَمُ مِنْ نَفْسِهِ وَأَهْلِيهِ وَمَالِهِ وَأَنَّكَ مَا تَقْدِمُ مِنْ خَيْرٍ تَكُنْ  
 بَيْنَ لَكَ دُخْرُهُ وَمَا تُوَجَّرُ بَيْنَ لِيْغَيْرِ خَيْرُهُ مِمَّنْ مَابِعْرَضِ خَوْشِ يَأْتِيَانَهُ فَذَكَرْتُ لَكَ مَا اسْتَعْدَى مَا سَمِعْتَهُ بَارِ  
 مگوی تا واجب کند که دروغ نمانی و آنچه نمانی بگویند بر مردمان با برکردن تا لازم آید که طریق چهل ساری در وقت خشم بر روی  
 کن و هنگام قدرت از نعمت دست بازگیر تا عاقبت با بی شکر نعمت خدای را بگذارد و هیچ نعمتی بقیلت سپارد و پوشیده مدارد و بدین  
 فاضلترین مردمان کسی که از نذل جان و مال و اهل و عیال بر مقدمه روان کند آنجا هیچ سفر فرماید زیرا که آنچه از پیش فرستی از بهر تو  
 ذخیره بود و آنچه و پس اندازی بهر تو غیر شود و احذر صحابه من بفیل رانیه و تهنک عله فان الصاحب معتبر لخصاً  
 وَاسْكُرِ الْأَمْصَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَاحْذَرْ مَنَازِلَ الْعُقَلَاءِ وَالْجُفَاءِ وَقَالِي الْأَعْوِيَةَ عَلَى طَاعَةِ  
 اللَّهِ وَأَصْبِرْ رَأْيَكَ عَلَى مَا بَعَثَكَ وَإِيَّاكَ وَمَعَايِدَ الْأَسْوَافِ فَإِنَّهَا مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ وَمَعَارِضُ الْغَيْنِ وَأَكْثَرُ  
 أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فَضَّلَكَ عَلَيْهِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ الشُّكْرِ وَلَا تُسَافِرْ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ حَتَّى تَشْهَدَ الصَّلَاةَ إِلَّا  
 مَا ضَلَّ فِي سَبْعِ لَيْلٍ أَوْ فِي أَمْرٍ نَذَرْتَهُ وَأَطِيعِ اللَّهَ فِي حَيْلِ أُمُورِكَ فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ عَلَى مَا سِوَاهَا وَخَائِعُ  
 نَفْسِكَ فِي الْعِبَادَةِ وَأَذْفَقُ بِهَا وَلَا تَهْتَرِهَا وَاحْذَرْ عَفْوَهَا وَتَشَاطُهَا إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوبًا عَلَيْكَ مِنَ الْفِعْلِ  
 فَإِنَّهُ لَا يَدَّ مِنْ فَضَائِلِهَا وَتَعَاهُدِهَا عِنْدَ حَيْلِهَا وَإِيَّاكَ أَنْ يَقُولَ بِلَا مَوْتٍ وَأَنْتَ أَيُّ مِنْ ذَلِكَ وَطَلَبِ الدُّنْيَا  
 وَإِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةِ الْفُشَاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْتَمَسٌ وَوَقِيرَ اللَّهِ وَأَجْبَتْ أَجْبَاؤُهُ وَاحْذَرِ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ جُنْدٌ  
 عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ ابْلِيسَ وَالسَّلَامِ مِمَّنْ يَدِيرُ بِهِنَّ مِنْ مَرْدَمِ نَسْتِ أَنْدِيشَه مَسُودَه كَرْدَارِ چهره در با صاحب بیک شاکر  
 نورسواد اعظم جای میکند که جمع مسلمانان از جماعت بهره گیری و هر چیز از آنرا از عقلت و مواضع علم و قلت انصار و طاعت خدای  
 و کوه نامه دارم و در آنرا آنچه قصد میکند تو را و هر چیز از آنرا است اهل سوق که مختصر شیطان و مورد فتنه است و کمران زیر دستان خود  
 باش که موجب شکر و سپاس کنی و در روز جمعیت از صلیه سفر کن الا از هر جا و یاد کاری که واجب است و فرمانبردار باش خدای را  
 خود چاره کاری فاضلترین است با نفس و جادات منسوبه مدار کن تا با تو مدارا کند و در فریض نری قوی چاره ای آن واجب است

### جلد سیم از کتاب دویم تاریخ التواریخ در وقایع اوایل سوره

۲۷۴  
 و تبرس از اینکه مرکب بر تو در آید و تو در طلب دنیا از خداوند خویش گریزان باشی و سپهر نیز از صاحبت خاستگان زیرا که بر کثافت  
 بدست و خدای بزرگ دارد و دستمانش را دوست باشی از غضب سپهر نیز زیرا که غضب لشکری از لشکری می باشد چنان  
 چون القری العرفی در کتاب خلاصه در شمار شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و در این کتاب معتمود خود را از خلاصه شریف  
 و بعضی از علمای سنت آورده است و در این کتاب میگوید که حضرت سول خدا را در کربلا دیده و او در سال هجرت و شش هجری در کربلا  
 یافت رشید البهری در کتاب تاریخ ایچا که امیرالمؤمنین از اخبار جنب خبر میداد و شارحی از اخبار امیرالمؤمنین شهادت شریف با کلمه  
 در کتاب ابن ادریس که کسی مسطور است که علی علیه السلام او را رشید الاولایا نام نهاد و علم نمایا و بلاغت تعلیم نمود چنانکه چنانکه هر کس را  
 اند و مرکب و سبب مرکب و موضع مرکب و خبر دادی امیرالمؤمنین علیه السلام او را اگر کسی داد که پسزاید دست و پای تو را قطع میکند و بر دانه  
 و زبان تو را نیز خواهد برید این بود تا گاهی که او را نزدیک عهدت نه زیاد حاضر ساختند حکم دادند که از امیرالمؤمنین علیه السلام آبرو بداند  
 گفت پس از طاب تو را نفرمود که چگونه دست من مقبول میشود گفت خبر داد و فرمود که پسزاید تو را حکم میکند که از من بر است جوئی تو را کاری  
 پس دست و پای تو را از تن باز میکند و تو را بر دانه میزند آنگاه زبانت را قطع نماید این را یاد گفت مولد با خدی من ضامن تو در سخن تو هم  
 ساخت و فریاد کرد که دست و پایش را قطع کند و زبانش را بجا می گذارد چون چنان کردند و او را از تن باز بریدند و بر روی  
 دوات و قلم حاضر کنی تا آنچه از امیرالمؤمنین از اخبار جنب است بیاد دارم گویم و شما بخارید چون اخیر نزدیکت این یاد برداشتم حکم  
 نماز بانس را نیز قطع کردند و او را بر دانه زدند عبد العزیز بن جارت بعضی مردی دلاور و شجاع بود گاهی که در صفین سپاه شام بعضی از  
 لشکر امیرالمؤمنین را در پرتو انداختند و محاصره کردند عبد العزیز بن جارت امیرالمؤمنین علیه السلام را با آن سپاه محصور رسانید و کاری  
 چون شرح این قصه در کتاب صفین مرقوم افتاد تکراری بود از مرقوم بن جارت الاسدی در کتاب کسی مسطور است که بشیر بن  
 عقیل در حق امیرالمؤمنین علیه السلام بزبان سخن با ستوده زرقه بود چون اخیر در حضرت امیرالمؤمنین کشف افتاد و در طلب بشیر بن  
 در شمشاد چون آن مرد عقیل بنی اسد عبور می نمود و در صفین بن جارت زرقه کسی یافت کار بر ستاده امیرالمؤمنین علیه السلام نگذاشت  
 بشیر را خن کرده و در ششم زمره سخت بگرفت چند آنکه مجروح گشت لاجرم امیرالمؤمنین علیه السلام نفیم را طلب داشت بجزم آنکه بشیر را بر سر  
 رسانید او را تفریر کرد و حد زد نفیم گفت یا ایتیم المؤمنین علی الله ان المقام معك ذل و ان فی ذلک کفر فی ملازم تو است  
 و خواست و از توری بر تاقن طریق کفر سپردنت علی علیه السلام او را معفو داشت و فرمود اینکه توفیقی از توری بر تاقن کفر است  
 حسنه است که آن سینه را که خدمت تو است معفو میسازد و سیفان بن ابی الهذلی در کتاب کسی مسطور است که از زین العابدین  
 حسن علیه السلام با مویه کار بجا می کرد و در بر این خانه استاده بود اما سیفان بن ابی جیحان که بر پشت سوار بود و عبور میداد و در خدمت  
 گذشت و پیاده نشد و سواره سلام داد و گفت لسلام علیک یا امیر المؤمنین آنحضرت فرمود ای سیفان شتاب  
 کند پیاده شو که مرا با تو سخن است سیفان پیاده شد و سر خود را اعتدال کرد آنحضرت فرمود با سیفان بگوی چه گفتی گفت عرض کردم السلام  
 علیک یا اهل المؤمنین فرمود از چه روی ما با این صفت منسوب باشی عرض کرد از بهر آنکه خلاق کس تو بودا کردن فرودگذاشتی تا مویه که در  
 قاسم و ناهج است برگردن مردم سوار شود و مملکت را بدست ظلم پایمال سازد آنحضرت فرمود من از جد خود رسول خدا می شنیدم که مردی فریاد می  
 کرد هر چه بخورد شیر شود و زور کاری از در بر کند و که ادرت بر او قرار گیرد و او مسوئیت من این را زبده استند و چون وقت برسد  
 باز دهم تو را پاره افتاد که با من با هم سخن کردی سیفان گفت یا رسول الله از کمال محبتی که مرا با است از خود بجای گشتم و سخن میاوه که نفیم  
 حضرت فرمود و آنکه دوست نماند و هیچ بنده ما را الا آنکه دوستی ما در انفع رساند اگر چه میان کافران علم باشد و گرفتار باشد چنانکه

چنین

رشید البهری

عبد العزیز بن جارت

بنیم بن جارت

سیفان بن ابی

کتاب التواریخ

### کتاب تابعین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

ماکان بنی آدم را بریزانند چنانکه با دبرک درختان استل بن خنیف انصاری بعد از مراجعت امیرالمؤمنین علیه السلام از صفین در کوفه در ۷۷ میل بن خنیف  
 جهان گفت و او در شماره دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام بود قال علیه السلام لَوِ احْتَجَّ جَبَلٌ لَهَافَتْ بَيْنِي الْكُرُوهُ مرادوست  
 دارد و هر چند پاره پاره شود زیرا که بلا و امتحان خاص و ستان اهل بیت است چنانکه در جای دیگر میفرماید مَنْ احْتَجَّ اَهْلَ الْبَيْتِ فَلْيَسْتَعِذْ  
لِلْفَقْرِ جَلْبَابًا یعنی کسیکه اهل بیت را دوست دارد باید جامه فروزالت بپوشد مصایب طلبا از بهر اولیای خداست محسن بن ابی محسن  
 ابن جمهور در توفع خویش آورده که چون محسن بر مویه در آمد سخت شاد شد و از پرسیده از کجا میرسی از تو که میانی گفت از نزد اخیل ناس  
 و اخیل ناس و انهم ناس و اخیل ناس مویه با مجسیان گفت گوش درید تا این عرب چه بگوید و چون مجلس از مردم پرده شده با محسن گفت  
 تا چه گفتی محسن اخیل ترا احاده کرده مویه گفت ای محسن دانسته دروغ گفتی پس بوطالب با چکونه اخیل ناس خوانی و حال اینکه اگر او را دو خانه باشد  
 یکبار با گاه انباشته دارند و آن دیگر را با از شرح گفته نمایند نخستین شرح را عطا سازد آنگاه بگاہ پروازد و او را چکونه جیان کوئی در  
 آنکه هیچ مردی با او هم آورد گشت جز اینکه سرش میسرید و او را چکونه الیم ناس خوانی و حال آنکه پدرش ابو طالب شیخ قریش و سید  
 بطحا است و مادرش فاطمه بنت اسات و برادرش جعفر و عمر و حمزه و پسرش رسول خدا و زوجه اش سیده الفسار و فرزندش حسن است  
 سو کند با خدی که بچگونگی بن حسب و نسب نیست و چکونه او را عی در کلام است حال آنکه او افضح قریش است محسن گفت اگر او چنین است  
 که تو کوئی از بهر چه در طلب خلافت با او طریق مخالفت بسیاری مویه خاتم خویش نمودار کرد و گفت از بهر آنکه فرمان بن خاتم در ممالک بود این  
 شود محسن گفت این کردار باز گشت تو را بنا گشاند مویه گفت مگر ندانی که خدی فرماید اِنَّ وَجْهَ اللهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ مَنْ  
ضَمِرٌ وَضَبَابِي در بحار الانوار شرح حال امی شاری رفته و بهائی در کتاب کمال نویسد که چون ضرر بر مویه در آمد گفت علیه از بهر آن  
 کن ضرر گفت مرا مضمیداری که او را شطری از فضایل ما زکویم مویه گفت معنوداشتم تو را و سو کند مویه هم تو را آنچه توانی از وصف  
 خوشتر داری بکنی ضرر گفت اکنون با بکنید که منخی خدی بگویم فَاَقُولُ كَانَ وَاللهِ بِجَهْدِ الْمَدَى شِدَّةً بِدَ الْفَوَى الْفَوَى فَضَلًا  
وَمَحْسَرَةً عَدَلًا بِتَجْرِ الْعِلْمِ مِنْ جَوَانِبِهِ وَبِنُطْقِ الْحِكْمَةِ عَنْ تَوَاضُعِ لِيَانِهِ وَبَسْتَوْجُوشِ مِنَ الدُّنْيَا وَزَهْرَانَا  
وَبَسَاتِنِ بِالْبَلِّ وَوَحْشِيهِ وَكَانَ طَوْبُ الْفُضْكَوَةِ غَرِيْرَ الدَّمْعَةِ يُغْلِبُ كَفَّهُ وَفَطَاطِبُ نَفْسَهُ وَ  
بِنَابِجِي بَهْ بُهِيْمُهُ مِنَ اللَّيَامِ مَنَاحِشُنْ وَمِنَ الطَّعَامِ مَلْجَبُ كَا وَاللهِ فِيْنَا كَالْحَدَا بَغْرَتِنَا اِذَا انْبَهَا  
وَمُحِبِّنَا اِذَا دَعَوَانَا وَكَانَ مَعَ فُرِيْمِ مَنَا وَنَقَرْتُمَا اِنَا مَا لَا تَبْدِي بِهَ لِعَظْمِيهِ وَلَا نَكَلِمَةً لِهَبْتِيهِ  
فَاِنْ نَبْتَمُ فَمِنْ مِثْلِ اللُّوْلُوِّ الْمَنْطُومِ بِقُرْبِ اَهْلِ الدِّينِ وَبِفَضْلِ السَّائِكِينَ لَا يَطْعَمُ الْفَوَى فِي بَاطِلِهِ وَلَا  
يَبْأَسُ الضَّعِيفِينَ مِنْ عَدْلِهِ قَاسِمٌ بِاللَّهِ لَوَ اَبَتْهُ فِي بَعْضِ حَوَالِهِ وَفَدَا رَحَى الْبَلِّ سُدُوهَ وَغَارَتِ نَجْوَاهُ  
وَهُوَ فَاوِيٌّ فِي مَخْرَابِهِ فَايْبُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَلِكِ قَبْلِ السَّلَامِ وَبِكَيْ بَكَاءِ الْوَالِدِ الْمُتَجَرِّبِ مَكَاتِي اِلَّا اَنْ اَمْعَهُ وَ  
هُوَ يَقُولُ فِي بَكَاءِهِ مَا دُنِيَا مَا دُنِيَا اَلْبِكُ عَمِّي اَبِي نَعْرَضَتْ اَمَّ اِلَى تَشَوُّفِ لِحَاثِ جُنُكِ هَبْهَاتِ هَبْهَاتِ  
عَمِّي عَمِّي لِحَاثِ جُنُكِ وَتَدْمُ لِحَاثِكَ مَا لَا رَجْعَةَ لِي فِيكَ فَعَبْسُكَ قَصِيرٌ وَخَطْرُكَ سَبِيْرٌ وَامْلِكْ  
حَبِيْرًا اِنَّهُ مِنْ فَلَهِ الزَّادِ وَطَوْلِ الْقَطْرِ نَبِيٍّ وَبَعْدَ الشَّقْرِ عَظِيْمِ الْمُوْرِدِ وَخَشُوْنَةُ الْمَضْجِعِ مَوِيْهِ چون این کلمات  
 شنید گمش بر چهره بود مردم مجلس بگریستند مویه گفت خدی حمت کند ابو محسن را سو کند با خدی که چنین بود لکن اصحاب من بعد از  
 مرج بن حدیث بخند قبر علام امیرالمؤمنین علیه السلام قاضی زاده در مجالس المؤمنین از کتاب کاشی رقم میکند که از قبر پرسیده علام  
 گفت اَنَا مَوْطِئُ صُلْحِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَنُوْرُ اَلْجَاهِدِيْنَ وَوَارِثُ الْبَيْتِيْنَ وَخِيْرُ الْوَصِيْتِيْنَ وَاَكْرَمُ السَّلِيْنِ وَبِعْتُوْبِ

محسن بن ابی محسن

ضرر بن عمرو

عزرا شمر ندر

قبر علام علی



# جلد ستم از کتاب رویم ناسخ التواریخ در وقایع قالیلم سبعة

۷۷۶

المؤمنين وذيبي النكابين ذبي العابدین و سراج المظلمين و ضوه الفايضين و افضل القانين و لسان  
رسول رب العالمين و اول المؤمنين من ال اهل المؤمنيين و المنصورين بمكائيل الوثن و  
المحورين عند اهل السموات جمعين و سيد المسلمين و السابقين فليل الثا كين و الفايضين و المارفين و  
المجاهدين عن حرم المسلمين و مجاهدا عدلان و الشا صين و مطفي نيران الموقدين و اضر من من من فرس من جمعين  
و اول من اجاب و استجاب لله امير المؤمنين و وصي نبيه في العالمين و امينه على الخلقين و خليفة من بعث  
اليهم اجمعين مفيدا لشركين و سهم من مر او الله على المنافقين و لسان كلمة العابدین و ناصر دين الله  
و ولي الله و لسان كلمة الله و ناصر دينه في ارضه و عقبه عليه و كنهه بينه و ايام اجل اهل الابرار و  
عنه العلي الجبار و معي حتى ياتي به قول ذك مطهر ابطي بازل جري همام صاير صوام مهدي مقدم  
فاطع الاصلاب غير ان الاخراب على الزقالب زبطهم عنانا و انتم جنانا و اشدتم شكمة بازل باهل  
صد يد هز و ضرغام عمام حصيف خطيف فجاج كرم الاصل شريف الفضل فاضل الفيض و تقي المشير  
ذكي الذكاء مؤدي الامانة من جنة هاشم و ابن عم النبي صلى الله عليه و اليه و سلم الامام العا د  
المهدي للرشا و نجاة الفساد الا شعث الحام البطل الحام و اللب المرام بدر كركي و روفاني شعثا  
من جبل سواه هفا و من ذبه الهضاب رؤسها و من العرب سبدها و من الوعي شتها ال بطل الهمام  
و اللب المهدام و البذر التمام محلك المؤمنين و دار شلشعرين و ابو السبطين الحسن و الحسين و الله  
امير المؤمنين حقا حقا على شرا ينظا لب عليه من الصلوة النايكة و البركة الشنبه هم ركش مسورت  
که چون قهر را بنزدکیت حجاج بن یوسف آوردند از وی مستفسر شد که علی علیه السلام تور که ام خدمت مورثه گفت آب وضوی مخفرا  
من حاضر عیانم گفت بعد از وضو چه میفرمود گفت این آیت مبارک را قرائت می نمود قلنا سوا اما ذکر و ابه فحنا علمهم ابواب  
کل شیء حتی اذا فرجوا عما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون ففطع دا برا القوم الذین ظلموا و الحمد لله  
دب العالمین حجاج گفت همانا ما را از حجاب ستمکاران میدانست این آیت در حق قرائت میکرد منبر گفت جز این تواند بود هیچ  
گفت چو نت اگر بفرمایم سرت را از تن برگیرند گفت ایوقت اودانک سعادت شهادت خواهم کرد پس حکم داد تا قبر را کردن در ده غده  
بن ابی رافع کاتب امیر المؤمنین علیه السلام بود شیخ ابو جعفر طوسی در کتابیست بنویسد که بعد از آنکه بر افع در احوال صحابی که در جنگ جمل  
حرب صفین و غزای نهروان لازمست کتاب امیر المؤمنین علیه السلام را داشته کتابی نگاشته در میان در بیان فضیلتی آنحضرت در کتاب  
بهین کلمات امیر المؤمنین علیه السلام در اینجا مشترک خط خوش تعلیم فرمود قال علیه السلام ارفع ذواتک و اطل جلفک فلیک  
و فرج بین الشطور و فتر مطب بین الخروف طرث ذلك اجدد بصلاحه الخط یعنی اصلاح کردن عوات خود را و در کردن  
قلم خود را و کساده کن میان شطور را و پوست کن میان خروف را که بدین گونه نگاشتن از برای زیبایی خط شهور است صیغی بن قیل  
بروایت ابن داود و ابان اتفاق حجر بن عدی الکندی حکیم مویه بدرجه شهادت رسانیدند تمیم بن خدیج القاسم ابن اود در کتاب خود  
مسطور داشته که تمیم بن خدیج در همه قروات لازم رکاب امیر المؤمنین علیه السلام بوده تمیم بن عمرو از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام  
و کتبت او ابو جیش است و او از جانب امیر المؤمنین علیه السلام قبل از رسول بن حنیف حکومت مدینه داشت ثابت بن ابی بکر بود  
ابن داود قبیله بنانه غسب حکایت ابو فضاله است لاد و هم کام غزوة بدر بود در حرب صفین دست لشکر شام شهید شد

جلد ستم  
ابن رافع

صیغی  
تمیم بن خدیج  
تمیم بن عمرو  
ثابت بن ابی بکر

کتاب التواریخ در وقایع قالیلم سبعة

جلد ستم

الصلوات

# کتاب تابعین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

الهدانی بروایت ابن داود بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام تقدیم خدمت امام حسن بن امام حسین علیهما السلام میفرمود و بعد از ۲۲۷  
 حسین ملازمت خدمت علی بن الحسین بن العباس بن علی علیه السلام داشت حارث بن الرزح کنیت او ابو زیاد است بروایت ابن  
 داود وقتی از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت مدینه داشت حارث بن قیس ابن داود از شیخ طوسی ابو عمرو کوفی حدیث میگوید  
 که او از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است در جهاد صفین بجای او قطع شد حارث بن همام القحقی در خبر است که در جنگ صفین  
 رأیت اشتر نخعی بمبت ابو نود خوات بن جمیر در شمار راویان امیرالمؤمنین علیه السلام او در جنگ بدر حاضر بود چنانکه در کتاب رسول  
 خدای شرح رفت زاید بن کعب بن مرثد اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است زید بن وهب همچنین بروایت ابن داود  
 خطیبی که امیرالمؤمنین علیه السلام در سبزه قرائت میفرمود در کتابی مؤلف داشته و زید بن کعب میزبان او در اشقات روات شمرده و از  
 روایات اوست که عمر بن الخطاب خذیفه را سکنه داد که رسول خدا را از منافقان شتر و یا از صدقیان دهنست نیز از وی روایت  
 کرده اند که گاهی که در مجال خروج کند دوستان عثمان او را دفع خواهند داد یعقوب نسوی زکرا نیکونه احادیث خبر او را خالی از غلطی  
 لکن ابن معین و اعمش او را موثق دانند در بدو حال خواست که در آن خدمت رسول خدای کند در عرض راه او را آنگهی او را که آنحضرت  
 بسری گیر احوال فرمود با بجهله زید بن وهب سال تسعین هجرتی مذک زمانی کم و بیش و داع جهان گفت نهی بر او را موثق دانسته  
 سالم بن ابی جده ابن داود او را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده سلمه بن کیل البرقی بروایت ابن داود از خاصان شیعیان امیرالمؤمنین  
 علیه السلام است سلیمان بن جری کسبریم و فتح های تویز از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت احادیث فرموده و دیگر از فرشته همچنین از ابن  
 احمق روایت خبر حدیث نموده سفیان بن زید در کتاب خلاصه و مؤلف ابن داود مسطور است که در جنگ صفین سفیان برادرش  
 سرکیت از پس دیگری روایت امیرالمؤمنین علیه السلام بارده شده زرم دادند تا شهید شدند شمر حسین در کتاب خلاصه رقم کرده که او با  
 برادر در حرب صفین سعادت شهادت دریافتند سالم بن سراق الازدی کنیت او ابو صفره است مصلب بن صفره که از امیرالمؤمنین علیه السلام  
 چنانکه انشاء الله در جای خود شرح میرود از احادیث است با بجهله سالم در حرب جمل حاضر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گشت عزیز کرد  
 با خدای که اگر ازین پیشین حاضر حضرت شدم هیچ مرد از قبیله از دبا تو زرم نداد و وفات او در بصره بود و علی علیه السلام بر او نماز کند  
 عامر بن شریس کنیت او ابو عمرو است ابن داود او را از علمای فقه شمرده و از راویان امیرالمؤمنین علیه السلام است عامر بن عبد الله او را از  
 ثمانیه شمرده و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است جلیه بن قاصه انصاری بن داود میگوید او از راویان احادیث امیرالمؤمنین  
 علیه السلام است از مردم مین است عبد الله بن جمل بروایت ابن داود از خاصان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام است عبد الله بن خیاب  
 باخای موهو و دیبای موهو خارج او را قبل از وفات نهروان شهید کردند چنانکه شرح رفت جده بن سلمه در جنگ جمل حاضر حضرت  
 و در حرب صفین موفق نیاید و همی مرغ خورد و همی گفت که دوست داشتم که در جنگ با بجهله لازم رکاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودم  
 عبد الله بن شداد بن الهادی القشی چند گزرت مرخص گشت و حسین بن علی علیه السلام او را احادیث گردانند زمان شفا یافت در حضرت  
 که بسیار وقت همی گفت که هر آرزوست که از با ادا تا پیشین بر منبری بر ایام و فضایل علی علیه السلام را بگویم تا پیشین مرا فرود آید  
 ذهبی در کتاب کاشف گوید که در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت یافت عبد الله بن انصاری ابن داود گفته از شیعیان خاص  
 علیه السلام بود او برادر زاده ابو ذر غفاریست در بصره نیز است تا جها زید برود کرد و عبد الله بن جهمی که کسری ممد و سکون تخانی بود  
 دالت و نون کسوی از قبیله خزوانت از شعب همدان از شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است در قطنی خزوان را برای جمله تصحیح نمود  
 لکن با او درست تر باشد عبد الرحمن بن ابی ایل در تمامت غزوات ملازمت رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام داشته حاج بن یوسف نقعی او را

حارث بن قیس  
 حارث بن قیس  
 حارث بن همام  
 خوات بن جمیر  
 زاید بن کعب  
 زید بن وهب

سالم بن جده  
 سلیمان بن جری  
 سفیان بن زید  
 شریس  
 سالم بن سراق

عامر بن شریس  
 عامر بن عبد الله  
 جلیه بن قاصه  
 عبد الله بن جمل  
 عبد الله بن خیاب

عبد الله بن شداد  
 عبد الله بن انصاری  
 عبد الله بن جهمی  
 عبد الرحمن بن ابی ایل

# جلد سیم از کتاب دینیم ناشخ التواریخ در وقایع اعالیم سجد

مورد عقاب و کان داشت علقمه بن عقیس بروایت ابن اود او و برادرش در حرب صفین شهید شدند علی بن ابی رقیه الوالی لاسد  
 بروایت ابن اود و عبادت و زادت معروف بود در شمار راویان امیرالمؤمنین علیه السلام است عمر و بن حصین کتبت او ابو احمد باهر دو صاحب  
 مطه است در جنگ جمل صد هزار دریم در کتیر لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام بذل کرد و در حرب صفین نیز حاضر بود و او را زخمی رسید عمر و بن ابی الکوفه  
 بروایت ابن اود از بزرگان تابعین است نیک فاضل و مؤثق بود فاکتبه بن سعد مؤثق روایت ابن اود از مجاهدین صفین است و بد  
 لشکر شام شهید شد کعب بن عبد الله از جمله تابعین است در جنگ جمل و حرب صفین و غزوه مارقین لازم رکاب امیرالمؤمنین بوده کتبت ابن  
 کلب کتبت او ابوصادق است بروایت ابن اود او را که خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین علیه السلام  
 نموده و از ایشان روایت کرده لوط بن کتبت او ابو مخنف است کتاب مقتل امام حسین علیه السلام و کتاب فخر و کتاب مقتل محمد بن الحنفیة  
 و کتاب قتل عثمان و کتاب جمل و صفین و کتاب خطبه بن الزبیر از توکلفات است ابو عمر و کتبی گوید که از راویان امیرالمؤمنین علیه السلام است  
 و شیخ ابو جعفر طوسی این خبر استوارند و گوید پدر او یکی در شمار اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود لکن ابو مخنف ادراک خدمت آنحضرت نکرده  
 منال بن عمر و لاسد در شمار راویان حسین بن علی علیهما السلام است و او را که خدمت امام زین العابدین علیه السلام نیز فرمود و او را شقه  
 و عدل گفته اند شیخ ابو علی طبرسی از منال حدیث میکند بحضرت امام زین العابدین علیه السلام رقم و کتبت که گفت یا ابن ابی  
 ذر یأی الله قال اصحبت و الله عزیر له بنی اسرائیل من الی فرعون بلذ یحون ابناهم و یسخر یون لسانهم و اصح  
 خیر البریة بعد رسول الله علی المناجیر و اصح من یحسنا مقبوضا حقه یجبهه انا انا این دو شعر از منال است

عاقبتش  
علی بن ابی رقیه  
عمر و بن حصین  
عمر و بن دینار  
فاکتبه بن سعد  
کتبت ابن کلب

لوط بن کتبت  
کتبت ابو مخنف

منال بن عمر

فَعَقِلُونَ لَهُ اَعْوَادَ مَسْبُورِهِ  
 بای حکم بنو هبتون کسند  
 وَتَحْتَ اَرْجُلِهِمْ اَوْلَادُهُ وَضَعُوا  
 وَفخرکم انکم صحب امام نبی

فدائمه السعدی شیخ ابو الفرج رازی در تفسیر خود رقم کرده که گاهی که در ارض بابل بخواستاری امیرالمؤمنین علیه السلام خداوند آقا را باز  
 پس آمد و تا نماز آنحضرت قضا شود قدامه حاضر حضرت بود و این شعر را شاد کرد

فدائمه السعد

رَدَّ الوَحْيَ لَنَا التَّمَسُّ الْبَنِي عَرَبِيَّ  
 حَتَّى قَضَيْنا صَلَوةَ العَصْرِ فِي مَقِيلِ  
 لَانَهُ جِنٌّ يَدْعُوها فَنَقَّبَهُ  
 طَوْعًا بِسَلْبَةٍ هَا هَا عَلَيَّ عَجَلِ  
 فَيَلِكُ اَبْنَهُ فَيَنُا وَحَجَّتُهُ  
 قَهْلَ لَمْ فِي جَمِيعِ النَّاسِ مِنْ مَثَلِ  
 اَقَمْتُ لَا اَتَّبِعِي يَوْمًا لَهُ بَدَلًا  
 وَهَلْ يَكُونُ لِنُورِ اللهِ مِنْ بَدَلِ  
 حَسْبِي اَبُو حَسَنِ مَوْلَى اَدْبُنْ بِهِ  
 وَمَنْ يَهْ ذَا نَ دُنَسِلُ اللهُ فِي الْاَوَّلِ

و ما قصه زد شمس را در کتاب صفین شطری کا شیم محقق بن سلیم لازدی بروایت ابن اود از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه السلام منصور زبیر  
 از اصحاب علی علیه السلام است و قتی از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام بسوی موبر رسول بوده مسیب بن جریر کتبت او ابو سعید کتبت  
 و در اعجابان همی گفت آنحضرت را و قتی از موبرش نمود المهدی کو عثمان بن عفان ابن اود که یاد او از خواص شیعیان است و در حضور محمد بن  
 ابی بکر در خدمت امیرالمؤمنین از دشمنان سابق و لاحق را بست حبس نعمان بن صهبان در شمار راویان امیرالمؤمنین علیه السلام است و بعد از فتح  
 جنگ جمل فرمود که نعمان پناهنده شود و در خانه او جای کند این باشد نعمان بن محمدان از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام در بحرین و عمان  
 حکومت داشت و او از جمله انصار است از قبیل بنی زریق و زریق بن عجم زای محمد و قتی رای مطه است بمیله الهدی بروایت ابن اود از  
 شیعیان خاص امیرالمؤمنین علیه السلام است ابو جند بن عبد از جمله اصحاب علی علیه السلام گویند در غزوه مارقین کتبت ابو جند بن عبد

مخنف بن سلیم منصور زبیر  
مسیب  
نعمان بن صهبان  
نعمان بن محمدان  
نمیله  
ابو جند بن عبد

### کتابت بعین از کتب امیرالمؤمنین علیه السلام

ابو جوشابا جیم و شین معجم برداشت این را و چون امیرالمؤمنین علیه السلام آنکست صفت فرمود رایت خود را با او داد و رایت جوشابا بر سر  
 عارض تفویض نمود و رایت انصار را بقرصه بن کعب داد و رایت کمان را بعبده تمکیر سپرد و رایت خیزل را بعمرو بن اسامه خزلی داد  
 کرد و رایت چهار برابر فاقه بن ابی رفاعه بهمانی گذاشت و ابویلی بن عمرو را بر مقدمه روان کرد و ابوجیه باحای محله و یای تهمانی سلطان  
 بن شهاب الاحمسی را زایل کرد از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود ابوزید مولى عمرو بن حریث در تهم غزوات لازم رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام  
 بود ابوالشعاع بجلی گویند در حرب صفین اقل کس و بود که ادراک سعادت شهادت نمود ابوشمر بن ابرهه بن ایشاح عجمی از مردم تاهم است  
 و در لشکر مویز بن زبیر است جنگ صفین با جاحق از لشکر مویز جدا شده بجزرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد ابوطیان باطای محله و یای  
 ویای تهمانی دشمار اصحاب علی علیه السلام ابومرثه القاضی الکندی از راویان حدیث امیرالمؤمنین است ابومرثه الانصاری و یای نزد شام  
 راویان امیرالمؤمنین علیه السلام است ابومرثه الفارسی از مردم عجم است و نام او در عجم از اذن است باز ای معجزه ذوال معجزه در شمار اصحاب  
 امیرالمؤمنین علیه السلام است ابوالاسود جو ظالم بن عمرو الدبلی البصری و یای فی از بزرگان تابعین اند و او بجهت عقل و اجتهاد بی حد  
 جلال الدین سیوطی در طبقات سخات او را اول کس دانند که بتعلیم امیرالمؤمنین علیه السلام علم خود را تدوین نمود و در روایت احادیث تصد بود  
 و از امیرالمؤمنین و ابن عباس و ابوزبیر روایت می نمود و شامی و طلق اللسان و سیرج بجوی و در سنه شصت و نه هجری در طایفه  
 در گذشت ز مخشری در بیع الابرار می نویسد که مویز وقتی ابوالاسود را با شیبی چند هدیه فرستاد در میان او عانی از حلا بود و دختر ابوالاسود  
 گفت ای پدر این هدیه اگر است گفت این شیبی را مویز نزدیک ما فرستاد ما این را بر باید دختر شیبی بگفت

ابو جوشابا  
 ابوجیه  
 ابوزید  
 ابوالشعاع  
 ابوشمر  
 ابوطیان  
 ابومرثه  
 ابومرثه  
 ابوالاسود

أَبَا شَهْدَانَ عَفِيفًا ابْنَ حَرْبٍ      تَبِعَ عَلَيْكَ أَحْسَابًا وَ دِينًا  
 مَعَاذَ اللَّهِ كَيْفَ يَكُونُ هَذَا      وَ مَوْلَانَا آمِنُ الْمُؤْمِنِينَ

شیخ ابوالفتح رازی در تفسیر خود رقم کرده که ابوالاسود در بنی قریظ فرود آمد چون مردم آن قریظ از خارج بودند چون شب تاریک شد منزل  
 او را در فتنه ساختند با بدادان ابوالاسود ایشان را از آن کرد از رشتنشان سلا ساخت گفتند ما و مینا که اِنَّ اللَّهَ دَعَاكَ لَوْ  
 سنک نزدیم بلکه خدای زد ابوالاسود گفت لا تَلْكَ لِيَا عَلِيَّ اللَّهُ فَلَوْ اَنَّ اللَّهَ دَعَانِي فَمَا اَخْطَانِي دروغ بر خدای بنید که  
 خداوند این سنک را از اختی نشان بظان ساختی گفتند از جت علی دست باز دارند و در استماین سخن ای کرد و پراخ سخن شکر گفت

بِقَوْلِ الْأَرْدَلُونَ بَغِي فَشِيرٍ      طَوَالَ اللَّيْلِ لَأَسْنِي عَلَيْهَا  
 أَحِبُّ مُحَمَّدًا أَحْسَبُ بَدَا      وَعَبَّاسًا وَ حَمْرَةَ وَ الوَيْبَا  
 هُوَ أُعْطِينَهُ مُنْذَا سَلَاكَ      رَحَى الْإِسْلَامِ لَمْ نَعْدِلْ سِوَا  
 فَإِنْ بَلَ جَهَنَّمَ رَشْدًا أَصْبَهُ      وَلَمْ أَلْ حُطْبَانًا إِنْ كَانَتْ غَيْبَا

گفتند از شعرا پس چنان استفاد می شود که در جت ایشان از در شک و ریب باشی گفت که خدای را شک و شبهتی بود آنجا که فرمود  
 اِنَّا اَوَانَا كَمَا تَعَالَى هُدًى اَوْ فِي ضَلَالٍ مَبِينٍ گویند مردی اعرابی بر ابوالاسود آمد فقال اَنَا ذُنُوبِي فِي التَّوْبِ قَالَ وَ ذَاكَ اَوْ  
 حَلَبِكَ قَالَ هَلْ عَيْدَكَ شَيْءٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ اَطْعِمْنِي قَالَ عَيْبَانِي اَحَقُّ مِنْكَ قَالَ مَا رَأَيْتَ اَلْاَمَّ مِنْكَ قَالَ نَسِيتُ  
 فَتَنَكَ كَفْتِ مَعْتَمِكُنِي مَا يَارَهُ شَوْمُ كَفْتِ يَا بَانَ زَقْفَانِي تَوْكَسَاهُ تَرَا سَكْتِ مَا لَكَ جَزِي مَسْنِي كَفْتِ مَسْنِي كَفْتِ مَعَا كَفْتِ  
 قَوْلِ عَالٍ مَن مَسِيرَتِ كَفْتِ اَزْ تَوْنِي مَر كَسْ شَسْمَا كَفْتِ خَوْشِي اَفْرَا مَوْشِ كَرْدَه مَرْدِي مَكْرَا اَزْ اَبَا اَلْاَسْوَدِ خَزْرِي مَعَا كَفْتِ اَجَابَتْ  
 تَقَرُّو كَفْتِ بِنَا صَح كَرْدِي وَ حَالِ اَلْبَحْ حَاتِمِي مَا شِي كَفْتِ حَاتِمِي مَا شَم كَمَن تَوْنِي اَسْنِي مَكْرَا مَن شَمْر حَاتِمِ نَسِيتُ كَمَا كَوِي

# جلد سیم از کتاب فہم نامح التواریخ در وقایع آقا لیم سابع

أَمَا وَحَىٰ إِقَامًا مَنَعَ قَبِيحَاتٍ وَأَيًّا عَطَاةً لَا يَبْتَغِيهَا الرَّجُلُ

روزی زیاده بن ابیہ ابوالاسود را گفت که پر نبودی از تو مشورت مجتہم و رای تو را بجای من بستم گفت اگر کسی از من بیروی گشتی اگر خراج نتوانم و اگر از رای من استعانت جوید از جوانی بهتر باشم زیرا که مجتہب شده ام در کتاب بیع الابرار مسطور است که زیاده بن ابیہ ابوالاسود را گفت با دوستی علی چگونه گفت چنانکه تو در دوستی مویب باستی لکن من از دوستی علی ثواب اخروی خواهم متوازد دوستی مویب با دوستی علی

جونی و مثل من و تو شعر عمر بن معدیکر است

خَلِيلَانِ مُخْتَلِفٌ مَشَانَا  
أَرْبَدُ الْعَلَاءِ وَهَوَى السَّمَنِ  
أُحِبُّ دِمَاءَ بَنِي مَالِكٍ  
وَدَانِ الْمُعَلَى بِيَأْسِ اللَّبَنِ

و از خلیلان خود را و علی را خواهد و در شرح الابرار این شعر را از ابوالاسود روایت میکند

أَمَقِيَاتِي فِي حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ  
تَجْمُرُ فَيْفِيكَ قَدَحٌ مَلَامَتِكَ أَوْرَدُ  
مَنْ لَمْ يَكُنْ بِبِنَائِلِهِمْ مُتَمَكِّنًا  
فَلْيَسْرَفَنَّ يَوْلَادُهُ لَمْ يُرْمَدُ

ابان بن تغلب بن یحیی بن عبد البکر بن شعبان و بکر بن وائل میوسته میشود او در علم تجرد و حرمت قرآن فضل کمال داشت و در علم حدیث و تفسیر و فقه و علم خود لغت از مبارک و هنر خویش بود و کتاب تفسیر غریب القرآن و کتاب فضائل و کتاب صفین از مصنفات او بود و نیز ادراک خدمت امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام نموده و مورد تعات ایشان بوده و در خبر است که محمد بن علی السلام او را فرمود که در مسجد مدینه نشین و شیعیان را با بصورت قاضی بر خور و باش چه مردی دوست میدارم که شیعیان من مانند تو را دیدار کنند و او در زمان امام جعفر صادق علیه السلام وفات نمود و آنحضرت در وفات اندوهناک شد و هنگام وفات او را از پیش خود برد بود و امام حسین بن علی بن ابی طالب او را در دستهای او در دستهای عالی دانسته با محمد در سال کعبه در چهل و یکم جمادی و باع جهان گفت کیل بن زیاد بن نیکم بنی از بزرگان تابعین است از جانب امیر المومنین علیه السلام روزی چند عاملیت بود چنانکه در کتاب صفین شرح رفت و صورت کتب امیر المومنین علیه السلام با او مرقوم شد و این کتاب ترا علی علیه السلام در آنجا طبع شد و زمره قال علیه السلام ما کتبت من اهلک ان یروا خولک کسب المکایم و یدیکو اذ حاجت من هو ناظم قول الله و یسع سمعه الاضواء فامین اعدا و دعه قلبا سرورا الا لا خلق الله له من ذلک الشر و لا یحقا فاذا اتوا لشدائذ جرمه البها کالماء فی النجد اذ حنی بطردھا عنه کما نظرد عزیبه الایلی فرمودی کیل بن زیاد بن عسیرت خود را که در کسب اخلاق ستوده شجر باشند و شبانگاه در اسراف حاجت خانوشان جنس کنند ایشان را شاد خاطر سازند سوگند بکنم که شنوا او پذیرنده همه آزار است نیست کسی در طلب دم سرور بود بعیت کند و الا که خداوند جل و علا او را بسپارد پس لطفی عطا فرماید تا آن لطف نازد خدا نرا چنان بسجرت پذیرد شود که آب لبوی نیثب در او چنانکه شر او را بگرداند و نرا چنان براند که شر غریب از زبان شران بگوید که شرح حال کیل بن زیاد و ملازمت او در خدمت امیر المومنین علیه السلام در مواضع کتب تاریخ و شرح بیع البلاغه چنان است که در کتاب صفین و تابعین مرقوم شد لکن موصوفین عرفا حقه او را صاحب ترا امیر المومنین علیه السلام دانستند و سلسله جماعتی از شیخ عرفا را موصوفین از جمله حدیث کرده اند که بگرد امیر المومنین علیه السلام بر شتری سوار بود و کیل بار دیف فرمود در عرض راه عرض کرد که یا امیر المومنین جان الحقیقه یعنی حقیقت همانا از حقیقت بنیام و نشان پرش بخورده چه بسچ ممکن باد و اگر با نیعام دستگاه نیست تو اندرود که از وحدت حقه و حقیقت محمدیه و ولایت علویه پرش کرده باشد امیر المومنین علیه السلام فرمود ما لک و الحقیقه یعنی تو را با حقیقت

ابن تغلب

کیل بن زیاد

### کتاب تبیین از کتب امیرالمؤمنین علیه السلام

۷۸۱ ارتباطی نیست تخت از خودی و خود بینی باید پزون شد چنانکه من بنده در شهری گفته ام یکقدم بیرون شو آخر از کجا رویش  
 شرم از این کردار بابت تا یکی این من یکقدم تا کوی نشسته بیشتر نبود و لکن آن قدمیکه اشتاید بر وجود خویشین و  
 این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام کس را توبلی فرمود تا در سلوک برسد و چند خوش میزند و طریق خدای فی الله پیدا میکند چون آن طرد و توبلی  
 نکوست عرض کرد اذ كنت صاحب بيتك ايا من صاحب شرفي من حمل امره تو انم کرد قال بلى ولكن اتبع عليك ما  
 بطلبه چینه فرمود صاحب من سستی لکن با اندازه که از شحات خاطر من نصیبه بری و بقدر توانائی بهره مند کردی مقرر است چنانکه  
 مستحق سیرب شود طالب از زیاد طلبی باز نایستد لاجرم کسب عرض کرد اذ مثلک تجتنب سائلان ایا مانند تو کبری سائل را محروم  
 فقال امیر المؤمنین علیه السلام الحقیقه کشف سبحان الجلال من غیر ایشانده فرمود حقیقت تلالی شسته  
 جلالت کی برده آشکار شود کسب عرض کرد و زدی بیانا از این در سخن تکبوی تا فهم تو انم کرد فقال نحو الموهوم مع تنجیح  
 المعلوم یعنی کثرات را که وجودات بر هوامه اند بیشترند و در حقیقت تجلی که ولایت موهوب است نکند دیگر باره گفت و زدی بیانا  
 روشت تکبوی فقال هذک التیز العلیه الیتر فرمود چاک ندون حجابات معین نیست بیروی سعی طلب چنان عرض کرد و زدی  
 بیانا چنان بکوی که محل من در کج تواند کرد فقال نور کشف من صبیح الاذلی علی هباکل النوحید انا ان فرمود  
 حقیقت نویست که از صبح ازل بر مید و آثارش متلالی ساخت بهاکل توحید یعنی وجودات جزئیه که همیشه قیودت مستعد اند نمود  
 توحید در چاین قیودات را حقیقی نیست و همچنان بودی بودند و انکس که دیده حق من باشد بجز حق نبند از این جمله کشف اشد که بیانا  
 همه طفیل سستی وحدت حقه حقیقت محمدیه و ولایت علوی است همچنان شحات وجود ایشان سندی این هر سه در حقیقت یکی است  
 کسب دستور خاموش نشد و عرض کرد و زدی بیانا فقال اطعم الیتیم فقد طعم الضیع فرمود چراغ را فردشان که صحیح  
 کست یعنی آنچه در خور فهم تو بود گفته شد و آنچه از وحدت حقه و کثرات موهوم نوانستی فهم کردی و قربت و ولایت موهوب را و ادستی بیانا  
 عرفای حقه در شرح این کلمات کتابها نوشته اند که ایراد آن در خور این کتاب نیست و من بنده بد آنچه از تاویل این کلمات بخاطر  
 اشارتی کردم و بشرح و بسط تمام باینکه نیک توانا بودم روانه شستم با جمله از کسب بن زیاد کسب نفل احادیث کرده اند و این معنی و حقا  
 او را توثیق نموده اند حاج بن یوسف ثقینی خواست تا او را بدست گیرد و قتل سازد کسب از وی بگریخت چون بیجا بدو نیافت چنانکه  
 که از بیت المال در وجه لشکر این که از او ام کسب بود و در برابر او طلع فرمود چون این خبر با کسب بد گفت از عمر من چندان سچا مانده که سبب  
 روزی حاجی شومم برخاسته نزدیک حاج آمد حاج گفت ای کسب تو را همیستم تا کی فرم گفت هر چه خواهی میکنم که از عمر من خزانگی  
 نمازده و غمخیز با کشتن من و توبسوی خداوند است و ولای من مرا جز داده که قائل من تو خواهی بود حاج گفت نیکو گفتی تو در شام تا ملا  
 عثمانی در فان کرد تا سرش بر گرفتند در سال هشتاد و سه هجری و این وقت بود سال داشت سیصد و سی و نه رضی الله عنده از کسب بن زیاد روایت  
 میکند که فرمود بگرد از امیرالمؤمنین علیه السلام دست مرا گرفت و روان شد چون بصبر آدمم مانند حسرت زکات آن بی سخت بر آوردم و  
 قال یا کبیر ان هذه الفلوب اربعة فخرها اوغاهها فاحفظ عني اقول لك الناس ثلثة خالروا علی  
 و منعی علی سبیل غناه و هج و رفاع اذباغ کل ناعی یملون مع کل ریح لیس تضینوا بنور العیام و لیس  
 یلقوا اللذین و یبقی فرمودی کسب لیس خزانایست تا علوم و معارف را فر کزید و در آن خزانده اند و خسته کنند و انک که فر کزید و تر باشد  
 نیکو تر باشد ان ای کسب آنچه میگویم بشنود از بزرگن جهان مردم بر سه گونه اند عالم ربانی اند و در معارف حقه و علم مبدا و مواد و دنیا بند  
 و کردی و مصلحت و ایشان از بزرگان خوش از انظلمات جل جهانند و روزگار خود کسب علوم بیایی میزند و گویند که علوم انسانی کسا زانند

در کتب معتبره

### جلد سیم از کتاب دوم ناسخ النور شرح درویش افایم سیم

۷۸۲ که از پی بر باکی ناپردار و زود به راه هرادی جنبش کند کنایت از آنکه حقیقت ثابتی در دین ندارد و بنور علم فروغی نیامده و بر کنی داشت  
 پناه بستاند با کبکب العلم خیر من المال لان الهیاء تجر منک و انت ظم من المال و المال منقصة التقه و العلم  
 بن کوعه الا تقان و صنیع المال بن ذل بن و الیه سفر مای کیس دسته باش که علم بهتر از مال است زیرا که علم تو را از جمل و ذلت جافا  
 و حارس است و مال تو باید حفظ و حراست کنی همچنان مال از بدیل کردن نقد و ان نقصان پذیرد و علم از تعلیم فرمودن آموزگاری کردن  
 کند و زیاده شود و معروفی که زمال بجای کناری چندان سیاه است صنیع مال بزوال مال ایل شود با کبکب بن زیاد مع غیر العلم دین  
 بدان به بکسب الانسان الطاعة فی حیوئیه و جمیل الاخذ و ید بعد و فایه و العلم حاکم و المال محکوم علیه  
 با کبکب بن زیاد هلاک خزائن الاموال و هم آجاء و العلاء باهون ما یقی الذمرا عیانهم منقوده و امثالهم  
 فی الغلوب موجوده و فرمود ای کیل بن یار شناختن علم دینی است که با آن خداوند دین توان بود بسیار علمی علم آدمی در دنیا  
 خود کسب طاعت حق میکند و بعد از وفات در جمیل نیکو میگذارد و دسته باش که علم حکم گشته است مال محکوم علم است ای کیل بن زیاد  
 آنکه مال اندوخته کند در تیه ضلالت بکمال شود و حال آنکه هنوز زنده باشند و علماء ابد القهر هم نیز ذکر صورت ایشان از نظر منقوده شود  
 معنی ایشان در دنیا موجود است هان ههنا العبادت و اشار علیه السلام الی صدیر لوان صبت له حلاله  
 اصبت لفتا غیر ما مونی علیه مستعمله الله الدین اللذین و منظره انعم الله علی عباده و صحیح علی  
 اولیایه او منقاد الجملة الحون لا بصیره له فی اخنامه سفوح الشک فی قلبه لا ذل غایض من شبهه الا  
 لا ذوا لاداک او منقود ما بالذکر سلس الفیاد للشهور او من غیر ما بالجمع و الا ذوا لاداک من رفاة الدین فی  
 شیء اقرب شیء شبهایهما الانعام الشائمه کذالك یؤمن العلم بموت حامیه آگاه باش ای کیل که اینجاست  
 علمهای فردا در دست و اشاره بینه مبارک کرد و باقیم آنرا که توانای حل علم بودند از بنزل علم در بی نفرمودم بی کابی دیدار میکنم مردمی که علم  
 رسنده دارند لکن این از وساوس نفس نیستند بلکه درین وسیله وصول نیاساخته اند و جسمهای بزوان جتھای بزود و ستان خدای  
 خویش خواهند و همچنان کابی دیدار میکنم فرمان پذیر بر که دل اندا و دیده بستاند در و در اول سخن شک و شبهت در کانون خاطر او  
 افروخته میکرد و لاجرم ناین نادان نه آن اما قابل حل علوم توانست بود یا کابی در میرسیم کسی حمت خویش را بر استیغای لذات دنیا  
 داشته و غربت خود را بر اسراف اندامی نفس گاشته یا بد آنکه در میرسیم که جز خیره کردن عظام دنیوی کجینه ساختن سیم در رجا حتی ناز  
 ایشان نیست حاصل بود بلکه مانند چهار پایانند که حلف هر کنند لاجرم چون کسی بدست نشود که فکره علم باشد پس علم میرد کابی که عالم  
 اللهم علی لا تخلوا الارض من فایم لله بحجه اما ظاهر مشهور و اما خائف مخور لئلا یبطل حج الله و بیئانه  
 و کذوا بن اولک و الله الا فلون عدا و الا غفلون عند الله فکذا یحفظ الله حججه و بیئانه حتی یودیعو  
 نظر اتم و بزیر عوهای طلوب شبهایم هم بهم العلم علی حقیقه البصیره و با شر و اذیح البین و استلانا  
 ما استوعوه المرفون و اینوایما استوحش منه الباهلون و یحبوا الذنبا یا بدان آذوا حها معلنه  
 یحل الاعلی اذک خلفاء الله فی ارضیه و الذمعه الی دینه اه اه شوقا الی ذمهم انصرفنا کبکب  
 باذایشنت اینوقت خبر میدهم تمام تصیح وجود قائم آل محمد را سفر مای علی خداوند جهان را خالی میکند در از قائمی که حاصل حج خداوند باشد  
 فان قایم با غامر و مشورت چون میر الزمین اولاد او که در هر وقت با ندازه قدرت ممکن حج خدای را بر پا می کنند و اخبار علم و عمل فرمودند  
 با از قلت انصار و کثرت اشرار ان قایم خویش را پیشیده میدرد و کابی با اقتضای حکمت بالغه خداوند او را رخصت نمود و چون قائم آل محمد

۱

# کتاب تابعین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

مجلس آنده فرجه پس بیچوقت زمین بی قائمی نخواهد بود تا محتمای خدای و بر این لایحه او باطل نماید اینوقت اظهار طاعت نماید از جمله ۷۸۳  
 دولت جباران و میفرماید چند باشد مدت فلقه ظالم و عینت قائم و کجا ایند این آیه می سو کند با خدای که شمار ایشان اندکست  
 منزلت و مکانت ایشان عظیم است خداوند بوجود ایشان حفظ مجتبی است بر این زمین میفرماید و هر یک از ایشان چون وداع جهان  
 خواهد گفت سر از خویش را نیز نظیر خود بود و بیعت خواهد کرد که است چنانکه آیه می بخشد اسرار آنگی را دست بدست سپردند و اینک قائم  
 آل محمد علیه السلام کجور است و این امامانند که علم ایشان لذت نیست دقیقه واحده از حضرت حق در طلب ایشان فروریخت تا حقیقت  
 پیش راد استند و بر حجت یقین پویستند و آسان گرفته سختی مطعم و طبع را که غنمان شوار شمرند و شوار شمرند و شوار شمرند صاحب طهارت علی جان  
 از آن بر میدند و صاحبت گردن با ابدان خویش نیا و اول نیار و ارواح ایشان در محل اعلی مشغول مشاهده دیدارند و بود ایشانند که  
 خلفای خدایند در زمین چند او داعیان مردمانند بدین خدای آنگاه در طلب دیدار ایشان میفرماید آه چه بسیار آرزو مندم دیدار  
 چون سخن بدینجا آورد منسودای کمیل اگر خواهی از اینجا باز شو

و اگر اسامی اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام

شرح حال جماعتی از تابعین که از اخبار شیعیان علی علیه السلام بودند رقم کردیم اکنون شروع میکنیم بذكر احوال اصحاب آنحضرت که بیشتر  
 مروی هفتاد حدیث و اخبارند و شرط نیست که این اصحاب همگان شیعیان علی علیه السلام باشند بلکه گروهی از اهل سنت و جماعت تواند بود  
 و اگر نام بعضی از تابعین که مرقوم شده و یکبار باره مذکور شود حمل بر بکر ارباب طایل نباید کرد بلکه از بهر آنست که از شمار نقله اخبار و احادیث  
 نیفتد ابراهیم کینت او باور افع است و از اخبار شیعه و اجله ثقاتت و پسری او علی و عیبه که کاتب امیرالمؤمنین علیه السلام بودند  
 و ما شرح حال عبدالله بن ابی رافع را مکرر در قلم آورده ایم باجمعه ابراهیم نخست فلام عباس بن عبدالمطلب بود او را در جاهلیت با رسول خدا  
 بخشیدین بود تا کابیکه مشرود اسلام عباس را بر رسول خدای آورد و پیغمبر او را آزاد ساخت او را سابقین مسلمین است از کعبه مدینه هجرت  
 نمود و در غزوات ملازم رکاب رسول خدای بود و بعد از رسول خدای ملازم خدمت علی علیه السلام داشت و در کوفه صاحب  
 المال علی علیه السلام بود در بیان آن احمد بن محمد بن سعید و نیز برایت جماعتی نام او را در ابراهیم کینت و شیخ طوسی اسم او را سلم  
 دانستند ابراهیم بن اخصیب الانباری از اصحاب علی علیه السلام است و بعضی او را از اصحاب عسکری دانستند ابراهیم بن  
 القاری در رجال شیخ و کتاب خلاصه و کتاب برقی این دو او را از اصحاب علی و خاصان آنحضرت است آبی بن قیس در کتاب خلاصه  
 مذکور است که او را از اصحاب علی علیه السلام است و در صفین شهید شد کثیری او را از ارض و بست خانه بود کاهری از بهر جبار و سیر  
 تا ختی خانه را از بن بر انداختی و چون سعادت شهادت یافتی و باز آمدی یکبار باره با شعی ابراهیم بن محمد ابابلی از اصحاب علی علیه السلام  
 اسود بن عرقه بن سکسکی شامی این انگل است که از موی بگریخت و علی علیه السلام پیوست اسود بن زینب یکی از اصحاب علی علیه السلام  
 اشعث بن قیس کندهی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است لکن از دشمنان آنحضرت بود چنانکه در این کتاب مبارک شرح حال او از ابتدا تا انتها  
 مرقوم شد بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از روزی چند که داشت اشعث بن ابی باری الکنفی از اصحاب علی علیه السلام است  
 اصبح بن نباته در کتاب خلاصه و نجاشی و فهرست ابن طاووس او را از خاصان امیرالمؤمنین علیه السلام رقم کرده اند و همچنان در کتاب  
 و فهرست و نجاشی روایت عهد نامه اشتر نخعی را چنانکه در کتاب صفین رقم کردیم و روایت وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام محمد بن عمرو  
 با صبح و هشتاد کثیری با بناد خود میگوید که اصبح بن نباته را کفشد چرا شمارا شرط میگردی که گفت ما ضمانت کردیم در راه امیرالمؤمنین بر تو خود  
 داد ضمانت کرد بر حضرت و شرح حال اصبح بن نباته نیز در این کتاب مرقوم شد اصبح بن ضعیفه در رجال شیخ او را از اصحاب امیرالمؤمنین

ابراهم رافع

اصحاب امیرالمؤمنین  
 ابراهیم بن محمد  
 ابی قیس  
 اسود بن عرقه  
 اشعث بن قیس  
 اشعث ابی باری  
 اصبح بن نباته

اصبح بن ضعیفه



### جلد سیم از کتاب دیم نامح التواریخ در وقایع اقالیم سبعة

رقم کرده اند آنس بن مالک کتبت ابو حمزه است خادم رسول خدای بود در شمار اصحاب علی آمد لکن علی را دشمن داشت و کتمان سواد کرد و به جای آنحضرت مبروص شد چنانکه مذکور گشت کسی گوید بعد از ابتلا قسم یاد کرد که دیگر فضایل آنحضرت را مکتوم ندارد او پس المصنوعی از اصحاب علی علیه السلام است او پس قرنی از چهار تابعین است فضل بن شاذان و در شمار زاده ثمانیه دانسته و در کتبی نیز از علی بن محمد بن روایت میکنند که از ابو محمد سؤال کردند از زاده ثمانیه گفت بیخ چشم و هم بن حیان و او پس القرنی و عامر بن عبد قیس ایشان از اصحاب علی علیه السلام اند و فاضلترین ایشان و در قرنیست و بعضی از زاده ثمانیه فاضل و مرانی بودند چون ابان بن صحنی بن صحنی که مکتبی با ابو مسلم و او کسی است که در خدمت مویب بود و مردم را بر قتال امیر المؤمنین علیه السلام تحریض میکرد و با علی علیه السلام عرض کرد که ما بحر و انصار را با کذا را تا چون عثمان بقتل رسانیم چون امیر المؤمنین پذیرفت گفت لآن طاب العقبان چنانکه در قصه مصعبین گذشت و دیگر مرستی او نیز در خدمت مویب عمل عشاران داشت و چون از جهان در گذشت او را در شب فاسط نزد یک بدجله آنجا که رصافه گویند خاک پاشید و دیگر حسن است و او در قریه بود و هوای خاطر مردم را محبت تار یا است خود را محکم کند با جمله احوال او پس قرنی را و شهادت او را در کتاب صنفین رقم کرده در ایام تمام زبانه بر این موجب طناب است بر آن بن مالک براده آنس بن مالکست در غزوة احد و خندق حاضر خدمت رسول خدا بود کسی از فضل بن شاذان حدیث میکند که گفت تا بن مالک از جلد سابقین است که با حضرت علی علیه السلام پیوست و یوم شتر که معرب شهر شتر است مقبول شد و بعد از آن در شتر است و او نیز در شمار اصحاب حسن بن علی علیه السلام است شکل بن زید بن عثمان در خلاصه کتاب ابن داود و او را از اصحاب علی علیه السلام رقم کرده اند و او را از اصحاب باقر علیه السلام دانسته بشیر بن کثیر در کتاب کسی از فضل بن شاذان حدیث میکند که بشیر از سابقین است که رجوع بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمود بر غزوة الاسلی نیز از سابقین است که برویت فضل بن شاذان با حضرت علی علیه السلام پیوست در احتجاج مذکور است که آنجا که در کتاب و داع جهان گفت و آنچه گویند بریده گشت در میان سبیل خود را بیست آنرا بیت را بیاورد و بر سر علی علیه السلام نصب کرد عمر بن الخطاب او را گفت از پس آنکه بیعت مردم با ابو بکر استوار افتاد این چکر دار است گفت من جز با صاحب این بیت بیعت نمیکنم و از کتاب تعلیقه کتاب التقد و کتاب حیزه و رجال شیخ فیلیان کشف میافند که شیده تا بعد از مدتی تو شش فرموده بشیر بن کثیر از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است بشیر بن ابی مسعود انصاری خلاصه مسطور است که از اصحاب علی علیه السلام است او در جنگ بشیر بن حصصیه موافق رجال ابن مجد از اصحاب علی علیه السلام است و او نخست نامش بر پر بود رسول خدای او را بشیر نامید که برین تعبیر است و سی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است تیم بن خدیج با حامی محمد و زال محمد و بر او بی با حاکمه و ذال محمد و فتح تخانی و بعضی سجای تخانی لام اثبات نموده اند از این پیش نیز بدان اشارت شد در کتاب خلاصه تیم بن خدیج نامی را از خاصان امیر المؤمنین است تیم بن عمر کتبت او ابو شمس است و او قبل از ورود و سهل بن حنیف از جانب امیر المؤمنین علیه السلام در مدینه رسول خدای حکومت داشت و در کتاب ابن داود و خلاصه نیز او را در شمار اصحاب علی علیه السلام رقم کرده اند ثابت بن حجاج از اصحاب علی علیه السلام است او روایت از زید بن ثابت ثابت بن سنان کتبت ابو فضاله است و بنا که ثابت ابده و صاحب شده اند از فرزندان بن سعد بن لوی اند و او را اصحاب بد است و من نبیده او را در اصحاب بد نیافتم و از اینگونه در اختلاف روایات یاد آید و نیز او را از اصحاب علی علیه السلام است و در صفین شیده شد در کتاب خلاصه و در شمار ثقات است ثابت بن سعد از اصحاب امیر المؤمنین علی است چنانکه در رجال شیخ مفرد است جابر بن عبد الله بن عمرو بن حرام انصاری قرظی مدنی عربی او صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله است او در غزوة بدر و تمانت غزوات لازم شد رسول خدا بود و در کتاب کسی از فضل بن شاذان حدیث میکند که جابر از سابقین است که رجوع با حضرت علی نمود و او از دیگران

۲۹  
 ابن مالک  
 او پس سنی  
 او پس سنی  
 ابان بن صحنی  
 برادر بن مالک  
 بشیر بن کثیر  
 بریده الاسلی  
 بشیر بن کثیر  
 بشیر بن کثیر  
 جابر بن عبد الله  
 تیم بن خدیج  
 ثابت بن حجاج  
 ثابت بن سنان  
 ثابت بن حجاج  
 جابر بن عبد الله

کتاب

### کتاب تابعین از کتب امیر المومنین علی علیه السلام

کشت و با اهل بیت پرست و شیخ اورا از اصحاب رسول خدی و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین بن علی و علی بن محمد بن  
 علی علیه السلام شمرده ابو جعفر بن معروف از حسن بن علی بن عثمان از پدرش از صاحب خباط از محمد بن مسلم حدیث میکند گفت  
 ابو عبد الله علیه السلام مرا فرمود ای یاقی مناجت کمالاً لئولئ ان رسول الله قال لجا یومین عبد الله الانضار  
 انک مذکر محمد بن علی فافرا هیتی السلام یعنی وی بر آنکس کتاب کند مناجی را که ابا کرده می شود همان رسول خدی جابر بن  
 فرمود تونده میمانی تا کاهی که امام محمد باقر علیه السلام را دیدار کنی پس سلام مرا با او برسان لا جرم جابر چون در آن خدمت علی بن حسین  
 علیهما السلام را کرد از امام محمد باقر علیه السلام پرسش نمود فرمود در نزد کتاب است که خواهی و حاضر کنم عرض کرد خود بخندمت او میرود  
 در وان شد بمنزل کتاب پرسش نمود و در آن بفرقه دلالت کند بد آنجا شد و سرور و آنحضرت را پوشه زد و عرض کرد رسول خدی میرود  
 تو رسول فرستاده که سلام اورا با تو رسانم فرمود سلام بر آنحضرت و بر تو باد عرض کرد پروردگارم خدا تو باد مراد قیامت شفا  
 فرماید فرمود حسین کیم کسی او بن شادان این عقده در جلال قدر جابر احادیث فراوان از آنکه بیچیک روایت خلاف نسبت  
 حدویه و ابراهیم سپران نصیر سند با بوزیر میرساند که گفت از جابر پرسش کردم که علی را چکند یاقی ابروی خود را که این شویخت  
 حاجب چشم شده بود بر گرفت و گفت علی شهن البشیر و قرآن فی نقد کفر و گفت می شتا ختم مناصیر را در عهد رسول  
 بسبب بغض ایشان علی علیه السلام را و این عقده نیز سند با بی زیر کتی میرساند که گفت جابر را در کوی و بازار دیدم که عبور  
 و در مجلسی نشستی همی گفتی علی خیر البشیر و من انی نقد کفر و ندای در داد کلامی معاشره انصار فرزند ان خود را بخت علی آموزگاری کشید  
 و آنکس که پذیرد بگویند در شان ما در خود نیک نظر کند در کتاب تعلیق خلاصه از برقی حدیث میکند که جابر از اصحاب اوجلال قدرش  
 افزون از آنست که کس اورا تو شق کند و اورا در سال بغداد و هشت هجری در دوجان فانی کرد جایتین قدره سعدی غم خفت  
 برداشتی این غم اوست و در جبهه سکون جنت و در مناقب اورا از اصحاب رسول خدی هم کرده و نیز از اصحاب علی علیه السلام است و در  
 نام سلطنت زید علیه الفقه و فات کرد جید بن عطیه کنیت او ابو عطا و او از اصحاب علی علیه السلام است جید بن عمرو از اصحاب علی  
 حجاره بن سعد الانصاری در نسخه که حالی از صحت نیست اورا از اصحاب علی علیه السلام مرقوم داشته اند محمد بن عامر نیز از اصحاب  
 علی علیه السلام است جریر بن عبد الله بکلی کنیت او ابو عمرو و بر او ابو عبد الله است و او از اصحاب امیر المومنین است لکن نزد کشت و ما  
 شرح حال و رسالت او را بنزد موید و پیوستن او را به موید و خراب کردن علی علیه السلام خانه او را بشرح در کتاب صفین و در ذیل او  
 بمنصین علی علیه السلام مرقوم داشته ایم و او در آخر عمر دیوانه شد جریر بن کلیب الکندی از اصحاب علی علیه السلام است جواد بن سعد  
 الانصاری از اصحاب علی علیه السلام است و در بعضی از نسخ نام او را بعد از جیم حامی خطه رقم کرده اند و جواد گفته اند جده بن پیرو  
 او پیروز امیر علی علیه السلام است ام ثانی ما در اوست شرح حال او را نوشته ایم در کتاب تعریف او را تا بی و ثلثه نکاشته اند جعفر بن یاس  
 ابو شمر النصری از اصحاب علی علیه السلام است جندب بن عبد الله الازدی در نسخه صحیح او را از اصحاب امیر المومنین دانسته اند جندب بن  
 عبد الله بن جندب الجلی از اصحاب علی علیه السلام است و بعضی او را از اصحاب صادق علیه السلام دانسته اند جندب بن جواد انصاری کنی  
 با بود فقاری بعضی او را جندب بن سلک گفته اند و بعضی نامش را بریر بن جواد مناخری دانسته اند و در کتاب خلاصه و فهرست او را یکی از  
 ارکان را بنویشته اند و ما قصتهای او را در کتب تاریخ تواریخ خاصه در کتاب عثمان بن عفان شرح گاشته ایم جویری بن مسعود  
 کوفی از اصحاب علی علیه السلام در کتی جعفر بن معروف سند جویری میرساند که گفت شنیدم از علی علیه السلام که میفرمود دوست داشته  
 آل محمد را و دشمنان آل محمد را و در تعلیق است در ترجمه هشام بن محمد هاتب کاورا کتیبست در مفضل رشید هجری و ششم تا

جابر بن عبد الله

جید بن عطیه

حجاره بن سعد

جریر بن عبد الله

کلیب الکندی

جده بن پیرو

جعفر بن یاس

جندب بن عبد الله

جندب بن جواد

جویری بن مسعود

### جلد سیم از کتاب دیم نامح التواریخ و وقایع اقالیم سبعة

۷۸۶ و جویریہ در آنجا اشارت بشکرت جویریہ و جلالت قدر اوست و هشتم حدیث رد شمس برای امیرالمؤمنین علیه السلام از دست  
 در خراج و جراج را و نسبت که امیرالمؤمنین علیه السلام جویریہ را از شهادت او کیفیت قتل او خبر داد و من بسند نه قصیده ادراک آنجا که  
 المؤمنین علیه السلام خبر از غیبت میدید شرح رقم کردم دیگر تکرار غیر از نیم جیم بن ابی جهم نیز معروف باین ابی جهم کوفی است و در کتاب  
 قلیقه است که شاید نام او را کبیر و مصغر با هم آورده باشند و از برای صدوق برایشین طریقی است و خالوی صاحب حال او را مدوح  
 شمرده و گوید دور نیست که برادر سید بن ابی جهم ثقه باشد و در ترجمه است که آل ابی جهم در کوفه خانه بزرگی است حارث اعمور از کسی چنان  
 مستفاد میشود که مروی غیبه و جلیل القدر است و تواند بود که سپهر عبادت الا و غیره نیست که او از اولیا و از اصحاب علی علیه السلام باشد  
 و بر وایتی او را سپهر قدین است اندونیز از اصحاب حسن بن علی علیهما السلام شمرده اند و همچنان در کسی از محدوده و ابراهم سند بحار  
 اعمور سازد که گفت شبی حاضر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شدم فرمود تو را چه بدینجا آوردی گفت سوگند با جدای محبت تو مرا کشاید  
 فرمود من تو را چیزی گویم که شاکر آن محبت باشی بدان یحارث که چه چکس جان ندهد که محبت من باشد الا آنکه ملاقات کند جانی را که آنجا  
 محبوب است و چه چکس جان ندهد که بمنقض من باشد الا آنکه ملاقات کند جانی را که آنجا کرده او حارث بن جهمان از اصحاب علی  
 علیه السلام است حارث بن ربیع معروف بوقادّه انصاری از اصحاب رسول خدا و نیز در شمار اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است و در  
 حاضر حضرت امیرالمؤمنین بود و در کتاب خلاصه مسطور است که امیرالمؤمنین علیه السلام او را ولی مکه ساخت پس از مدتی او را طلب داشت  
 و قم بن جاسم را بکومت آنجا گذاشت تا ایام خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه و او را جمان گفت این وقت بمکه رسالت داشت علی  
 السلام بر او نماز گذاشت و بهفت تکیه گفت حارث بن ربیع مکتبی با تو زیاد است و لیکن از بنی مازن بخاری است و جانب امیرالمؤمنین علیه  
 السلام مدتی حکومت میدید داشت و در خلاصه نیز او را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام رقم کرده اند حارث بن سراقه از اصحاب علی علیه  
 السلام است حارث بن شهاب الطائی از اصحاب علی علیه السلام حارث بن جناب نیز از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است حارث بن عبد الله  
 الاعور الهدلی از اصحاب علی علیه السلام در کتاب برقی و خلاصه او را از اولیا شمرده اند و شرح حال او و حارث بن قیس مشبه است که  
 که امیکت حارث اعمورند که شرح حالش مرقوم شد حارث بن قیس از اصحاب علی علیه السلام است در کتاب ابن اود او را از اصحاب علی  
 و اصحاب حسن بن علی علیهما السلام رقم کرده اند و در کتاب کشتی او را مدوح شمرده و این سخن دلالت میکند که اوست حارث اعمور در خلاصه  
 رجال شیخ ند که است که بچاپی و در رجال صفین قطع شد لکن در کسی روایت میکند بچسب بن حکم میگوید بعد از کربلا شریک از منصور  
 که گفت با منصور که علقه در صفین حاضر شد و پانچ گفت حاضر شد و شمشیر خود را بخون خضاب ساخت و مقول شد بر او ابی بن حنیبل  
 قیس از برای خود او را بر سب خود حسنی از قصب بود و هر روز که از بهر جنگ بنی امیه را ویران ساختی و اگر زنده باز آمدی دیگر باره کربلا  
 این کار بد است تا شهید شد اما علقه مروی غیبه و قاری قرآن بود و در صفین بجای او مطلق کشت و اعرج جانند از این جناب معلوم شود  
 که پامی حارث بن قیس قطع نشده بلکه پامی بر او شمشیر مطلق کشت در هر حال حارث مروی جلیل القدر است و او اعمور بود حارث بن  
 قیس حبیبی از اصحاب علی علیه السلام است حارث بن جام نخعی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است در روز صفین صاحب لوی شهر نخعی بود  
 در خلاصه گوید آنکه از اصحاب علی بود و غیر نخعی است حارث همدانی الحاقی از اصحاب علی علیه السلام است حارث بن ثور از اصحاب امیرالمؤمنین  
 حارث بن قدامه در کتاب شیخ از محمد بن ادریس حدیث میکند که نام او جاریه بن قدامه است بطلح حارث نوشته اند اما احوال جاریه بن قدامه  
 رقم کردیم حارث بن ابراهم الجلی الکوفی در خلاصه مذکور است که از اصحاب علی علیه السلام است و بعضی او را از اصحاب صادق علیه السلام دانسته اند  
 جهم بن جوین العرقی کتیب او و قدامه است در کتاب ابن اود و خلاصه برقی او را از اصحاب علی علیه السلام شمرده و نیز او را از اصحاب حسن

جیم بن ابی جهم

حارث اعمور

حارث جهمان

حارث بن ربیع

حارث بن ربیع

حارث بن سراقه

حارث بن شهاب

حارث بن جناب

حارث بن قیس

حارث بن قیس

حارث بن جام

حارث بن ثور

حارث بن قدامه

حارث بن ابراهم

حارث بن جوین

### کتاب تابعین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۷۱۷

حسین بن علی  
حسین بن علی  
حسین بن علی  
حسین بن علی

السلام است حبیب بن ابی ثابت و کتبت او ابو یحیی است اورا از اصحاب علی و اصحاب حسین و اصحاب باقر علیه السلام نوشته اند  
و گفته اند ابو یحیی فی ثقه است و فقیه است و جلیل القدر و کثیر الاسال و القدر است در سنه صد و نوزده هجری وفات کرد حبیب  
اسلم از اصحاب علی علیه السلام است حبیب بن عبدالله نیز از اصحاب امیرالمؤمنین است حبیب بن مظاهر بعضی او را حبیب بن مظهر گفته اند  
او از اصحاب علی و حسن و حسین علیه السلام است در کثیری قوم است که جبرئیل بن احمد از محمد بن عبدالله در ان از احمد بن نصر از عبدالله بن  
الاسدی از فضیل بن سیر روایت میکند که گفت میثم نام حبیب بن مظاهر را دیدم که هر دو سوار بودند و در میان آنها از بی سواران  
و دیدار کردند و چنان با هم نزد یکدیگر که در نهامی سبایشان از یکدیگر گذشت پس آغاز سخن کردند حبیب گفت شیخی اصمغ بزرگ جبهه  
بطح فروش باز در خانه ندق مصلوب شود و در حبت اهل بیت نبی خود و شکافه شود شکم او بر شب میثم در پانچ گفت من نیز هشتاد و یک  
که خارج شود از برای لغزش سپهر سپهر خود او را یکبند و سرش را یکبند از این بگشود و از هم جدا شدند و بر شد صحاحی که حاضر بودند گفتند  
بسیکس را از ایند و تن دروغن که میزدیم سپه نوزاد سخن بر زبان داشتند که ریش هجری بر سید و بر سید که میثم و حبیب کجا شدند و حبیب  
او را گفتی دادند چنانچه از ایشان شنیده بودند بارشید بگشود ریشید گفت خداوند رحمت کند میثم را که فراموشش کرد بگوید سخن که حبیب را  
بگفته آورد صد در هم عطای او از سایر زیادت شود این بگفت و باز شد حافظان گفتند سوگند با خدای سید زان دوتن دروغن است  
انجاف سخن ایشان را تمیز کرده بگردند و زکاری دراز بزرگ شد که شادان ایشان را چنانکه گفته معاینه نمودند از این پیش شرح شده  
ایشان را رقم کرده ام و نشاء الله از این پس بجای خودم قوم خواهیم داشت با بجد حسین بن رکاب نام حسین علیه السلام شهید شد و روز یکشنبه از  
جوادیه و ن خینه بدید بر حسین سینه قری گفت یا اخی این چه وقت خنده است گفت که موقت از این منرا او از دست سوگند با خدا  
چون این طغاة با شمشیر بر ما حمله کنند با حور العین میمانم تویم حجاج بن محمد و در رجال شیخ از اصحاب علی علیه السلام بحساب سیاه حجاج بن  
غزیه الانصاری کتاب نسخه ابن عرب با عین و رای مطلقین و بای موصد تصحیح نموده و در مناقب قوم است که حجاج بن عمرو بن غزیه و  
غزیه زلفح صین معجزه و کسر زانی معجزه و تخالی شده و صحیح هستند و مازنی او را مدنی و صحیح شمرده و او از زید بن ثابت روایت میکند و در  
علازم رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود معجزه آنکه مدی لکونی از اصحاب حسن بن علی علیه السلام است و در شمار ابدال است و در خلافت  
و در خلاصه او از اقبال بن از اصحاب علی دانسته فضل بن شاذان گوید معجزه بن عبد از کبار تابعین و روسای تابعین و ز ادما است فضل  
شاذان از حسین بن علی علیه السلام روایت میکند که در حق معجزه بن گوید بر امیرالمؤمنین نوشت اول سنه فاران معجزه بن حیدر آخی کتبا  
و المصلحین العابدین الذین كانوا ابتکرونا الظلم و استعظون البدع و لا یخافون فی الله لومة لائم شد  
قلتم ظلمنا و هذا ما بعدنا کنت اعطیتهم الايمان المخلطه و المواثیق المؤکده لا نوالخدهم حدیث کان  
بتنک و بیتم و لا یخدهم یخدها فی نفسک میفرماید میفرماید با او گشته معجزه بن عبد از کنده میثقی قاتل جناد است کتبی کنا  
میکردند ظلم را و کناه عظیم میزدند بهمت را و در راه خدا پاک این بیسح سلامت کننده داشتند کتبی ایشان را از دستم و دشمنی از پس آنکه ایشان  
امان دادی و سوگند های مخلطه مؤکده یاد کردی ایشان را بخانه جانی عرضه ملاک و مدار داری در کثیری قوم است که بجنوب بن  
سنه معجزه بن قدر میسازد که گفت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود گفت تصنع اذا خیرت و امیرت بلعنقی قلت له کیف  
اصنع قال العنی و لا تمرد معنی فانی علی بین الله فرمود چنانکه کای که تر از بند و امر کنند که را العن کنی عرض کردم چه کنم فرمود  
لعن کن بر من لکن از من بر است مجوی نه بر من برودین خدایم این بود تا کای که محمد بن سیف بر در مسجد صفا حجاج را باز داشت و او را  
بزد و فرجه کن کرد که علی را لعن کن معجزه بن بر داشته و قال لا یبر آمری ان العن علینا فالعنه لعنه الله گفت امیر

حجاج بن عمرو  
حجاج بن عمرو

معجزه بن عدی

### جله سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در وقایع اقبال سیه

۶۸۸ میکند مرا که عقی را لعن کنم پس لعن کنسید اورا که خدا لعن کند اورا از برقی دابن داود و کتاب خلاصه استفاد میشود که حجر بن عدی از صحابه صادق علیه السلام است کشتی گوید آن حجر بن عدی که از اصحاب صادق علیه السلام است جز این است که از اصحاب علی حسن بن علی علیه السلام است در کتاب خلاصه حجر بن عدی حاکم بن عمار و حذیفه بن یمان الجعفی انصاری است و از ارباب کاتبان ارباب حساب که گفته اند در خلاصه در رجال شیخ از اصحاب رسول خدایت و او ساکن کوفه شد بعد از بیعت مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام حمل روز زنده بود آنگاه مدین و داع جهان گفت در کشتی جبرئیل بن محمد ذریاب سند با امیرالمؤمنین علیه السلام میرساند که فرمود ضاقین الان من لیسیت غیر منی فوفون قریبهم مضروون و بهم مطروون منہم تلان النانین و المقتاد ذ ابو ذر و حذیفه رحمہما اللہ علیہم میفرماید نک است زمین بر بزرگوار میست تن از برکت ایشان شام روزی باقیه اید و نصرت جسته اید و مصلحت گشته اید و جمله این جماعت سلمان خاری معذور بود و حذیفه ایماست فرمود من امام ایشانم و ایشانند که بر فاطمه گذاشته و در کشتی است که حجر بن عدی رساند باو محسن الرضا علیه السلام میرساند که فرمود چون حذیفه زمان وفات برسد در شبی که نزدیک پایان بود باو خبر خود گفت این چه ساعت است عرض کرد آخر شب قال الحمد لله الذی بلغنی هذا المبلغ و لم اوال ظملاً علی صاحب حق و لم اظلم و صاحب حق گفت پاس خدای را که مرا با پیغام رسانید و بر کرداری نشدم غلظی با بر صاحب حق و خصمی نکردم صاحب حق را چون این سخن بزید بن عبد الرحمن بن عبد یحیث رسید گفت سوگند با خدای که او دروغ گفت زیرا که دوستدار عثمان بود حاضران مجلس گفتند یا اظا زهره او دوستدار عثمان بیک عثمان وارد دست میشد و این حدیث منقطع است و هم در کشتی است که از جرات قدر حذیفه و ابن مسعود سخن رفت گفته ابن مسعود رساند حذیفه نتواند بود زیرا که حذیفه ملک و زکی بود و ابن مسعود مخلوط باشد و با قوم آنها کرد و میل کرد بسوی ایشان و ما شیخ حال حذیفه ایما زود کتابهای معتقد در هر جا هر چه چایاق بود نگاه داشته اید و هر شب بن جابر الجعفی از صحابه علی علیه السلام حسان بن محرزوم البکری نیز از اصحاب علی علیه السلام و با علی است حسن بن عرفی از قبیلہ مجید نیز از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است حسن بن حسن بن علی بن ابطالب علیه السلام اورا یعنی گویند در ارشاد مردم است که حسن بن حسن بن علی بن ابطالب القند و فاضل و پارسا بود و امیرالمؤمنین علیه السلام اورا والی صدقات فرمود بر سرین بکار در احتجاج خبر میدهند که حسن بن حسن در خدمت عرش حاضر شد در یوم طفی چون عرش شہید شد و اهلش بگریخت اسباب خارج آمد و اورا از میان اسیران نترس کرد حسین بن زینب اننا علی اصحاب علی علیه السلام است حسین بن حذیفه کوفی کنیت او ابو طیبیان است و او در شمار اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است حسین بن عبد الرحمن سلمی نیز از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است حسین بن مندر قاشی در خلاصه نام او را انصاری حاکم بن عدی و صمد و جمله تصحیح نموده و کنیت او ابوسان است و در خلاصه در رجال شیخ او را از اصحاب علی علیه السلام و صاحب رایت آنحضرت تم کرده اند در کشتی محمد بن اسماعیل بابو بصیر میرساند که گفت خدمت ابو عبد الله علیه السلام عرض کردم که از فلق الثامن الا ثلاثه ابو ذر و عقیق و سلمان آنحضرت فرمود فایتن ابو سانشان و ابو حمزه الانصاری و نیز در کشتی است که بعد از ملک بر اعمین منتهی میشود که سواک ابو عبد الله از جاعلی و لقی ساخت ایشان ابوسان عمار و شیره و ابو عمر و حساب گرفت تا هفت تن را حکیم بن حذیفه در تلبیغ مجالس او از اصحاب رسول خدایت و همچنان در کتاب شیخ او را از اصحاب علی علیه السلام رقم کرده مردی صالح و در قوم خود بزرگ و مطایع بود و او قبل از او بعد امیرالمؤمنین علیه السلام مجبره باطله وزیر قتل کرد و شهید شد حکیم بن سعد کهنی کنی باو یکی از شرطه کهنی و اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در تعلیه مرقوم است و در نقد الرجال در آخر باب اول از خلاصه مرقوم است که او از اولیای امیرالمؤمنین علیه السلام است حلاش بن عمرو و حجر بن عدی و از اصحاب حسین بن علی علیه السلام است و بعضی وارد حساب اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام کرده اند حقیق بن

حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب

حزب بن حار  
حسان بن علی  
حسن بن عرفی  
حسن بن حسن

حسین بن زینب  
حسین بن حذیفه  
حسین بن عدی  
حسین بن محمد

حسین بن محمد بن علی  
حسین بن محمد بن علی

حکیم بن عدی

حکیم بن عدی

حلاش بن عمرو  
حقیق بن

محمد از صحابه

### کتاب تالیف ابن ابی عمیر المومنین علی علیه السلام

المعتمد از اصحاب امیر المومنین علیه السلام است حنظله بن نعمان بن عمرو از قبیلہ بنی رزین در شمار اصحاب رضی عنہ علیہ السلام است تا آنکه  
 بن مصعب در کتاب شیخ مرقوم است که از اصحاب علی علیه السلام است خالد بن ابی دجانہ موافق کتاب شیخ از اہل بدایت است  
 و نیز از اصحاب علی علیه السلام است خالد بن حصین نیز در کتاب شیخ از اصحاب علی علیه السلام شمار کرده خالد بن ابی اذین  
 کہ بعد و یا حسن بن موسی حدیث میکند کہ گفت خالد بن ابی اذین و شیطہ ہر دو تن ابو الحسن علیہ السلام را خدمت میکردند از اختلاف مردم در  
 حق ابو الحسن ایشان نیز تزلزل شد شیطہ با خالد گفتی منی از اختلاف مردم در چه امری واقع شد ای خالد گفت ابو الحسن مرا فرمود  
 عقیب علی ایضا علی اکبر ولدی و خیر ہم و افضلہم اما بحديث ثلاث یکنہ حسن عقیبہ این دو مرد صریحا و جوارزا  
 در رجال شیخ بازاری مجہد ضبط کرده اند و بعضی برای موطا خواندہ اند از ابن طاووس از تعلقہ تحت عقیدت خالد را استدراک فرمودہ خالد  
 بن سعید آفری از احتجاج استدراک میشود کہ مردی حلیل القدر بود و در محبت امیر المومنین علیہ السلام تفرقی رفع داشت در عاقبتہ است کہ  
 در جہالت در خواب دید پیرش فرست او را در نماز موقوفہ اندازد و رسول خدا او را نجات داد پس مسلمانان گرفت و در مجالس مرقوم است  
 اسلام او قبل از اسلام ابو بکر است خالد بن محمد ذلی از اصحاب علی علیه السلام است خالد بن یزید بن یزید انصار از اصحاب رسول خدا  
 در خلاصہ کہ دید خالد بن زید عربی مدنی خزرجی است کنیت او ابو ایوب است و نیز از اصحاب علی علیه السلام است حارث بن ابی نصر  
 ابی صادق از محمد بن سلیمان حدیث میکند کہ از نزدیک ما ابو ایوب و ما از بر او دیدیم و با او نشستیم و گفتیم ای ابو ایوب تو با این مشیر  
 در خدمت رسول خدای بجا کردی امروز با مسلمانان رزم منبری گفت ہما را رسول خدای مرا امر فرمود بمقاتلہ قاسطین یا زمین  
 و ناکسین فضل بن شاذان در اوقعی در قضاہت میکند در و میگوید اینکہ در سال پنجاہم ہجری یا پنجاہ و یکت و بروایتی سال پنجاہ و دو ہجری  
 در حبش مساویہ در قسطنطنیہ جہا و کرد از جہت جہت معاویہ با حنظلی او بود بلکہ خواست تقویت اسلام کند و در مقاتلہ شہید شد و مشیر  
 قسطنطنیہ است و او را سابقین است کہ رجوع بخد مت علی علیہ السلام نمود و ما شرح حال او را در کتاب رسول خدا اول کتاب صفیر رقم کرده  
 خرمیہ بن ثابت از اصحاب رسول خدای و اصحاب علی رضی عنہما است پیغمبر شہادت او را بجای دو عادل می پذیرفت از اس روزی کہ ثابت  
 نامیدہ شد چنانکہ فضل بن شاذان و شارح بدینگونہ خبر میدہند در کشتی و خلاصہ سطور کہ فضل بن یزید با بناد خود میگوید آنجا کہ  
 یا سر شہید شد خرمیہ بن ثابت بخیمہ خویش رفت و غسل کرد و سلاح جنگ برین است نمود وقتال او تا مقتول گشت و نیز از محمد بن عمار  
 بن خرمیہ بن ثابت حدیث کنند کہ گفت جدتم ہجرت نمودم و در یوم عجل و صغیر با سلاح منیریت کاہی کہ عمار شہید شد گفت از رسول خدا  
 شنیدم کہ عمار را فدا غنیمت شہید کنند و آنجا مشیر کشید و رزم داد تا شہید شد کشتی فضل بن شاذان حدیث میکند کہ از فضل بن  
 جماعتی کہ با امیر المومنین علیہ السلام رجوع کردند ابو ہریرہ بن اشیمان و ابو ایوب و خرمیہ بن ثابت و جابر بن عبد اللہ و زید بن اترم  
 و ابو سعید الخدری سہل بن جہیف و برابن باکت و عثمان بن حنیف و عبادہ اہصامت است جماعتی کہ فرود ایشانند قیس بن سعد بن  
 عبادہ و عدی بن حاتم و عمرو بن ہشام و عمران بن حصین بریدہ الاسلمی و داود بن کثیر و ابو کثیر مکی ابو خالد و داؤد مکی ابو سلیمان از اصحاب  
 موسی بن جعفر علیہ السلام است شیخ و کشتی داود خرمیہ را ثقیف شمرده اند و از ابو عبد اللہ روایت شدہ کہ اصحابش را میفرمود کہ او را  
 دانید کہ مقدار در نزد رسول خدای و جماعت غلاہ او را کین از ارکان خود استند اند و در کشتی است کہ او جہت طعن بود مشایخ  
 شدہ است و زندگانی کرد تا زمان رضا علیہ السلام و نجاشی بخدیش اصنیف شمرده و غصاری او را فاسد المذہب دانستہ ابو جعفر  
 بابویہ کہ بید انصار علیہ السلام روایت شدہ کہ فرمود آنرا اود الی الی یعنی بمنزلہ المذاہم من رسول اللہ و در ارشاد  
 کہ او از خاصان علی و ثقات آنحضرت و از اہل درع و علم و شیعہ آنحضرت خرم بن حارث بن منذر از بنی سلمہ است در شمار اصحاب

حنظله بن نعمان  
 خالد بن ابی دجانہ  
 خالد بن حصین

خالد بن سعید

خالد بن سعید  
 خالد بن یزید

ابو ایوب انصار

خرمیت ثابت

امیر المومنین علیہ السلام

### جلد سیم از کتاب و تملیح التواریخ در وقایع اقلیم سبه

امیرالمؤمنین علیه السلام خواست بن حیر از اصحاب رسول رضای و در شمار اهل بدراست در خلاصه رجال شیخ نیز از اصحاب اهل بیت  
 رقم کرده اند و او بن بلال بن اجنه انصاری کنیت ابو بلبل و از جمله اصفیاست ابن اود کو بد که در خلاصه برقی خبر مید که ابو بلبل  
 از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و در شمار اصفیاست دنیا بخشی در کتاب نهما یہ مرقوم است که در خدمت علی علیه السلام در با  
 میراث قطعی سخن میرفت آنحضرت فرمود علی بن ابی تنیاه الخضعی و امیرالمؤمنین بابا اود ثوق بود او در شمار صاحبین اهل کوفت است  
 و شیخ او را معتدل نوشته و در کتاب جیزه و تعلقه او را ثقه رقم کرده اند دنیا رکنی بابو سعید از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است  
 ذبیان بن حکم اودی عم ابی جعفر احمد بن حکم بن حکیم است در ابواب سب از اضم ذال سجد و سکون لمبی موحده و تخانی و الق فون قصه نموده و  
 خلاصه در ترجمه حمد بلال آمده و لغز اودی باباسون اود و ال جمله شمرده اند و بر وی نقیضه و سکون زای سجه است از اصحاب علی علیه  
 راف بن مریح از اصحاب رسول رضای صلی الله علیه و آله است همچنین از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ فرمود است  
 رسته بن باجاردی زدی عربی در تعلقه مرقوم است که از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است و چنان برقی او را از اصحاب علی علیه السلام  
 رقم کرده و باجد را بانون و الق حیم ذال سجد و ثقیف نموده و رفاغبین شد و از اصحاب علی حین علیا السلام است و در تعلقه از ترجمه کتبت شهر  
 سخن محاسن او ظاهر میشود بریخ بن شمیم بنم خای مجده و قح نامی مثله و سکون تخانی بر وی است کتی از محمد بن قتیبه در فصل بن شاذان رقم  
 ثمانیه است چنانکه در قصه او بن بلال شارت شد بر یثیین علی از اصحاب علی علیه السلام است ابواحق از وی زیاده میکند رشید العسیری  
 از اصحاب حسن و حسین علیه السلام در خلاصه آمده سکور رقم کرده و در کتی است که امیرالمؤمنین علیه السلام او را علم نایا و بلاهت آموخت و او را شنید  
 البلا انا میده و ما شرح حال او را خبر شلو است و از این پیش رقم کردیم رفاغبین ابی رفاغبه هانی امیرالمؤمنین علیه السلام روزی که بجانب  
 کوچ میداد ایت قبیله هذلی را با او سپرد و رفاغبین ابی از اصحاب رسول رضای صلی الله علیه و آله و نیز از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است رقیقه  
 الحابقی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است رکان الحام از اصحاب علی علیه السلام است رسیده از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است بنم خای  
 وقع بمیم و تخانی ساکن لام مفتوح است و خلاصه در ابواب مین شرح بر وی است او او در نظم زای سجد دید که در و در رجال شیخ نیز بر وی  
 صحبه مضبوط است و سید جمال الدین و در زای مجرب است کرده و بعد از آن جمله نقل نموده و در کتی است که جنفر بن حروف باشد خود را با سعید  
 خدی حدیث میکند که میداند که بگردد که بگردد که بگردد و عکاشه بدانستی و بختی شدید عارض شد امیرالمؤمنین علیه السلام بگو  
 من کریت قال یا ربی انک لاتس من مؤمن تمس الا یرضى الله به ولا یقرن الا بنزله ولا یجوز له الا انما الله  
 ولا یتکلم الا دعوا له فرود ای رسید به مسخ نمون برضی شود الا انک با سبب مرضی برضی شیم و محزون شود الا انک محزون شوم و ما  
 کفنا الا انک با من کویم و خاموش نشود الا انک ما آیم کویم و خاموش نشود الا انک از هر جا که بود او را اصحاب علی علیه السلام است ابن  
 و کسی او را فتم کرده اند یا شمس بن عد طالی از اصحاب علی علیه السلام چنانکه در رجال شیخ نیز مضبوط است در مین ارجاع بی بشارت از اصحاب امیرالمؤمنین  
 در خلاصه تعلقه او را از قبیله رسته شمرده اند زفوان کنی بابو عمرو است او فارسی از اصحاب علی علیه السلام است و برقی گوید از حاصل آنحضرت  
 و در خلاصه کنیت او را ابو عمرو و در رجال ابو عمرو نخواستند و در کتاب خرید و جرایح سعد خاتم حدیث میکند که با زفوان ابو عمرو گفتند یا انما  
 انک تقرن القرآن فتنس بقران فتنس علی من قران فتنس یعنی زفوان قرانت میکنی قران را و نیکو قرانت میکنی بگویی بر که قرانت کرد  
 و از که موثق زفوان قسبی که در آنجا کفنت کرد از امیرالمؤمنین علیه السلام بر من جو میاد بر من جویت خوش استاد شری میگردم حسن صورت است  
 و چون دعا را با زفوان قفلا یا القرآن علی امیرالمؤمنین کفنت یا القرآن فوالله ما اقرنینه الا بعد که ما اصله  
 به قال فاذن منی فذات منی فمکتم فاذن کلام ما عرفته ولا علمت ما يقول ثم قال اجمع فاکم فمکنت

غوث بن حیر ۲۹  
دلود بن بلال  
دینا بخشی

ذبیان

راف بن مریح

رسته بن باجاردی

رقابت بن شاذان

ریخ بن شمیم

رشید العسیری

رفاع بن بلال

رفاع بن رافع

رقیقه الحابقی

رکان الحام

رسیده

دینا بخشی  
رجاع بی بشارت  
زفوان

فواصله

کتاب بعین از که پیغمبر المومنین علی علیه السلام

قوله ما زالت قدح من عنده حتى حفظ القرآن باعترابه وقرنه وما اجبت ان اسئل عنه احد بعد ذلك  
 ذلك فرمود ای یازدن چرا این صوت حسن قرآن قرائت کنی عرض کردم سوگند بخدا ی قرآن ندانم جز آنکه در نماز واجب باشد  
 نزدیک تو پیش قدم سختی در کوشش من گفتم که تقدیم ونداشتم چه گفت پس فرمود دان بگشای و در بیان من در مقدمتیم بخدا که  
 از نزد او برنده شدم که قرآن تمامت با حجاب و بجز در خط من شد و از آن پس محتاج نشدم که از کسی قرآن بخوانم سعه عفاف که در این قریه  
 ابو جعفر علیه السلام رسانیدم فرمود از آن سخن صدق کرد امیر المومنین علیه السلام در کوشش او اسم اعظم قرائت فرمود که هرگز زلفی شود در حرم  
 از اصحاب علی علیه السلام سه یا دو یا چنانست بسوی جریر بن عبدالله رسول فرستاد بعضی کجای حلی نام او را بهای سوزن گذاشته اند و این  
 بعضی از عاتق او را از اصحاب رقم کرده عبد الرحمن بن جریر از وی روایت میکند زین حسین از رجال امیر المومنین است او مرد فاضل بود در خلاصه  
 شیخ جیس را بضم حای مملو و سین مملو تصحیح نموده شرح از ابن اود حدیث میکند که با شین صحیح است با شین صحیح است با شین صحیح است  
 از اصحاب علی علیه السلام چنانکه در رجال شیخ فست است زیاد بن جعد از خاصان علی علیه السلام است چنانکه در خلاصه کتاب بی بی و ابن اود  
 و غیر اینست که زیاد بن ابی العبد باشد چنانکه ذیل قصه برآید شمس المرقوم می شود زیاد بن حسین بنی در شمار اهل بصره و از مردم جزیره از اصحاب  
 علی علیه السلام است زیاد بن سعید از اصحاب امیر المومنین علیه السلام است زیاد بن سعید در خلاصه کتاب شیخ است عامل امیر المومنین علیه السلام بود  
 بصره این همان زیاد بن سعید است که الحاق کرده است زبانی سفیان ماضیما او را در جابا قضای وقت در این کتاب بزرگ گنایم زیاد بن  
 بن مرحب از رجال امیر المومنین است او را بجان آب بجان بسوی شعب بن قیس گندی سول فرستاد شیخ طوسی می فرماید در امر او نظر است  
 چیزی که واقع شد از امر او در حق حسین بن علی علیه السلام چنانکه در خلاصه و گشتی مرقوم است زیاد بن نصر محارسی از اصحاب علی علیه السلام است  
 از اصحاب صادق علیه السلام نوشته اند زیاد بن سعید از اصحاب علی علیه السلام است و همچنان در رجال شیخ است زید بن حسین سلمی از صحابه  
 و از اصحاب علی علیه السلام است زید بن خالد نجفی از اصحاب سول خدای امیر المومنین علیه السلام است چنانکه در خلاصه گور است زید بن  
 کنت او ابو سعید است از اصحاب علی علیه السلام است زید بن رقم عربی یعنی غزرجی است از اصحاب علی حسین بن علیا علیه السلام است  
 در کشتی از فضل بن شاذان حدیث میکند که از سابقان است که رجوع بخدیبت علی علیه السلام نمود در خلاصه زید بن حسین است او کور شد و ما سب کور شد  
 او را در کمان شام و در حق علی علیه السلام به جانی علی در این کتاب بزرگ رقم کردیم زید بن سعید از اصحاب علی علیه السلام است او جز زید بن  
 اسامه بن زید است زید بن صوحان از رجال است از اصحاب علی علیه السلام در جنگ جمل شهید شد در خبر است که عایشه از سر او استرجاع کرد  
 و او چون سبک در افتاد علی علیه السلام فرمود **وَصَلِّكَ اللَّهُ كُنْتُ خَفِيفًا لِمَوْلَانِهِ** در خلاصه سند حدیث ما کسی سانه که حال او معلوم  
 نیست در کشتی است که علی بن محمد بن قیس زید بن شاذان حدیث کند که او را کبار با بعین بزرگان نهاده است در خبر است که عایشه زید بن  
 برای زید بن صوحان کتوبی بگفته روان داشت بدین صورت **مِنْ غَايَةِ رَوْحِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى أَيْمَانِهِ**  
**وَيَدِينِ صَوْحَانَ الْخَالِصِ مَا بَعْدُ فَإِذَا أَنَا كَيْفَ فِي هَذَا فَاَجْلِسْ فِي بَيْتِكَ وَاخْذِلِ النَّاسَ عَنِ عَيْنِ ابْنِ أَبِي نَهْدٍ**  
**حَتَّى يَأْتِيَكَ أَمْرٌ يَعْنِي أَيْنَ نَامَ اسْتِزْهَارِ شَرِّهِ فَرَزْنَةُ بِنْتُ سَوْدَةَ بِنْتُ حَارِثَةَ بِنْتُ مَرْثَدَةَ بِنْتُ مَرْثَدَةَ بِنْتُ مَرْثَدَةَ**  
 در خانه خود نشین و بکایت علی بیرون شود مردم را نیز از نفیست او با زنیان و منظر امر من حیاش چون زید بن صوحان نامه او قرائت کرد  
**فَالْأَمْرُ بِيَوْمٍ وَأَمْرًا يَحْتَبِرُهُ وَكَرْبَتٌ مَا أَمْرًا يَبْهَرُهُ وَأَمْرًا أَن تَوَكَّبَ مَا أَمْرًا يَبْهَرُهُ وَكَيْفَ فِي بَيْتِهَا وَأَمْرًا**  
**أَنَّ نَهْدًا لِي لَمْ يَكُنْ وَفَنَّهُ كَفْتُ عَائِشَةَ بِمَوْرٍ وَنَمْرًا بِمَوْرٍ وَنَمْرًا بِمَوْرٍ وَنَمْرًا بِمَوْرٍ وَنَمْرًا بِمَوْرٍ وَنَمْرًا بِمَوْرٍ**  
 امر کرده است تا که سوار شویم جزیرا که او سوار است که در خانه خود نشیند بیرون نشود و ما ماییم که بیرون شویم و جدا کنیم و دفعه نامه ما

زید بن سعید  
 زیاد بن سعید  
 زیاد بن سعید  
 زیاد بن سعید  
 زیاد بن سعید  
 زیاد بن سعید  
 زیاد بن سعید  
 زیاد بن سعید  
 زیاد بن سعید  
 زیاد بن سعید  
 زیاد بن سعید  
 زیاد بن سعید  
 زیاد بن سعید  
 زیاد بن سعید  
 زیاد بن سعید  
 زیاد بن سعید  
 زیاد بن سعید  
 زیاد بن سعید  
 زیاد بن سعید  
 زیاد بن سعید

زیاد بن سعید  
 زید بن حسین  
 زید بن خالد  
 زید بن سعید

زید بن سعید  
 زید بن سعید



# جلد سیم از کتاب دو تیم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم سب

قصه اش شرح در کتاب جمل مرقوم داشتیم محمد بن مسعود بسند باب بعد از آنکه علیه السلام میرساند که فرمود عاگان قع امیر المؤمنین علیه السلام من اعرف حقه الا تصعبه واصحابه یعنی آنمزم که ملازمت امیر المؤمنین علیه السلام داشتند بجز این مصدق اصحاب او حق امیر المؤمنین علیه السلام نداشتند زید بن ابی سبب بکنی الکوئی از اصحاب علی علیه السلام است خطبه که امیر المؤمنین علیه السلام در ایام جمعه عیال و جهران درین بر تواتر میفرمود زید بن ابی سبب کنایه کرد و با خود میداشت چنانکه در فرستادن نیز میباشی گوید که ابو منصور جنی روایت میکند و همچنین احمد بن محمد بن موسی سند باب ابو منصور میرساند که زید بن ابی سبب خطبه امیر المؤمنین علیه السلام را کتاب کرد و در تعلیفه است که در آخر باب اول از خلاصه که زید بن ابی سبب موافق خبر برقی از اصحاب امیر المؤمنین است از زید بن ابی سبب از اصحاب علی علیه السلام در رجال شیخ طبرسی است سبحان بن صوحان بعدی برادر مصدق ابن او گوید از اصحاب علی علیه السلام است سعد بن ابی کثاب عربی انصاری خردی کنی با ابی سعید احمدی از اصحاب رسول خدای و اصحاب علی مرتضی از جمله اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است در خلاصه و برقی است در کتبی است که قتل بن شاذان و در شمار سابقه دانسته که رجوع بخدمت علی علیه السلام نمود و بطریق عیدیه صحیح است که او مستقیم بود که انتمیزت زید بن شد سعد بن حذیفه ایمان از اصحاب علی علیه السلام است سعد بن حذیفه کنیت او ابو عمار العدنی است کتاب ابن او در کتبی است در ابواب آثار رقم کرده است این زیاد بن دینار از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام است سعد بن عمرو نیز از اصحاب علی علیه السلام است سعد بن عمرو را او را بر روایتی سعد بن عمرو زکونی گویند او بعد بود در روز حجام چنانکه انشاء الله تروم خواهیم داشت با عبد الرحمن بن شیبان کنی کرد و ابو انجری کنیت او است او را از اصحاب علی علیه السلام شمار کرده اند سعد بن ابی سبب هم از اصحاب علی علیه السلام است و در نسخه او سعید بن ابی تخانی رقم کرده در رجال شیخ او را از اصحاب صادق علیه السلام شمرده سعید بن محمد الطاطری ابو القاسم علی بن حسن روایت او روایت میکند چنانکه در ترجمه میآید در خلاصه او را از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام رقم کرده اند و در عده است که طایفه عمل میکردند و در طاطریون سعید بن مسعود و ثقی از اصحاب علی علیه السلام است سعید بن ابی سبب هم از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در خلاصه است سعید بن قیس هم از اصحاب علی علیه السلام است نام او در نسخه سعد رقم کرده اند و در کتبی حدیث از قتل بن شاذان میکند که او را با سعید بن ابی سبب در روایت زیاد است و در تعلیفه است که امیر المؤمنین علیه السلام حق او فرمود بفرمودم حاجی الخلیفه مناهم سعید بن قیس سعید بن قیس کنی است و کنی با ابو محمد است از اصحاب علی بن محسن علیها السلام است روزگاری در مکه اقامت داشت سبب شادوش بر سر حجاج حبت علی بن محسن علیه السلام بود و ما شرح حال او را رقم کرده سعید بن ابی سبب از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در خلاصه نیز مرقوم است سعید بن ابی زیاد از اصحاب علی علیه السلام است و این آنکس است که روایت کرد و تا شهید شد از پس سعید بن ابی زیاد روایت کرد بعد از او برادر دیگرش کرب بن زیاد روایت برافراشته نگاه عمیره بن بشر از پس او برادرش حارث بن عمار روایت اینجمله شهید شد نگاه و سبب بن کرب کنی با ابو القاسم روایت کرد در خلاصه بجای کرب بن نخواستند و همچنان بطناب علی بن ابی سبب شیخ عرب نقل شده مگر در کتاب ابن او در کرب رقم کرده اند سلام کند می از اصحاب علی علیه السلام سلمه بن الاکوع از اصحاب رسول خدای از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ ثقات است سلمه بن کعب از اصحاب علی علیه السلام است و در شمار خاصان آنحضرت است چنانکه در کتاب خلاصه و این دو نیز رقم کرده اند و همچنان او را از اصحاب حسین بن علی و با فرو صادق علیه السلام نیز شمرده اند سلمه بن قیس الهلالی العامری الکوئی در فرست کنیت او ابو سادق است در خلاصه برقی از جمله اولیاء و اصحاب امیر المؤمنین است و شاید بنوعی حکم تبدیل او کند و نیز او را از اصحاب حسین و ابی طلحه علیه السلام رقم کرده اند و از بعضی روایات بر میآید که او مشکور است و سعید علی بن محمد عقیقی گوید که حجاج خواست سلمه بن قیس را قتل رساند و بگریخت و ابان بن ابی عیاش بنه زده بود تا گاهی که مژگش فرار سعید با از کتبی ای برادر زاده تور بر من می است

زید بن ابی سبب  
سبحان بن صوحان  
سعد بن ابی کثاب  
سعد بن حذیفه  
سعد بن عمرو  
سعید بن محمد  
سعید بن مسعود  
سعید بن قیس  
سعید بن حیر  
سعید بن ابی سبب  
سلمه بن الاکوع  
سلمه بن کعب  
سلمه بن قیس

کتابت در ایام

### کتاب تبیین از کتب امیرالمؤمنین علیه السلام

منتهی ۲۹۳

سلیمان بن  
سلیمان بن  
ساکر بن  
سمرة بن  
سنان بن  
سوید بن  
سهل بن

و کتابی باو سپرد از احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسی جز ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس حدیثی روایت کرده و سند خوبی  
بدان کتاب است سلیمان بن مرز از اصحاب علی علیه السلام است ابن داود و مرزاکبیریم و فتح نامی نیز تصحیح نموده و در بعضی کتب بجای امیر  
معه خوانده اند ابن جریر و افزری گفته و ثقه شمرده و ذهبی گوید سلیمان بن جریر کوفی از فرشته و ابراهیم و اعش روایت کند سلیمان بن  
خزاعی از اصحاب علی علیه السلام است کسی فضل بن شاذان گوید از بزرگان تبیین است و در تعلیقه است که شاید آنکه باشد که خروج کرده  
طلب خون حسین بن علی علیه السلام و در روز جمل خلعت کرد و در پیش امیرالمؤمنین علیه السلام سنان بن لکن نخعی نیز از اصحاب علی  
السلام است چنانکه در رجال شیخ ثبوت است سوید بن غفله بعضی از اصحاب علی حسن و حسین علیه السلام است برقی گوید از اولاد امیر  
و در خلاصه او نیز از اصحاب صادق علیه السلام و اولیای علی شمرده و غفله با عین معجمه تصحیح فرموده سهل بن حنیف از اصحاب رسول  
انصاری و عربی و نیز از اصحاب علی علیه السلام است و مکنی باو محمد است متنی حکومت مدینه داشت فضل بن شاذان گوید او از اصحاب  
که رجوع بخداست علی علیه السلام نمود و برقی او را برادرش عثمان زاور شمار شرطه نجیب و از محمد بن مسعود با سند خود حدیث میکند که امیرالمؤمنین  
علیه السلام نفس سهل بن حنیف هفت کبیر گفت فرمود اگر تقیاد کبیر گفتم روا بود و همچنان از حضرت صادق علیه السلام حدیث میکند  
که فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام پنج کبیر بر سهل بن حنیف دو خطه بگذراند پنج کبیر دیگر فرمود بدینگونه تا بیست و پنج کبیر را آورد پنج صلوات  
اِنَّهُ بَدِيْعٌ عَفِيْفٌ اَحَدِيْعٌ مِّنَ النَّبِيَّاتِ الْاِثْنِيْ عَشَرَ وَ اِنَّ حَسَنَ مَنَاقِبِ فَضَلِي عَلَيْهِ لِيَكُلَّ مِنْ قَبْلِ صَلَوةِ وَاَبِي الْعَبَّاسِ  
از جعفر علیه السلام حدیث میکند فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت و امیرالمؤمنین علیه السلام بیست و پنج کبیر بر سهل بن حنیف زد و ما  
قصصای سهل را در این کتاب مبارک هر یک را در جانی خود رقم کرده ایم سهل بن سعید از اصحاب رسول خدا و اصحاب علی مرتضی است سید بن  
از اصحاب علی علیه السلام ثبوت بن عبی از اصحاب علی علیه السلام است رجوع بسوی خوارج نمود و شرح حال او در این کتاب مبارک  
افتاد شتبر و شمیر و هیره و کرب و شمیر ایشان اصحاب علی علیه السلام اند و برادران شریح اند در صفین هر یک علم خنک بر گرفتند  
از مردم زدند تا کشته شدند چند آنکه هیچکس باقی نماند چنانکه در خلاصه است شتیره از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است محمد بن مسعود  
با سند خود سند بعد الملتک بن عیاض میرساند که گفت سئوال میکردم از ابو جبره علیه السلام تا سخن بدینجا آوردم که هَلْكَ النَّاسُ  
اِذَا قَالَ ابْنِي وَ اَللّٰهُ بِاَبْنِيْ اَعْبَنَ هَلْكَ النَّاسُ اَجْعُوْنَ عَرَضَ كَرَمٍ هَرَكٌ دَرْمُوقٌ وَ عَرَبٌ بُوْدٌ فَرَمُوْدٌ اِنَّ اَخِيْنَ عَلِيَّ الصَّلَاحِ  
اَبِيْ وَ اَللّٰهُ وَ لَكِنَّ الْاَمَلَةَ دِيْنَا اَبُو بَكْرٍ بَارِزٌ اَبُو بَكْرٍ بَارِزٌ اَبُو بَكْرٍ بَارِزٌ اَبُو بَكْرٍ بَارِزٌ اَبُو بَكْرٍ بَارِزٌ اَبُو بَكْرٍ بَارِزٌ  
و عمار و شتیره و ابو عمره را پس ایشان هفت کس شدند در کشتی نیز مانند اینخبر کلامی است شده که بن از مع سید از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام  
شریح بن قدامه سلمی از اصحاب علی علیه السلام است شرح بن نعمان نیز از اصحاب علی علیه السلام است شرکت احمد سلمی نخعی از اصحاب  
امیرالمؤمنین علیه السلام شرب بن عبد الله بن جوشب از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام صادق بن شعث از اصحاب علی مرتضی علیه السلام  
صتیره بن سفیان از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است صمصمه بن صوحان از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است حضرت صادق علیه السلام  
میفرماید که در نبود در خدمت امیرالمؤمنین که قد آنحضرت را شناسد خبر صمصمه و اصحابش و محمد بن مسعود و سند باو بحسن نامی علیه السلام مرثی  
که فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام صمصمه را در مزاج حیات کرد و فرمود يا صَعْصَعَةُ لَا تَخْلِيْنَ عِبَادِيْ لَآ اَنْبِيَا عَلِيَّ قَوْمِكَ  
صمصمه عرض کرد بلی و الله اعلمها من الله شرفاً و فضلاً امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود عَلَيْنَاكَ الْخَفِيْفُ الْمُوْتَةُ حَسَنُ  
صمصمه عرض کرد و اَمَّا وَ اَللّٰهُ بِاَمْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْنَاكَ يَا لَلّٰهُ عَلَيْنَا بِالْمُؤْمِنِيْنَ دَوًّا وَ جَمًّا مَحْمَدٌ مِّنْ سَعْدِ بَنِي سَعْدٍ  
میکند که بعد از صلوات نام حسن علیه السلام با صواب شرط آنکه شیعیان علی را محبت فرساند موی بگوید که فرمود مردم گویند فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام

فان هذا هو الكتاب الذي كان في يد الامير المومنين عليه السلام

سهل بن سعید  
سید بن جبیر  
ثبوت بن عبی  
شتیره  
شداد بن ازیع  
شریح بن قدامه  
شریح بن نعمان  
شرکت احمد  
شرب بن عبد الله  
صادق بن اسحاق  
صتیره بن سفیان  
صمصمه بن صوحان